

تا افتحار

رجوع به صفحه ۲ و صفحات بعدی

ژوندون

مجله هفتگی

شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲

شماره ۲۸-۲۹

مادری که دو فرزندش را گشت

Ketabton.com

دستوری ستوری را سپرل گیری

ملی و دورو لی او برابری

از اعتراف تا انتحار

که در آینده نزدیک تدوین میگردد تعیین میشود. انگیزه شما و رفقای شما باین زودی بر سر نگوئی نظامی که خود شما هد آن بودید که از طرف اکثریت مطلق مردم افغانستان خصوصاً نیروهای و طن پرست مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته و از طرفی این اسناد که مقابل شما قرار دارد که نوشته ها و اقرا ر پیروان شما است غیر از يك كشتار بیرحمانه و نامردانه مردمان بیچاره و بدبخت و گرسنه افغانستان چه نتیجه بزعم شما در آن مضمون است که باین عمل اقدام میکردید.

جواب: کاغذ را تسلیم میشود و خواهش میکند که تا فردا شب برای وی اجازه داده شود که تاجواب خود را بخاطر جمعی تهیه کند.

جواب: بلی جواب. در اوا یل صبح آن شب دست به انتحار میزند و لحظه بعد مانند هزاران جا سوس که بوطن خویش خیانت می کنند چشم از جهان می پوشد و اسرار قیمنداری را که به تمام مردم انقلابی دنیا ارزش حیاتی داشت باخود بزر خاک می برد.

می آید و دیگر جزء اعتراف چاره باقی نمی ماند یکی بعد دیگری اقرار میکنند. و یکی بالای دیگری شهادت میدهند.

محمد هاشم میوندوال میخواست صدای همردیفان خود را بشنود و می شنود. میخواست او شان را ببیند می بیند، دیگر چه باید میکرد، قلم میخواست و کاغذ، خودش می نویسد:

(متن آنچه او نوشت در همین صفحه جنساً کلیشه شده و تقدیم خوانندگان میگردد.)

سوال اینجاست که چرا خودکشی کرد؟

هیات از وی می پرسد ...

سوال: بناغلی میوند وال تازه رژیم شاهی سرنگون شده و روزهای اول انقلاب است. مردم امیدوارند که در ساحت صلح و سلم برای رفع بدبختی های خویش در فکر چاره جویی شوند. زمینه پیشرفت برای وطن پرستان باز و آینده روشن است ریاست جمهوری و اعضای حکومت، دیگر به انتخاب مردم افغانستان مطابق قانون اساسی

می بود يك ثانيه هم نیروهای ضد ملی را از خاطر دور نمی داشت و همیشه پیروان خویش را متوجه حرکات مردم وطن فروش میکرد در سبای او بود که چشمهای ما را باز و گوشهای ما را متوجه به شنیدن زنگ های خطر آماده میداشت.

هنوز روزی چند نگذشته و هنوز تازه میخواستیم چاره به رفع بیچارگی ها و بدبختی های بیکران مردم خویش جستجو کنیم که گروهی از دشمنان مردم آنها تیکه زدگی و آبروی خویش را در ویرانی وطن عزیز ما سالها سراغ کرده بودند دست به تو طئه می زنند، میخواستند نیروهای وطن پرست را قتل عام کنند. میخواستند اطفال معصوم و فامیل های بی گناه انقلابیون را با پرتاب نمودن بمبهای دستی اجنبی خورد و نابود کنند. در وازه های علم و روزنه های روشنی را بروی مردم ما تا باید بیندند.

خوشبختانه پیش ازینکه باین عمل بی شرمانه موفق گردند کشف میشوند. اسناد ایشان بدست

دراکثر ممالك جهان نیروهای وطن پرست پس از پیروزی انقلاب از طرف قدرتهای ارتجاعی غافلگیر میشوند.

سر نوشت وطن شانرا دگرگون میسازند و ملیو نهبا انسان بیگناه بیرحمانه قتل عام میگردند.

این نوکران اجنبی و این گون وطن فروشان از کشتار اطفال بیگناه معصوم از بین بردن هزاران محصل وطن پرست و متعلم بیچاره از بی خانمان ساختن ملیونها هم وطن خویش به امر و هدایت با داران خود نه تنها شرم نمی دارند بلکه لذت میبرند.

دروطن بی چیز و بالای مردمان فقیرمان هم این عمل را میخواستند گروهی از وطن فروشان بی عا طفه و بی رحم در بدل کشتار عام و بی سر نوشت ماندن وطن عزیز ما عملی دارند.

ممالك دیگری که بعد از انقلاب باین سه روش شوم و حتی تجزیه گرفتار شده اند بسیار اند از همان مراحل اولی که رهبر مدبر و معلم انقلاب ما در فکر پی ریزی نظام نوین

متن اعتراف میوند وال

هیئت محترم تحقیق قراریکه در چند شب جریان تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من درخانه خود مجلس ترتیب نموده بودم که در آن یکسعه اشخاص موجود بوده اند و در آنجا تو طئه علیه رژیم چیده شده است من اعتراف میکنم که در ترتیب چنین مجلس من مرتکب اشتباه بزرگی شده ام.

امضاء محمد هاشم

۸ میزان

۱۳۵۲ ر ۸

صیت قلم تحقیق

قراریکه در چند شب جریان تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من درخانه خود مجلس ترتیب نموده بودم که در آن یکسعه اشخاص موجود بوده اند و در آنجا تو طئه علیه رژیم چیده شده است من اعتراف میکنم که در ترتیب چنین مجلس من مرتکب اشتباه بزرگی شده ام.

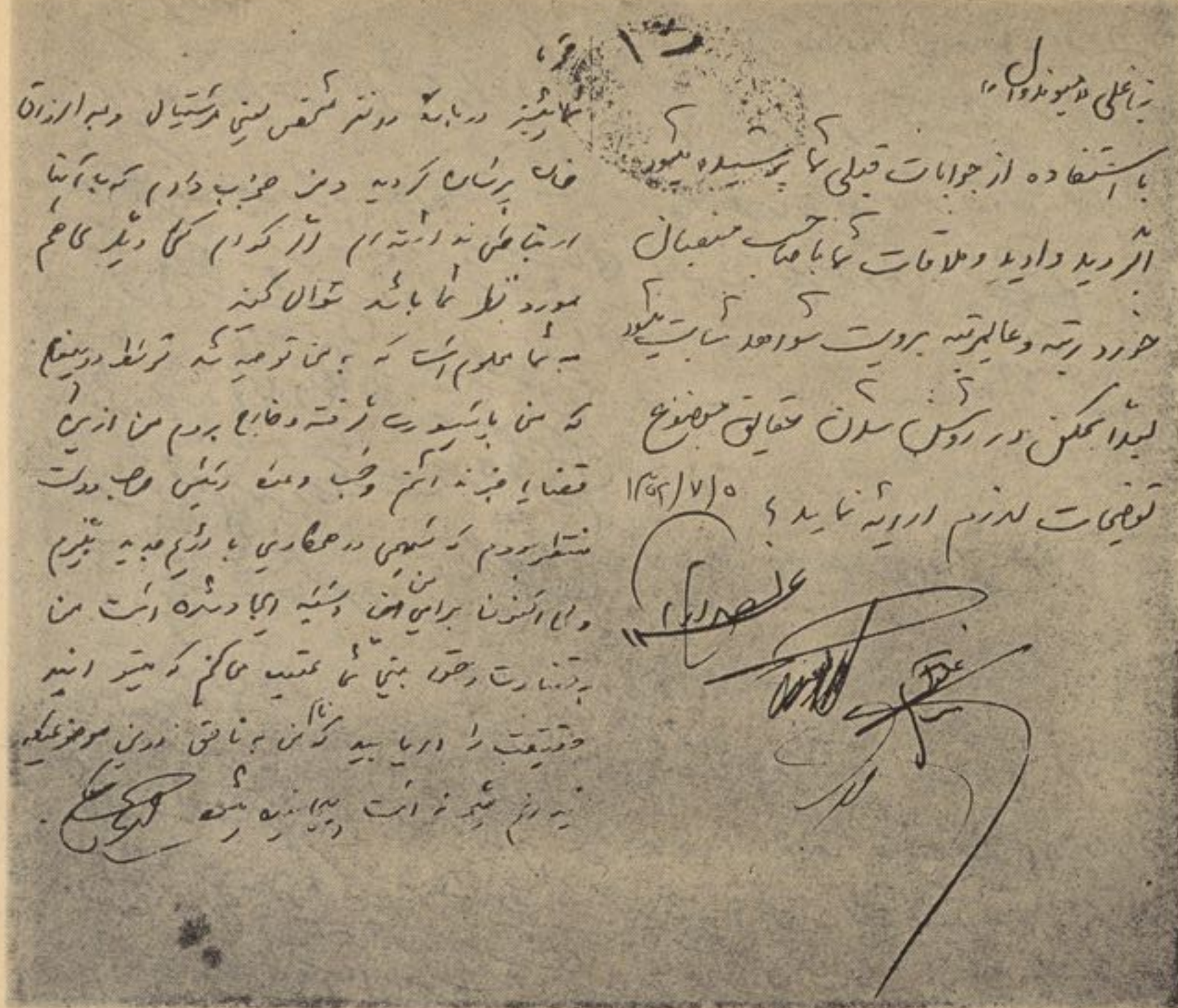
امضاء محمد هاشم

۸ میزان

۱۳۵۲ / ۷ / ۸

بدون سوال خودش قلم و کاغذ خواست و این اعتراف نامه را نوشت

از ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان انکار میکند



متن سوال و جواب

سوال :

بنا علی «میوندوال»

جواب:

محترما

شما پیشتر دربارهٔ دو نفر مشخص یعنی مر ستیال و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها ارتباطی ندا شته‌ام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما باشد سوال کنید.

به شما معلوم است که به من تو صیه شد توسط دو پیغام که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم و حسب وعدهٔ رئیس صا حسب دولت منتظر بودم که سهمی در همکاری بارزیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من این دسیسه ایجاد شده است من به قضاوت و حق بینی شما عقیده میکنم که میتوانید حقیقت را در یابید که نام من با نا حق درین موضوع عیقه نمیدا نم چگونه است پیچانیده میشود.

امضاء محمد هاشم

با استفاده از جوابات قبلی شما پر سیده میشود اگر دید وادید و ملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه و عا لیرتبه برویت شوا هد ثابت میشود بعداً ممکن درو شن شدن حقایق مو ضوع توضیحات لازم ارائه نمایند.

۱۳۵۲/۷/۵

امضاء

۱۶

بنای علی میوند

درین مجلس که در دستان جداگانه اعترافیه نوشته
 ام خدایت در جریا تحقیقات معلوم شده است
 خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد اکرم خان
 بیست و نه روز در این مجلس
 ایران

قرار داد که در جواب خویش تحریر نموده اند
 در محکمه علیه رژیم جمهوری افغانستان
 در منزل که از کسب شده بود ترکب است
 شده بود انکس که در این مجلس
 علیه رژیم جمهوری است و جریا تحقیقات
 شده بود انکس که در این مجلس

بنای علی میوند

قر

درین مجلس که در دستان جداگانه اعترافیه نوشته
 خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد اکرم خان
 بیست و نه روز در این مجلس
 ایران

قرار داد که در جواب خویش تحریر نموده اند
 در محکمه علیه رژیم جمهوری افغانستان
 در منزل که از کسب شده بود ترکب است
 شده بود انکس که در این مجلس
 علیه رژیم جمهوری است و جریا تحقیقات
 شده بود انکس که در این مجلس

بنای علی میوند

سوال :

بنای علی میوند ها ش—
 میوند وال !

قراری که شما در جواب
 خویش تحریر نموده اید که
 در مجلسیکه علیه رژیم
 جمهوری افغانستان در منزل
 شما تشکیل شده بود در ترکب
 اشتباهی شده بود ید اشخاصی
 را که درین مجلس تو طه
 علیه رژیم جمهوری تحت
 رهبری شما تشکیل شده بود
 اسماً معرفی نماید. (امضاء)

متن های سوال و جواب

سوال :

بنای علی میوند وال !
 شما از سه نفر در جواب
 خویش نا مبرده اید لطفاً
 واضح سازید که این سه نفر
 چه کاره اند و از چقدر وقت
 با او شان معرفت و آشنایی
 دارید.

۱۳۵۲/۷/۸

(امضاء)

جواب :

درین مجلس که در و رق
 جداگانه اعترافیه نوشته ام
 چنانچه در جریان تحقیقات
 معلوم شده است خان محمد
 خان و عبدالرزاق خان و محمد
 اکرم خان بیست و نه روز در این
 مجلس

(محمد هاشم)

۸ میزان

جواب :

محترماً !

معرفت و آشنایی خود را
 باخان محمد خان و عبدالرزاق
 خان در او را ق گذشته گفته ام
 و محمد اکرم خان را جدیداً از
 چند شب گذشته معرفت کردم
 خان محمد خان همان خان
 محمد خان مشهور به مرستیال
 و عبدالرزاق خان همان قوماندان
 هوایی سابقه است.

(محمد هاشم)

اقدام به کودتارا اعتراف میکند

قرآن!
درین مجلس استقامت و دل را به
صورت گرفت و در آنجا حاضران را در
کودتای اقدام کودتا است به پیش
فکر

بنای میوند وال
وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك
حرکت

۱- خان محمد خان سستیال
۲- عبدالرزاق خان قوماندهاوی

۳- محمد اکرم پیلوت
در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم
جمهوری افغانستان در بر گرفته بود
روی کدوم موضوعات و به تفصیل
با نهایت کرم و لطفاً عرض

نفسه تحریر نماید ؟
۱۳۵۲/۷/۱۸

عبدالرزاق

عبدالرزاق

متن سوال و جواب

سوال :

بنای میوند وال !

وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك:

۱- خان محمد خان مرستیال

۲- عبدالرزاق خان قوماندهاوی

۳- محمد اکرم پیلوت

در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم جمهوری
افغانستان دایر کرده بودید روی کدام موضوعات و به چه
تفصیل با آنها صحبت کردید لطفاً جریان را مفصلاً تحریر
نمائید .

جواب :

محترماً !

درین مجلس اتفاقاً تا مراجع به رژیم جمهوری صورت
گرفت و اشخاص حاضرین را در آنجا داشتند که به يك اقدام کودتا
دست بزنند .

(امضاء)

(محمد هاشم)

۱۳۵۲/۷/۱۸

(امضاء)

آمادگی قوای زمینی را توسط خان محمد خان و آمادگی قوای هوایی را توسط عبدالرزاق خان شهاب دت میدهد

۱۸

بنام علی میوند و...
 قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب
 بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین
 شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور
 مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء
 را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف
 شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.
 ۱۳۵۲/۷/۸
 علی صدارت
 محمد علی
 مرتضی

هر يك از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از
 نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حرفشان
 بیادم نیست.
 امضاء محمد هاشم
 مکرر اینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و
 عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.
 امضاء محمد هاشم



متن سوال و جواب

سوال

بنام علی میوند و...

قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب
 بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین
 شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور
 مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء
 را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف
 شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

۱۳۵۲/۷/۸

(امضاء)

جواب

مختار ما

هر يك از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از
 نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حرفشان
 بیادم نیست.

(امضاء محمد هاشم)

مکرر اینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و
 عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.

(امضاء محمد هاشم)

بعد از شنیدن آواز همدستان و شهادت شان اعتراض ندارد .

۱۳۵۲/۷/۸

۱۸ قرأ!

بنای محمد هاشم میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را که دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتن دیگر از رفقا هم
 مورد استماع نماید اینک از خودتان
 خواسته که شهادت و باید تحریر نماید که موضوع
 را به تلقین خویش در محکم درج کرده باشد
 ارزوی خود که است پس این شهادت
 باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید ؟

عذر

متن سوال و جواب



جواب :
 محترما!

سوال :

۱۳۵۲/۷/۸

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادت می علیه
 من موجود است و میتوانید آن را بمن بشنو انیل من به شنیدن
 آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .
 (محمد هاشم ۸ میز)

و در محکمه اعتراض ندارم

(محمد هاشم)

چونکه خواهش خود من بوده است .

(محمد هاشم)

بنای غلی محمد هاشم میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را که دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتن
 دیگر از رفقا هم مورد استماع نمودید که اگر شهادت یکتن
 خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر
 نمایید که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه
 نکرده بلکه آرزوی خود شما است ، پس به این اساس باید
 سند تحریری در زمینه تحریر نمایید ؟

(امضاء)

نشر اسناد و اعترافات میوندوال روشنی

کافی بر توطئه خایانه وی می اندازد

کا بل ۱۲ میزان (ب):
اسنادیکه نقش خائنه
و جاسوسانه محمد هاشم
میوندوال را در توطئه بر هم
انداختن رژیم جمهوری
افغانستان نشان میدهد طبق
وعده پریشپ رادیو افغانستان
در روز نامه های جمهوری
انیس، هیواد و کابل تایمز و
باقی جراید دیروز نشر گردید
در راپوریکه باشش قطعاً
سوالات وجوابات استنتاج
همراه میباشد و از (اعتراف تا
انتحار) عنوان دارد روشنی
کافی در مورد توطئه
ناجوانمردانه میوند و ال علیه
رژیم جمهوری افغانستان

که مورد تائید قاطبه ملت و
نیروهای وطن پرست است و
طرز اعترافات وجوابات وی
انداخته شده است
در زمره شش سند بشمول
سندیکه در صفحه اول جمهوری
بجای رسیده از آشنایی و ارتباط
شخصی خود با خان محمد و
عبدالرزاق انکار میکند اما زمانی
که در مقابل هر دو شخص
مذکور به اثر خواهش خودش
قرار میگردد و شهادت شانرا
میشنود به اسناد یک سند دیگر
که در صفحه ۲ نشر شده می
نویسد که در قبال شهادت
اینها اعتراض ندارم و نیز
علاوه میکند که در محکمه نیز

اعتراض ندارم. دریک سند
دیگر که در صفحه ۸ به نشر
سپرده شده اسمای رفقای
توطئه گر خود را فاش کرده و
اعتراف به اقدام کو دتا

می کند دریک سند دیگر که در
صفحه ۲ جمهوری بنشر سپرده
شده است آمادگی رفقای خود
خان محمدا را جمع به آمادگی
قوای زمینی و عبدالرزاق را
راجع به آمادگی قوای هوایی
ذکر میکند علاوه دریک سند
دیگر به اشتباهات بزرگ
خود که در ترتیب این توطئه
ضد رژیم در منزل خود چیده
بود نیز اعتراف می نماید. در
قسمت اخیر و در مورد این
سوال که انگیزه شما و رفقای
شما به این زودی برای سر
نگونی نظامیکه خود شاهد آن
بودید که از طرف اکثریت مطلق
مردم افغانستان خصوصاً
نیروهای وطن پرست مورد
تائید و پشتیبانی قرار گرفته
به مبادرت به این توطئه

چیست؟

گرچه دلایل کافی محکوم
بمرگ وی موجود بود هیأت
تحقیق میخواست با این سوال
علت اساسی این انگیزه را
بداند چون پرده برداشتن از
روی این انگیزه بزرگتر از
محکومیت وی بمرگ بود وی
قبل از دادن جواب دست به
خود کشی زد.

نامه به مردم

مدیر محترم مجله ژوندون !
اکنون که یک صفحه جدیدی در تاریخ
کشور عزیز ما گشوده شده است در دل های
همه ماسرور و شادی و در چشم های مایان
روشنی خاصی دیده و همه مارا به آینده
درخشان امیدوار میسازد.
بلی : از زمان به وجود آمدن رژیم جمهوری
در کشور عزیز ما هر دقیقه و ثانیه یک نوع
شور و هیجان ، توام با خوشی برای آبادی
کشور و بهبود وضع زندگی در همه مردم نجیب
مادیده میشود . که این خود، احساسات نیک
آنها را در مقابل نظام نوین شان، نشان میدهد .
و هر زمان به انتظار این هستند که نبال های
آرزوها و آرزوهای شان را، از چشمه نظام جدید،
خرم و سیراب سازند .
نبالهای که به مرور زمان از نمو، بازمانده زرد
و خزان شده بود و از ثمر آن هیچ امیدی نبود...
اما حالا همه میدانند و متیقن هستند که نبال
های آرزوهای شان بر علاوه سیراب شدن و
سرسبز شدن، ثمر خوب و قناعت بخش، که
همه مردم انتظار آنرا دارند میدهد .
بقیه در صفحه ۶۷

حریق سپین زر کندز
به تحریک غلام سرور
ناشر صورت گرفته
است.

چند شب قبل خبر حریق مد هشی
که در سپین زر کندز بوقوع پیوسته
بود نشر و در آن تذکر داده شده بود که
موضوع از طرف قوای امنیتی آنجا
تحت بررسی قرار داده شده تا علت
حریق کشف گردد.

یک منبع قوماندانی عمومی ژاندارم
و پولیس باساس اطلاع قوماندانی امنیه
کندز دیروز گفت که در نتیجه تحقیقات
و اقرار شرعی سدفر ثابت گردید که
حریق یک عمل قصدی و به تحریک
غلام سرور ناشر سابق رئیس سپین
زر صورت گرفته است.

دوسیه قضیه تکمیل شده و جهت
فصله قانونی به مراجع مربوط تفویض
میشود.

منبع گفت سید احمد و آدم خان کسانی
میباشند که به تحریک رحمت الله
مشهور به عبدالله ناظر خاص ناشر به
این کار گماشته شده بودند.
(ب)

ژوندون

ژوندون مجله خانوادها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپورتاژها
و مضامین علمی و هنری
منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
بافزائید.

اشتراک ژوندون درشش
ماه دوم سال بنفع شما
است.



شماره ۲۸ و ۲۹ شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲ - ۹ رمضان المبارک ۱۳۹۳ - ۶ اکتو بر ۱۹۷۳

دگلی همکاری ثمر بنمونکی نتیجی

له هغه وخته راهیسی چه دافغانستان دخلانده تاریخ به الفکتی دجمهوری نظام
ستوری راختلی اوافغان ولس دخیل ستور لاریونوکی اوملی رهبریاغلی محمد داؤد تر
قیادت لاندی اوملی حاکمیت په سیوری کینی نوی اومتزکی ژوند ته پینه ایښی ده، ترن
ورخی پوری د هیواد دلوړه مصالحو د خوندي ساتلو او د ژوند په ټولواحوکینی دخلکو
دهوسایی دتامن اوداقتصادی الکشاف دمواعواوخنونو دلیری کولو په لاره کینی یو شمیر
گټور گامونه پورته شویږی چه نتیجه یی دسر په سترگو وینو .
دغه تحول دهغی گډی همکاری ثمره ده چه دافغانستان ددرست جمهوری غوښتونکی ولس
اود دولت ترمنځ ورځ په ورځ زیاتیری اوزیات مشکلات دهغی روحی په اساس دخل لاره
پیدا کوی .
داحتکار په ضد مبارزه دپسې خواوو اومحتکینو له غیروغځه دتقابونو لیری کیدل
اودوی خپلوقانونی جزامانو ته رسیدل او دبازار دنرخونو څارنه چه په دی وختو کینی
په کلکه روانه ده، ددولت اوخلکو تر منځ دهغی گډی همکاری غوره مثال دی .
زمونږ خلک دتیروراسته شوی نظام په اوږدو کینی دیوشمیر متفکرو اشخاصو ترجمانی لاندی
دمحتکینو، قاچاگیرانو او بډی خوارو دپاره ماری اوچپاول ته ښه متوجه و، خوڅرنگه چه په
دغه نظام کینی دخیواداری دستگاؤ څرخونه دشخصی حاکمیت اومطلق العنانی عناصرو په
گټه په حرکت کینی و، دافغانستان مظلوم اوبیوزلی ولس یی له دی چه دغه صحنی په
اوپسکودکوسترگو وینی او په خوږین ژبه یی وزغمی ، بله چاره یی نه درلوده ، ځکه چه
دحق اوحقیقت ویلو آواز تل ددوی په ستونی کینی نیمگری پاتی کیده .
اوس چه مونږ دنوی منل شوی جمهوری نظام په سیوری کینی ژوند کوو، یقین لروچه
دلوی خدی (ج) په مرسته پوره ایمانداری اودخیل نجیب ولس دگلی همکاری په برکت
به زموږ مبارزه د هیواد د اقتصاد ددښمنانو یعنی محتکینو، بډی خوارو اوقاچاگیرانو په ضد
بریالی وی اومونږ به دهکاری ددلی روحی په رڼا کینی دژوندانه په ټولو برخو کینی ثمر
بنمونکی نتیجی لاس ته راووو .

آیا دو کوریا به عضویت موسسه ملل متحد شامل خواهند شد؟

محمد بشیر رفیق



قبریزی شود

شهر غزنی یکی از شهرهای تاریخی و قدیمی کشور ماست، من که علاقه فراوانی به دیدن این شهر داشتم چندی قبل به آنجا رفتم و از دیدنیهای آن و آثار تاریخی آن بازدید کردم، متأسفانه در غزنی سرکهای وجود ندارد، اگر کوچه ها و سرکهای عمومی قریزی شود بر آبرو مندی آن شهر - قشنگ تاریخی افزوده خواهد شد.

با احترام گل احمد فقیری

مصارف بیجا

متأسفانه هنوز هم در محافل عروسی چیزهای دیده میشود که بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود. مثلاً ورود اطفال خردسال به پیمانه زیاد و پیروی از رسم و رواجهای کایلا بیپوده و مصارف گهر شکن در محافل عروسی هنوز هم وجود دارد. اگر برای جلو گیری از مصارف بیجا و بزرگ ساختن محافل عروسی و شرفی خوری اقداماتی به عمل آید از یکطرف از ضیاع وقت زیاد به خاطر اینگونه محافل و بیدار خوابیها جلو گیری میکند، و از جانب دیگر جلو مصارف زیاد و بیپوده که عواقب ناگوار اقتصادی برای فامیلها دارد، گرفته خواهد شد.

سیمین نذیری

جلو گیری از مصارف بیجا و حصر گوشت که برای حمایت نسل حیوانات اتخاذ شده یک اقدام مفید است و طوریکه همه میدانند در سالها که کشور ما با وجود به خشک سالی بود و علوفه کمیاب شده بود تعداد گلههای گاو و گوسفند مالداران تلف گردید و با بفاخر کمبود سایر مواد غذایی بخصوص مواد ذراتی مورد استفاده قرار گرفت چون کمبود حیوانات مفید مثل گاو و گوسفند برای کشوری مانند افغانستان فاجعه آمیز است و زندگیمان با محصولات حیوانی بستگی دارد بنابراین تجویز عاقلانه حکومت در زمینه بخوشی استقبال گردید، فعلاً خانوادههایی وجود دارد که با وجود استطاعت از مصرف زیاد و افراط در گوشت خود داری میکنند. امید است این تجویز عملاً از طرف همه مورد توجه قرار گرفته در فامیلهای خود از افراط در گوشت خود دارای کنند.

عبدالله حد عزیز زاده

این مشکل یک مشکل عمده مردم خیر خانه مینه بحساب میروند که تذکر آنرا جهت آگاهی مقامات مسؤول لازمی میدانم، در خیر خانه مینه بوجود آمدن یک مکتوبی برای فروش مواد ارتزاقی لازمی است فعلاً مکتوبی وسط شهر در نقطه مزد حمی قرار دارد. وقتیکه از اطراف و نواحی شهر کابل مردم به آنجا مراجعه کرده مواد مورد ضرورت خود را میخرند مجبور اند آنرا ذریعۀ تکس بیفانه خود نقل بدهند، این مسأله از یک طرف باعث ازدحام و بار آوردن مشکلات ترافیکی شده است و از جانب دیگر یک مقدار پول اضافی به کرایه تکسی میروند، چه خوبست اگر مکتوبی فعلی را چند پارچه کرده آنها را به مکتوبیهای کوچکی درخیر خانه مینه، سید نور محمد شاه مینه و بعضی نواحی دیگر انتقال بدهند.

عبدالکریم وفازاد

اساس دکتورین هالشتاین با هر کشوری که با آلمان شرقی مناسبات برقرار میگرد قطع رابطه سیاسی می نمود هر مملکتی که با کوریا شمالی روابط سیاسی برقرار میکرد با آن قطع رابطه سیاسی می کرد.

این سیاست تا چند سال قبل ادامه داشت ولی بعد از مسافرت کی سینجر به پکن که منجر به بازدید نکسن از جمهوری چین گردید و همچنین فضای مناسبی که در روابط ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی بوجود آمد سوئیل ضدیت خود را با کوریا شمالی ترک گفت زیرا بخوبی دریافته بود که بهبود روابط بین قدرت های بزرگ حتماً تأثیر زیادی در روابط بین دو کوریا نیز بجا می گذارد در نتیجه مذاکرات مثنوی بین هر دو

کرد که در منطقه غیر نظامی ناظران سازمان ملل مستقر گردید.

جمهوری کوریا جنوبی روز نوزدهم جولائی بوسیله دکتور سینگمان ری بود آمد دولت ری در سال ۱۹۶۰ سر نکسون گردید و حکومت غیر نظامی جاگزین آن شد که آن هم پس از یک سال با کسون تا ی پارک چونگ هی برکنار گردید و بعداً تحولات زیادی در آن کشور بوجود آمد.

جمهوری کوریا شمالی روز نهم سپتمبر ۱۹۴۹ تاسیس شد جمهوری کوریا شمالی برعکس کوریا جنوبی که پیمان های با ایالات متحده امریکا عقد کرده بود قرار داد های با اتحاد شوروی و جمهوری چین عقد کرد و به تقویه بنیه اقتصادی و نظامی



خود پرداخت و در مدت کوتاهی در جمله کشورهای بزرگ صنعتی جنوب شرق آسیا کوریا متحد گردید از جمله بر یکدیگر خودداری درآید.

کوریا جنوبی مانند آلمان غربی که بر

روز ملی جمهوری مردم چین

روز اول اکتوبر که مصادف با تاسیس و برقراری رژیم جدید در کشور دوست و همسایه جمهوری مردم چین است همه ساله از طرف مردم آن کشور بخت یک خاطر و فراموش ناشدنی تجلیل میگردد.

طی بیست و سه سالی که از استقرار رژیم جدید در کشور دوست ماچین سپری شده مردم آن کشور شاهد تر قیات و پیشرفت های زیادی در همه شئون زندگی بوده اند. افغانستان و چین از سال ها روابط دوستانه داشته اند درین علاق که بر پایه های پنج اصل زیست با همی قرار دارد همیشه استحکام یافته است امضاء معاهدۀ دوستی و عدم تعرض بین افغانستان و چین در سال ۱۹۶۰ و امضاء معاهده سرحدی در سال ۱۹۶۳ که در آن حدود سرحدات هر دو کشور معین گردیده و فصل جدیدی در روابط دوستانه ما باز کرده و علاق دوستانه ما را بیشتر استحکام بخشیده است.

سهمگیری جمهوری مردم چین در پروژه های عمرانی کشور مانند فابریکه نساجی بگرامی پروژه بهره برداری ماهی پرورهای پروژه آبیاری پروان، پروژه مرغداری و غیره همه نمودار اراده دوستانه و حسن همجواری بین دو کشور مای باشد.

روز ملی کشور دوست و همسایه ما جمهوری مردم چین در کابل تجلیل گردید بدین مناسبت روز نامه های کشور ما و رادیو افغانستان مطالبی به نشر سپردند ما در حالیکه این روز را به مردم چین تبریک میگویم امیدواریم علاق دوستانه بین ما بیش از پیش استحکام یابد.



بنیالغی جون لای صدراعظم
جمهوریت مردم چین



بنیالغی مائوتسی تونگ رهبر حزبی
جمهوریت مردم چین

وقتی کورت والد هایم سر منشی ملل متحد به ماموریت خویش در عوض اوتا نت آغاز کرد طی خطابه بی ضمن تشریح اوضاع سیاسی آن روز جهان پیش بینی کرد تا سه کشور دو قسمت شده، یعنی ویتنام کوریا و آلمان تا دوره ده ساله ماموریت او به عضویت ملل متحد در خواهند آمد.

در شرایط آن روز می شد پیش بینی کرد که آلمان می تواند در مدت کوتاهی به موسسه ملل متحد وارد شود زیرا سیاست اوست پالیتیک ویلی برانت نتایج مثنوی مانند عقید پیمان بن - مسکو وین - وارسا ببار آورده بود و انتظار میرفت که دو آلمان نیز پیمانی عقد کنند و همدگر را بر سمیت بشناسند چنانکه این کار عملی شد و هر دو آلمان درین دوره از اجلاس مجمع عمومی ملل متحد رسماً به عضویت سازمان ملل وارد شدند ولی ویتنام جنوبی و شمالی هنوز برای عضویت ملل متحد آماده نگردیده اند زیرا با اینکه با اساس پیمان یاریس جنگ در آن کشور باید پایان می یافت، نه تنها جنگهای محلی و کم دوام هنوز در ویتنام جنوبی ادامه دارد بلکه تاکنون مسائل زیادی بین دو ویتنام موجود است که مانع عضویت این دو کشور در سازمان ملل متحد میشود. و اما دو کوریا زودتر از ویتنام برای شمول در موسسه ملل متحد آماده شده اند.

وقتی در ماه جون امسال شورای امنیت موسسه ملل متحد شمول دو آلمان را در آن موسسه جهانی به تصویب رساند چند روز بعد از آن پارک رئیس جمهور کوریا جنوبی تغییرات عمده ای را در سیاست خود نسبت به کوریا شمالی اعلام داشت تا زمینه برای شمول هر دو کوریا در موسسه ملل متحد فراهم گردد. در اثر تغییر سیاست کوریا جنوبی تماس های زیادی بین دو کوریا برای بهبودی مناسبات بین آنها و حتی تشکیل یک کشور واحد بعمل آمد.

دائر مذاکرات دامنه دار بین دو کوریا بالاخره بتاريخ ۴ جولائی موافقت نامه بین دو کوریا جنوبی و کوریا شمالی به امضاء رسید که بموجب آن هر دو کوریا موافقت کردند از حمله بر یکدیگر اجتناب ورزند و داعی را برای وحدت سراغ کنند.

این موافقت نامه بین دو کوریا که سالها در مقابل هم صف بسته و جنگ یزدگی بین آنها جریان داشت در حقیقت بخت یک موافقت نامه خیلی با ارزش در سیاست آن روز جهان تلقی گردید و بخت یکی از بزرگترین ترین حوادث قرن در حل مناسبات بین دو کشور شناخته شد.

کوریا قبل از جنگ جهانی دوم که هنوز به دو کشور منقسم نشده بود به تصرف جاپان درآمد پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را باز یافت و در طول سی و هشتمین مداراتحاد شوروی در شمال و ایالات متحده امریکا در جنوب ساحه تقوود خود را پهن کردند. جنگ شدیدی که بین دو کوریا از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ رخ داد و در آن بیش از یک میلیون مردم کوریا تلف شدند این کشور را بدو قسمت شمالی و جنوبی و یک منطقه بیطرف غیر نظامی تقسیم

اسلام و زندگی

از: غوثی خطیبی

روزه و روزه داری

حکم روزه داشتن یاروزه گرفتن از روز کار حضرت آدم (ع) بلاقطع جاری و نافذ است اما در تعیین ایام و شکل احکام روزه ای قبل از اسلام تغییرات و اختلافاتی موجود بود و آیه کریمه: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلكم لعلکم تتقون» ثابت میسازد که روزه گرفتن صرف برای مسلمانان مقرر نشده بلکه بر پیشینیان اسلام نیز مقرر بوده است. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرض گردید بر شما روزه، چنانچه فرض گشته بود بر گذشته گان شما تا آنکه متقی باشید.

روزه يك ركن مهم اسلام بوده و برای يك فرد روزه دار مسلمان در مقابل تعایلات سرکشی سنگری است، که نیروی کنترل و اراده را در وجودش تقویت میکند و با اساس آن در صورت داشتن صحت کامل و نداشتن عذر معقول و شرعی ماه مبارک رمضان را روزه دار باشد.

بوسیله روزه است که نفس به ترک لذات و خواهشات خوارگرفته از سرکشی و خواهشات نفس گاسته اصلاح نفس سرکش و اجرای احکام شرع که بر نفس دشوار و گران آید سهل ساخته و پرهیزگاری و تقوا بار می آورد. همه میدانند که پرهیزگاری و خویشتر داری همیشه کار آسانی نیست، گاهی میشود که انسان باید در نهایت سختی و مشقت آنرا بر خود هموار سازد.

پرورش نیروی اراده و کنترل نفس است که برای هر فرد مسلمان زمینه پرهیزگاری را مهیا میسازد.

مسلمان باید دارای اراده قوی باشد تا احکام و اوامر دین مبین اسلام را بدون تردید تعمیل و از مزایای و لذای آن بهره مند گردد.

اراده حدی است که میان انسان و سایر حیوانات فاصله می افتد و در دین مبین اسلام محور تمام امور و مملکت مسؤولیت های بشری شناخته شده است.

فلسفه اجتماعی روزه ثابت ساخته است که برای روزه دار درس فداکاری و از خود گذری، نوع دوستی، و باخبری از احوال محتاجان و بیچاره گان، قاتوانان و فقیران آموخته صبر و استقامت را تقویه مینماید.

حکمت های فراوان روزه گرفتن از لحاظ روحی، اخلاقی، جسمی و انسانی آنگاه زیاد است که روز بروز بایشرف علم و ظاهر و توسط دانشمندان علوم مختلفه ی روزه باایات رسیده است.

حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید: «صوموا تصحوا» روزه بگیرید تا صحت مند شوید. اعجاز حدیث فوق امروز باایات رسیده که مطالعه اهمیت روزه از نظر علم طب قابل توجه است.

روزه از جهت علم طب امروزی اهمیت داشته و در حالات زیادی مفید واقع میگردد. در پاره ای علاج منحصر و در مواقع دیگر دیده میشود که بهترین راه علاج است خصوصاً در امراض مزمن چهار عارضه، هنگام زیاد شدن وزن، زیادی فشار خون، مرض قند، در موارد التهابات مزمن کلیه ها، امراض قلبی التهاب مزمن مفاصل و تعدیل قوای جنسی روزه گرفتن سبب وقایه و تدایو شده است که از اینرو سالی یک ماه روزه گرفتن بهترین باشد انجام نهد تا امنیت فردی و اجتماعی گردد.

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

نویسنده قاری عینی

حضرت بلال (رض)

از پیغمبر اسلام در زمینه آغاز نبوت پرسیده شد که به این دین چه کسی زودتر پیروی کرد؟ فرمودند: دومرد و یکی آزاد و دیگر غلام مرا از آزاد حضرت ابوبکر صدیق (رض) بوده هدف از غلام بلال (رض) میباشد. حضرت بلال (رض) خدا را در نهان عبادت نموده جهت روشنایی قلب و استماع قرآن کریم گاه گاهی با پیغمبر خدای پیوسته، این روز به زودی انشاء گردیده قبیله بنی جمح و پادارش دامیه بن خلف بروی شوریدند و او را پرنیشتند: آیا این حقیقت دارد که توسخر محمد را پیروی نمود. منکر لات و عزری شده ای؟

بلال (رض) در جواب گفت: منکر نشدم بلکه مرا خداوند برای راست هدایت نموده است. امیه گفت: اگر خدایان ما را عبادت نکنی چنانکه خون گوسفندان را می ریزانم خونت را خواهم ریخت.

بلال در جواب گفت من از مرگ هراس ندارم چه مرگ انجام زندگی است و این مرگ نسبت بزندگی گرامی، زلت، کفر و فساد براتب شرارتندانه تر است. ازین جواب آتشی خشم امیه مشتعل شده و برگردش ریسمانی را بست و اطال حلقه را امر کرد تا او را دور اندوز آگه بدین وضع

بخشو ص که بمواظات سایر تعالیم عالیه اسلامی اجرا شود بمعنی کاملی تأمین گردد. حضرت خاتم النبیین هدایت فرموده اند: «من لم یدع قول الزور و العمل به فلیس الله حجة فی ان یدع طعامه و شرابه» یعنی کسیکه سخن بدو عمل بدو ترک نمیکند خداوند به آن حاجت ندارد که خوردن و نوشیدن را ترک بگوید.

حتی الوسع مسلمان روزه دار بگوید تا روزه اش با اراده قوی و کنترل نفس باجنبه های واقعیت توأم بوده از تمام روش های نامطلوب اجتناب نماید تا این عمل و عبادتش سبب نجات و پرهیزگاری جسمی و روحی دارین گردیده مورد قبول خداوند بی نیاز

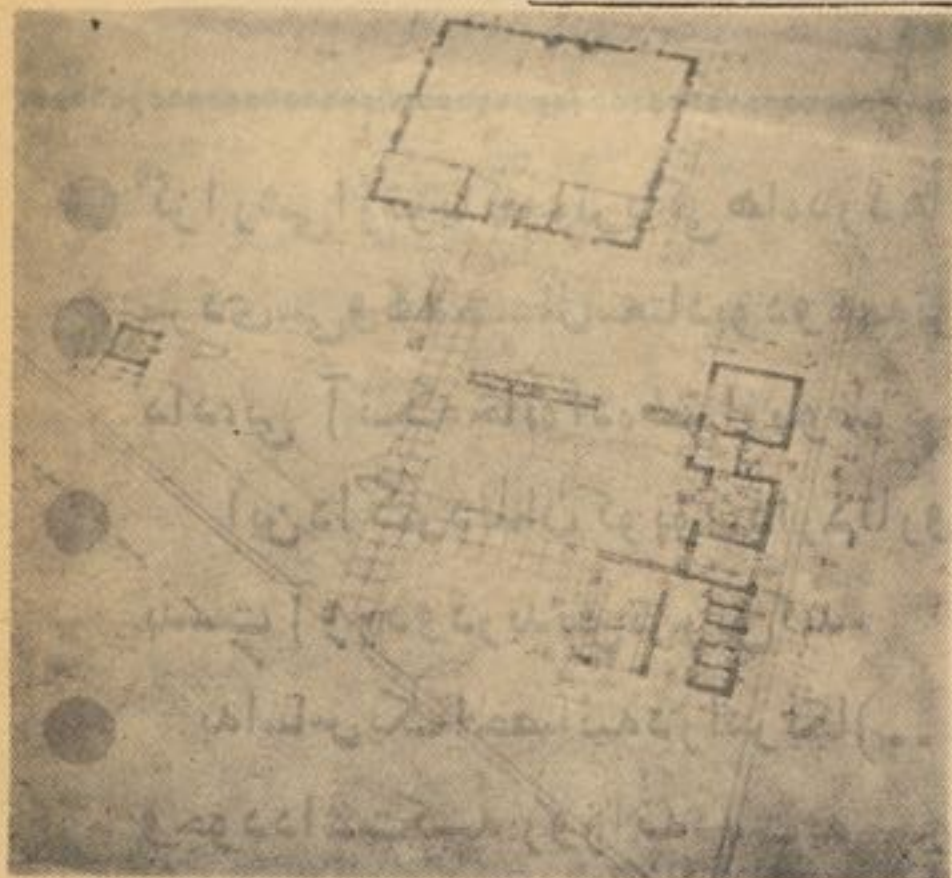
چرخ دهنده زمانیکه اطفال این کار را میگردند از حنجره يك بلال (رض) صدای احد، احد می برآمد و از عقیده راسخش باز نکشت. سپس امیه از نرمی کار گرفته او را نصیحت میکرد و به عبادت لات و عزری دعوت می نمود ولی قلب بلال که مملو از حالات ایمان نبود به وفاداری و تمسک به دین محمدی بیشتر ابراز عقیده میکرد تا اینکه امیه او را برهنه ساخته ذلانه آهنی را برایش انداخت، بالای ریک سوزان زیر آفتاب داغ پادولانه آهنی عذابش میکرد و پوست بلال را داغ می نمود. و میگفت ای بلال! از دینت بازگرد، لات و عزری را عبادت کن تا ازین عذاب و مهانی یابی ولی بلال با وجود این همه مصایب و عذاب به وحدانیت خدا اقرار نموده میگفت: احد احد انما هو الله احد.

پیغمبر اسلام (ص) چون این حالت را دید که عذاب بلال روز بروز کسب شدت مینماید و کفار بیشتری به تمسخرش می پردازند به ابوبکر درضه گفت: اگر نزد ما سرمایه ای می بود بلال را می خریدیم. ابوبکر (رض) رفت و او را خرید سپس از او این ساخت بدینوسیله بلال (رض) مرد آزاد مسلمان و راسخ العقیده وارد اجتماع مسلمانان شد. بلال (رض) با پیغمبر اسلام در تمامی معارکه اشتراک نموده در غزوه بدر احد خندق و تبوک شجاعت خود را ابراز داشته است قبل از انجام غزوه بدر پی امیه بن خلف را گرفت و با شمشیر تیزش او را از پادشاه آورد و در آن حال برایش گفت ای امیه چه چیز ترا بدین وضع شعبلی دچار ساخت؟

پس فرموده

روزه

مسجدی در جوار مزار مجنون شاه «رح» اعمار میگردد



نقشه مسجد مجنون شاه (رح)

خرابی میرفت چنین تجویز گرفته شد تا تعمیر مقبره مذکور نیز تجدید شود.

مصارف اعمار مسجد و مقبره سید مجنون شاه (رح) از بودجه دولت تمویل میگردد.

دکتر محمد اسماعیل کریم رئیس تعمیرات وزارت فواید عامه به خبر نگار مجله ژوندون گفت:

نقشه های مهندس سیوانجیری مسجد توسط متخصصان این

وزارت ترتیب شده کار ساختمان آن ممکن است هشت ماه را در بر بگیرد.

مجنون شاه (رح) کیست ؟

راجع به شرح حال سید مجنون شاه (رح) مطالبی در کتاب (یادی از رفتگان) تا لیف مولا ناخسته یافتیم که اینک آنرا بصورت مختصر به نشر می سپاریم:

سید فخر الدین مجنون، مشهور به مجنون شاه (رح) ولد حاجی سید هاشم شاه (رح) در ۱۲۴۲ قمری در ده افغانان کابل متولد شد. پدرش مرید شاه نیاز (رح) بود

که از مقابل صدارت و وزارت امور خارجه میگذرد و از جاده های اسفلت شده و قشنگ کابل است.

مسجد طوری اعمار میگردد که در آن اصول معماری جدید و قدیم بهم آمیخته بشکل خیلی قشنگ توسط انجیران و مهندسین جوان افغانی تهیه شده، در سال ۱۳۶۰ مترمربع اعمار میشود و در آن هر نوع تسهیلات برای نماز گزاران فراهم خواهد شد.

چون مقبره سید مجنون شاه (رح) در جوار مسجد قرار دارد و تعمیر به اثر گذشت زمان رو به

اولین بنایی که بعد از اعلام جمهوریت تهادب گذاری شد.

سید مجنون شاه (رح) صوفی و عارف بزرگ یک دیوان اشعار و چند اثر منشور دارد.

عبادت خداوند است.)
انجنیر غوث الدین وزیر فواید عامه ضمن بیانیه خود از شرکت دکتر شرق در مراسم تهادب گذاری مسجد که به اراده رئیس دولت اعمار میشود اظهار تشکر نمود.

مسجد مکان مقدس برای مسلمانان است آنرا خانه خدا می گویند، جائیست که مسلمانان - فارغ از هر گونه ریا و دور از اندیشه های مادی میتوانند با خدای خود به راز و نیاز پرداخته فریضه بزرگ دینی یعنی نماز را که نتیجه آن نزدیکی بخدا، پاکی و نظافت و طرد آلودگی های وجدان است در آنجا اداسازند. باشندگان گلبانگ محمدی از مساجد در شهر کابل و ولایات کشور مردم متدین ما بسوی مساجد می شتابند و سر نیاز بدرگاه بی نیاز خالق کائنات بر زمین سائیده درپایان برای خیر ملت افغانستان و مسلمانان سراسر جهان و ایجاد اخوت و صمیمیت میان نوع بشر دعا میکنند.

مسجد مجنون شاه (رح) در داخل محوطه صدارت عظمی اعمار شده روی آن بطرف سر کی است

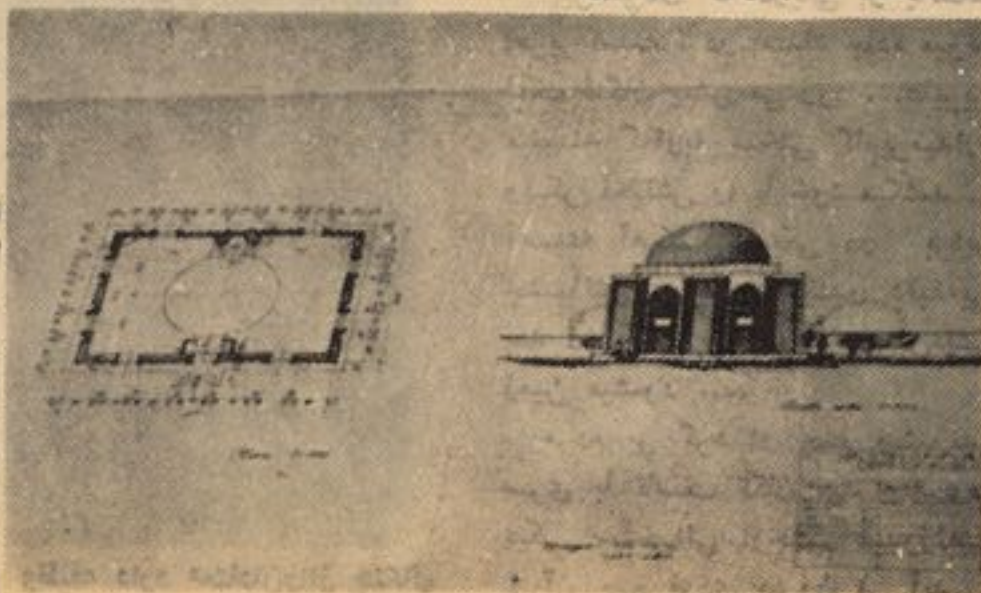
مردم افغانستان به عقاید دینی و اسلامی خود سخت پابند بوده به ارشادات قرآن و تمام اصول و فروع دین مقدس اسلام احترام میگذارند.

چند سال قبل رهبر متدین ما بنیاعلی محمد داود که در آن وقت عهده صدارت را داشتند، سنگ تهادب مسجد بزرگ پل خشتی را گذاشتند، بعد از تاسیس رژیم جمهوریت به اراده این رهبر خیر و خردمند و متدین سنگ تهادب مسجد دیگری گذاشته شد و این مسجد در حقیقت اولین بنایی است که بعد از استقرار رژیم مترقی جمهوریت در کشور ما اعمار می گردد و بیاری خداوند کار عمران کشور با جدیت و فعالیت آغا ز خواهد گشت تا کشور ما آباد و مردم ما راحت و آسوده زندگی کنند و چرخ اقتصادی مملکت سر یعتر به دوران پیفتد.

حقیقتا هما نظوریکه بنیاعلی دکتر حسن شرق معاون صدارت عظمی گفت، این مساله یک امر تصادفی نیست، بلکه اراده رهبر متدین ما بوده است که کار اعمار پروژه های ساختمانی از اعمار مسجد آغاز میشود.

داکتر شرق ضمن گذاشتن سنگ تهادب ضمن بیانیه اعمار این مسجد را یک آرزوی همگانی مردم متدین و اراده نیک رهبر نظام جوان کشور و نمود کرد.

پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور در بیانیه خود ضمن اظهار خوشی از اعمار این مسجد که آنرا جای آموزش درس توحید و وحدت کمک قربانی، برادری، صداقت و وطن دوستی خواند اضافه نمود که: (خدمت صادقانه به مردم



شکل افتاده و ایستاده مسجد چنین طرح شده است.

دنیای خیالی

از گل احمد (زهاب) نوری



مردی که روز ده امپول مورفین مصرف اوست

پارچه کوچکی تریاک در دستش دیده میشود ... آن را به لبهای پیر مرد نزدیک می کند ..

چشمان پیر مرد باز میشود ... چند بار زبانش را به لبهایش میمالد و بعد از جای برمیخیزد به اطرفیانش خیره میشود

این واقعه سال گذشته اتفاق افتاده است و بسیاری از دکانداران قسمت آخر جاده میوند آن را بیاد دارند .

چندی قبل مردی برای ترک اعتیاد بستری گردید که بیش از نیمی عمرش را با تریاک سپری کرده بود ...

این مرد از فامیل سرشناسی، سی و هشت سال قبل به تریاک معتاد شد و تا امروز همه ثروت و دارائیش را در این راه از دست داد جالبتر از همه این است که سالها اعضای خانواده اش میدیدند که او را غر میشود ، پول و هستی اش را از دست میدهد، اما نمیدانستند و بهتر بگویم با همه کنجکاوای شان موفق نشده بودند دریابند که او معتاد به تریاک است ...

- گزارشی از تریاک ، تریاکی ها ، دردها ، رنج ، و احساس های شان
- مردی سی و هشت سال معتاد بود و همه ثروتش را درین راه از دست داد ، بی آنکه خانواده اش از موضوع چیزی بفهمند .
- این داگتر دندان کوپون دارد تار و زانده آ مپول مورفین بدست آورد و در بدنش تزریق کند .
- به اساس یک احصائیه در امریکا (۲۳۰۰۰) معتاد در نیویارک وجود داشت که روزانه دست به سرقت اموال معادل (۲۰۰۰۰) دالر می زدند .



پیرمردیکه هفتاد و هشتمین سال عمرش را می گذراند تحت تدای است آغشته اند ... لحظه یا لحظاتی با دنیای خیالی کاذبی خود شان را فراموش می کنند . اما ساعت های دیگر عمر شان را به سختی و بدبختی می گذرانند .

پیرمردی که در یکی از بانکها امربر است ، در امتداد جاده میوند لنک لنگان پیش می رود ... عابرین میبینند که او به سختی گام برمیدارد و پیکر نحیفش را با خود میکشد .. آهسته آهسته تاریکی در برابر چشمانش سایه می افکند و دقیقه ای بعد در کنار پیاده رو بیپوش نقش زمین میشود

مردم بر گرد او جمع میشوند ، سری با تأسف تکان میدهند و به پیکر استخوانی او چشم میدوزند ... از آن جمع مردی بیرون می آید ...

دچار تشنج رنج آوری است دست هایش میلرزد ، چهره بزمرد شده اش را اضطربی پوشیده است ... دردی جانکاه سراسر بدنش را در هم می فشارد ، تشنج ، بی حالی درد و در آخر سستی وضعف یکی بی دیگری به سراغ او می آید ... به گوشه یی می افتد و اگر تا ساعتی بعد ، تریاک برایش نرسد دردی سخت و شکنجه آوری در انتظارش است .

معتادین همیشه با درد و رنج

مرد بیک پهلوی افتاده و آهسته آهسته دود تریاک را از سوراخ نری باریکی به سینه می فرستد کم کم احساس سبکی میکند .. اطراف و اطرافیانش را از یاد می برد و گذشته و آینده برای او بی مفهوم میشود دیگر بدنش دردی را احساس نمیکند و دیگر غمی بر او فشار نمی آورد و بعد فرحتی عجیب و خلسه بی رویایی باو دست میدهد . و این حالت یک معتاد تریاک است روز دیگر همین مرد و در همین لحظه



دکتوری که در وسط نشسته است وظیفه دارد معتادان را از چنگال اعتیاد نجات بدهد

معتاد کسی است که جسمها و روحا بیک دوا عادت میکند و در برابر همان دوا اراده و قدرتش را از دست میدهد

معتادان تریاک

طوری عادت میگیرد که اگر روزی تریاک به آن ها نرسد ، فعالیت نور مال خود را از دست میدهند...

شخص احساس بیقراری و وحشت میکند ، درد ، اضطراب ، دل بدی

و استفراغ ، تشنج اعضا و بیحالی برایش دست میدهد و اگر مدت

معینی تریاک برایش نرسد ، امکان مردن و ضایع شدنش نیز موجود است .

یکی از معتادین تریاک میگوید:
بقیه در صفحه ۶۶

بعضی برای فرار از زیر بار مسئولیت های اجتماعی و فردی ، مقدار کمی تریاک میخورند و یا دود می کنند در حالیکه غافل از آن اند که بنای زندگی شان را خراب می کنند ...

با خوردن مقدار کمی تریاک یک نوع احساس سبکباری ، فراموشی

و رخوت برای شان دست میدهد ، که البته کاذب و صرف برای مدت

کوتاهی است ...

رفته رفته به اثر تکرار به آن معتاد میشوند و اعضای بدن آنها



معتاد بیک پهلوی افتاده از میان نی دود تلخ تریاک را وارد شش هایش میسازد .

را می نور شد و لحظه بعد حالت خوشی و فرحت عجیبی برایش دست میدهد .. در این گیلاس تریاک مخلوط بوده و جوان به آن

معتاد میشود ، اما حالا که در غروب زندگی رسیده است به سراغ دکتوران

رفته تا تداوی اش کنند

دکتور محمد صادق برنا آصفی متخصص امراض روحی که بیش

از شصت نفر معتاد تریاک را تحت تداوی گرفته میگوید .

عده یی برای تسکین درد های شان ، گروهی برای فراموشی غمها

و رنج های شان ، جمعی به اثر همنشین با دوستان معتاد شان ،



مرد معتاد دیگر بس کرده است شاید بدنای خودش رسیده است

مادری که دو فرزند

● دو طفل در بستر سرد در حالی جان دادند که از گرسنگی توان حرکت داشتند. اما یخچال منزل پر از گوشت، مسکه پنیر و شیر بود

در شهر «دارم سئات» یک خانم ۲۰ ساله به اتهام قتل محاکمه میشود او متهم است که دو طفل خود را گرسنه رها کرده و در نتیجه هر دو طفل به اثر بی اعتنایی او تلف شده است.

مدعی العموم از قتل حرف میزند از قتل دو طفل. تماشایان در سالون ۲۱۴ محکمه ایالتی دارم سئات به چوکی اتهام می نگرند. در آنجا خانم جوانی قرار گرفته و این خانم نزد تماشاچی ها قاتل تلقی میشود

دروغفه بین محاکمه، متهم در دملیز محکمه می بر آید يك طفل مقابلش دویده می خندد.

آندو عمدگر را در آغوش کشیده می بوسند. زن جوان ریتا بو تتر نام دارد که ۲۰ سال از عمرش میگذرد دختری را که در آغوش میکشد دختر خودش دانیلا میباشد که عنقریب ۴ ساله میشود. ریتا بو تتر غیر از این دختر دو طفل دیگر هم داشت، بنامهای زاشا اووه والکسا ندرا. هر دو طفل در اکتوبر سال گذشته در این هایم واقع دارم سئات در يك اتاق سرد پیدا شدند آندو در بستر

شان از گرسنگی جان داده و از اثر برودت یخ بسته بودند. طفلک دو ساله صرف ۱۴ پاو و خوا هرک ۶ ماهه اش ۷ پاو وزن داشت.

مادر این دو طفل با موهای بلوطی که تاسر شان هایش افتاده و اکنون در برابر محکمه اطفال قرار گرفته است متهم به کشتن اطفال خود ش میباشد. درائنی که زاشا اووه والکسا ندرا در این هایم معدوم شدند، مادرشان با یک خواهر خوانده اش در دارم سئات سرگرم خوشگذرانی بود. خواهر خوانده اش بیاد می آورد که ریتا همان روز مرتب میگفت که بخاطر کو دکانش سخت نارام است اما با اینهم آنها در دارم سئات باقی ماندند.

در پهلوی ریتا خواهر خوانده اش در جریان محاکمه مورد باز پرس قرار گرفت لونی بایر ۱۸ ساله در آن وقت نزد بو تتر زندگی میکرد و وعده نموده بود که در مدت غیبت مادر به حال کو دکان توجه کند. اما او هم در حصه اطفال ا همال کرده آنها را بلا تکلیف گذاشته بود ریتا بو تتر علیه او هیچ اعتراضی نکرده اظهار داشت: من باید جزا ببینم. آنچه من مرتکب شد.

هرگز نمی توانم تلافی کنم.

وقتی ریتا بو تتر جوانترین فرزند خانواده بو تتر از مکتب اخراج گردید پدرش گفت: برای دخترها ضرور نیست کسب و پیشه بیاموزند. دخترش در یک مغازه بیکه بحیث شاگرد شاغل شد و در آنجا با روکر رولف طرح دوستی ریخته از او حامله شد. هر دو با هم ازدواج کردند و رولف بو تتر از کار دست کشیده به دزدی پرداخت. دانیلا تولد شد. پیش از آنکه رولف در اپریل ۱۹۷۰ محکوم به ده ماه زندان گردد ریتا دوباره بار دار شد ریتا حدسی میزد رولف در یمن تلاش خود میدهد



جسد زاشا اووه که صرف ۱۴ پاو وزن داشت در تابوت گذاشته میشود

آنچه را بر تکب شده ام هرگز نمی توانم تلافی کنم

فدانش را کشت



دانیل که عنقریب چهار ساله میشود، هنگام مرگ خواهر و برادرش نزد مادر کلان خود بود



لونی باید خواهر خوانده ریتا بوتز که قبول کرده بود هنگام غیب مادر از دو طفل مراقبت کند

رولف خود را زیر بستر از نظر آنها پنهان میساخت - در تابستان ۱۹۷۱ بوتز خانوادۀ خود را برای مدت سه ماه در یک محل کمپینگ در ناحیۀ راین برد او خرگوش شکار کرده سبزی ها را می دزدید و خیمه های دیگران را باز کرده پنهان می نمود می فروخت و ازین مدرک پول به دست می آورد. خانمش به این عمل او اعتراض میکرد و این باعث میشد که از دست رولف کتک بخورد. ریتا بو نیز به تدریج از شوهرش نفرت پیدا کرد اما همیشه میگفت: « باوصف اینهم او یگانه کسی بود که من توانستم همراهش حرف بزنم »

در موقع کمپینگ ریتا دو باره حامله شد و ریتا در شب باره توضیح داد: علت آبستنی او این بود که خوردن قرص های ضد حاملگی را نمی توانست تحمل کند و هنگام سایر امکانات ضد بار داری را هم نمی توانست بکار برد. در ماه مارس ۱۹۷۲ طفل سو مش را بدنیای آورد این طفل همان دخترش الکسا ندر بود. در ماه اپریل شوهرش دوباره توقیف شد و محکوم به هفت سال حبس گردیده ریتا تنها ماند.

پیش از آنکه رولف بوتز به حبس رود سک کوچکی را با خود بمنزل برده به زنجیر کشید. سک مریض شده مرد صاحب خانه جسد سک را در یک خرج خانه منزل پنهان ساخت. وقتی تعفن از جسد پوسیده بلند شد، همسایه ها پولیس را با خبر ساختند.

- وقتی نماینده موسسه خدمات اجتماعی به خانه ریتا مراجعه کرد، دروازه را قفل دید. همچنان و یلی رشل بر ستار کلینیک راین هایب در بازدید اول دروازه منزل را قفل یافت. صدای گریه طفل را از داخل شنید. رشل دروازه را شکست.

جزاین نداشت که من بیشتر به او کار کند و از راه مشروع اموار معاش نماید. اما وقتی آزاد شد مجدداً دست به دزدی زد و از سرقت خود خجالت کشید. وقتی والدین آزادی از زندان در شهر بندری همسرش برای دیدن او می آمدند



ریتا بو نیز مادر ۲۰ ساله که هم به قتل دو طفلش میا شد شماره ۲۸

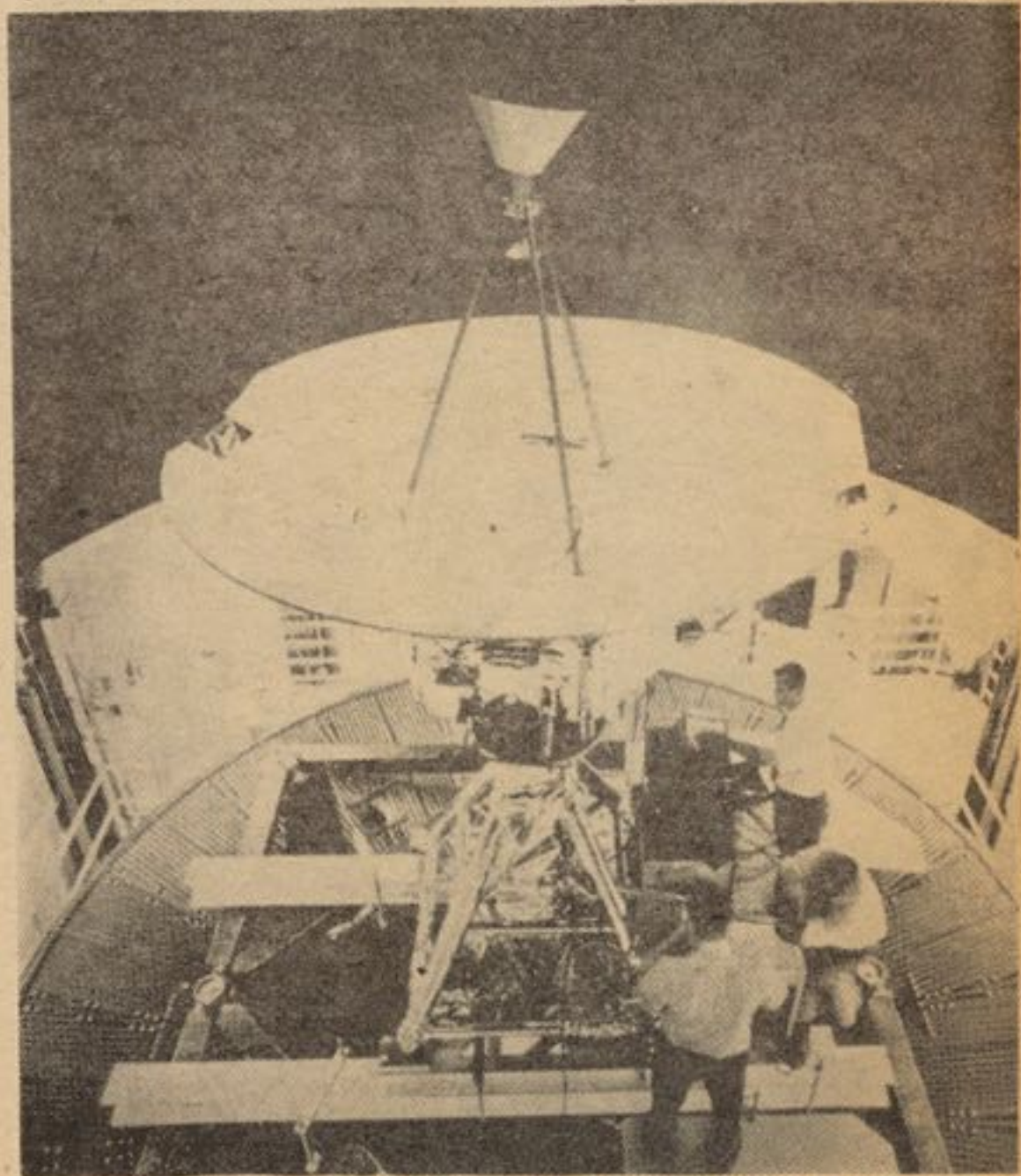
د مشتری ستوری راسپرل کیزی - لومړنی توغو نډی دغه ستوری ته د مسافرت په حال کې دی

● مشتری له مخکې څخه ۷۵۰ ملیون
کیلومتره فاصله لري

● لسم پایونیر د ۲۱ میاشتني سفر نه وروسته
د مشتری سیمې ته رسیږي.

● پوهانو په مشتری کې د هیدروجن هلیوم
اکسیجن، امونیاک او میتان د گاما زونو
د موجودیت اټکل کوي

د مشتری ستوری د مخکې په ۷۵۰ ملیون کیلو متري واټن کې د فضا په پراخه لمن کې د لمر پر شاوخوا خپلو څرخېدو ته دوام ورکوي. کال لیل د لومړي ځل دپاره د مشتری ستوری د زوږگونو رنګونو سره



کالیفورنیا په فضا یی ازموینځې کې د یوولسم پایونیر توغونډی
ازمویل کېږي .

د راکټ نوي پاشنی مرحله لسم پایونیر په داسې سرعت سره فضاه ته وغواړو چې مثال یی تر اوسه د بشر په لاس نه دی تولید شوی . نووې توغونډی په یوه ساعت کې ۵۰۰۰۰ کیلو متره په گړندیتوب چې د مشتری خواته د تګ دپاره لازمه ده ، په یوولسم ساعت کې د سپوږمۍ له مدار څخه تیر شو . حال دا چې د اپولو په وسیله درې ورځې تیریدلې ترڅو فضا نور دانو ځانو نه سپوږمۍ ته رساوو . په لومړي هغه کې لسم پایونیر د ورځې د ۷۵۰۰۰۰ کیلو مترو په گړندیتوب د فضا خواته وړاندی ته . دغه اوږد او پیچلی ماموریت ښایي د ځینو نا معلومو خطرونو او پېښو سره مخامخ شي .

د تیر کال د دوبي په لومړیو وختو کې د پایونیر توغو نډی د ورو ستورو په کمر بند کې د موجودو کیمیايي خطرونو څخه تیر شو . دغه کمر بند چې له آسماني تیرولو او شهاب ثاقب له ورو دېرو څخه ډک دی او د مریخ او مشتری د مدار ترمنځ د لمر شاوخوا ته کېښل شوی دی .

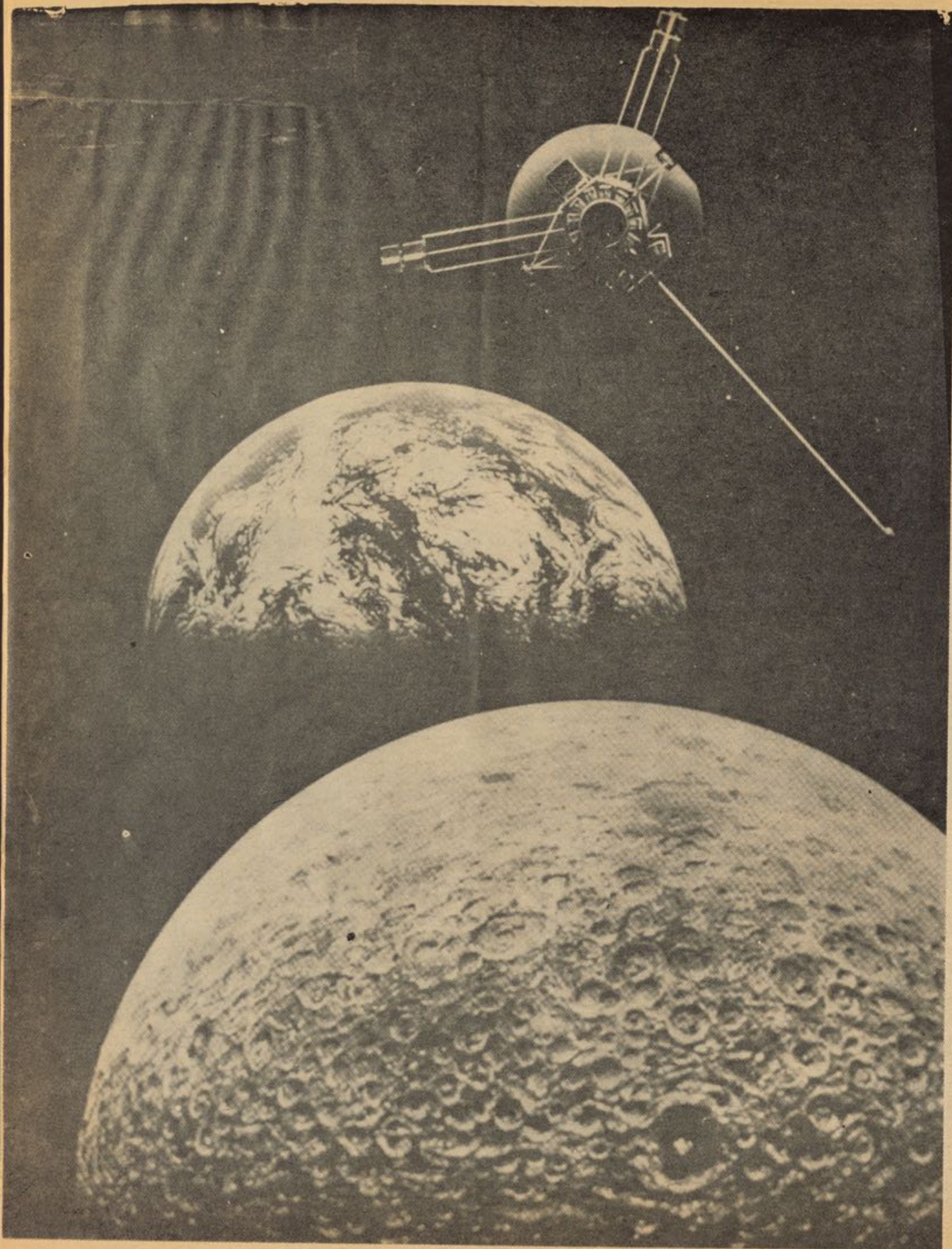
۲۶۰ ملیون کیلومتره پنډ والی لري . په دغه کمر بند کې ښایي ۵۰۰۰۰ پنډ شهابونه یا آسماني ډبرې د ۷۰۰ نه تر ۲ کیلو متره پنډوالی سره او درېرو سل ګو نه زره ټوټې موجود وي . آیا امکان لري چې له دغو شهابونو څخه یوه یی لسم پایونیر ته خپلې کرښې څخه لیري کړي ؟ احتمال شته مګر ناسا ادعا کوي چې د شهاب ثاقب د کومې وړې ټوټې سره د لسم پایونیر ټکر چې وکولای شي هغه نیمګړی یا څه ناڅه له کاره وباسي ډیر لږ دی . د پایونیر طرح کوونکي د دغو ټولو پېښو پېښې کړي او توغونډی یی په اطمیناني وسایلو مجهز کړي . پوهانو په دې عقیده دي چې د شهاب دغه ټوټې د هغو گازونو له

دایشیدو نکو گازونو یوه مر موزه ټوټه ده چې په یوه پنډ او ریڅ کې بیچل شوی دی . مشتری له ډیرو زوږ ستورو اجزا مو څخه دی . له ځمکې څخه لیدل کېږي . مرکزی برخه یی نا رنځې ژیر ، غتم رنګ ، شنه او خاکستري رنګه معلومېږي او یوه بیضوي شکله ټوټه په سره رنګ د ۴۵۰۰۰ کیلو مترو په ۱۲۰۰۰ کیلو مترو اندازه د هغې په نیمه جنوبی کره کې خورنده ده .

مشتری چې په شمسي منظومه کې ډیر غټ ستوری دی ، د ځمکې په نسبت زر چنده لوی او اجرام یی د شمسي منظومې د نورو ټولو ستورو په نسبت دوه چنده دی . اوس اوس د (لسم پایونیر) په نامه یو فضایی توغونډی چې انسان پکښې نشته او په علمي آلاتو مجهز دی د دغه ستوری خوا ته وړاندی ځي .

د ۱۹۷۳ کال له پای ته رسیدو څخه پخوا که هر څه د پلان سره سم وی د پایونیر ما موریته به له ۱۲۰۰۰۰ کیلو متري واټن څخه د مشتری پر شاوخوا په چور لیدو سره چې څلور ورځې نیسي ، پای ته ورسېږي . د امریکې د فضایی علو مو اداره (ناسا) هیله لري چې دغه ماموریت په بری سر ته ورسېږي او دغه ستوری د شمسي منظومې د خارجي فضا اړکېشانو په باره کې اطلاعات او نوی علمي معلومات لاس ته راشي .

دغه یو میاشتنی اوږد سفر د تیر کال د مارچ په میاشت کې د ساترن د راکټ په توغولو سره چې دوهمه مرحله یی له دوو ماشینونو څخه ډېرات او ویتني د مایع هیدروجن دسون له موادو څخه مرسته اخیستله ، شروع شوه . د مشتری د ماموریت د سرته رسولو د پاره د اطلس د دوه پوریز راکټ سره د جامد سون موادو یوه بله مرحله هم زیاته شوه .



لسم پایو نیر په یوه ساعت کښی په ۷۵۰۰۰ کیلو- متره گرند یتوب سره د مشتری خواته درومی

میلیون کاله هغه سره راغونډ کړو یوازی د ثانیې د زرمې پر څی مودې دپاره یو ۷۵۰ واتی وړوکی خراغ روښانو لاندې شی. ددغه ډول فضایی ماموریتونو د سرته رسولو دپاره به د ناسا فضایی شبکه چه په ډیره پرمختللی مخابراتی تکنولوژی مجهز ده او په کالیفورنیا، اسپانیا، آسټرالیا او د افریقای په جنوب کښی اډې لری، خپل وروستی قدرت په کارو اچوی.

د لمر انرژۍ مشتری ته نژدی دومره کمزوری ده چه د پایو نیر لمریزې بټرۍ گانې نشي چار جولی او په عوض کښی نوموړی توغوندي ټوله ۱۴۰ واته برقی قوه له خپل مرکزی جنرال توروانو څخه اخلي.

په لسم پایو نیر کښی ۳۰ کیلو گرامه د علمی وسایلو دستگاوی شته چه د هغو په وسیله به د عکس اخستلو په گډون ۱۳ آزموینې سرته ورسوی. عکاسۍ ته ورته یوه دستگاه له مشتری څخه ۱۰ ډوله عکسونه او دنر یو فیتو په مخ داسې علایم لیری چه پوهان د کمپیوټر په وسیله هغه د عکس په شکل منځ ته راوړی. دغه ډول عکسونه د هغو عکسونو په نسبت لس ځله روښانه دی چه له ځمکې څخه اخیستل شوی دی.

مهم ټکی دا دی چه نوموړی عکسونه به له داسې مختلفو گوتونو څخه واخیستل شی چه له ځمکې څخه غیر ممکن دی.

پوهاند له کلونو څخه پخواو ازموینو څخه وروسته لاتر اوسه د مشتری په باره کښی زیات نه پوهیږی خو هیله لری چه د پایو نیر د ماموریت له لاری زیات اطلاعات پیدا کړی. مشتری داوریڅو په یوه ټوټه کښی پېچل شوی ده، سره د دی چه د اوریڅو د پاسه د تودوخې اندازه تر صفر لاندې څه د پاسه د سانتيگراد ۹۳ درجه ده احتمال لری چه تر وریڅو لاندې د اتمو سفیر په ژورو کښی تودوخه د کوټې د تودوخې په سطح کښی وی.

پاتی په ۶۶ مخ کی ژوندون

کښی ۹۰۰ میلیون کیلو متره لار وهلی وی.

په دغه صورت کښی د هغه فاصله له ځمکې څخه دو مړه ده چه ۴۵ دقیقې وخت نیسی چه له ځمکې څخه راډیو یی مخابره واخلی. د مریخ کړی ته د راډیو یی پیغام د رسیدو د پاره په ۸ دقیقو کښی او سپوږمۍ ته دهغه د رسیدو دپاره یوازی دو ثانیه په مقایسه سره کیدای شی چه د مشتری دواټن اندازه پیدا شی.

د پایو نیر کو می اته واتی نښی چه له مشرۍ څخه رارسیدنی، دومره کمزوری دی چه که ۱۹

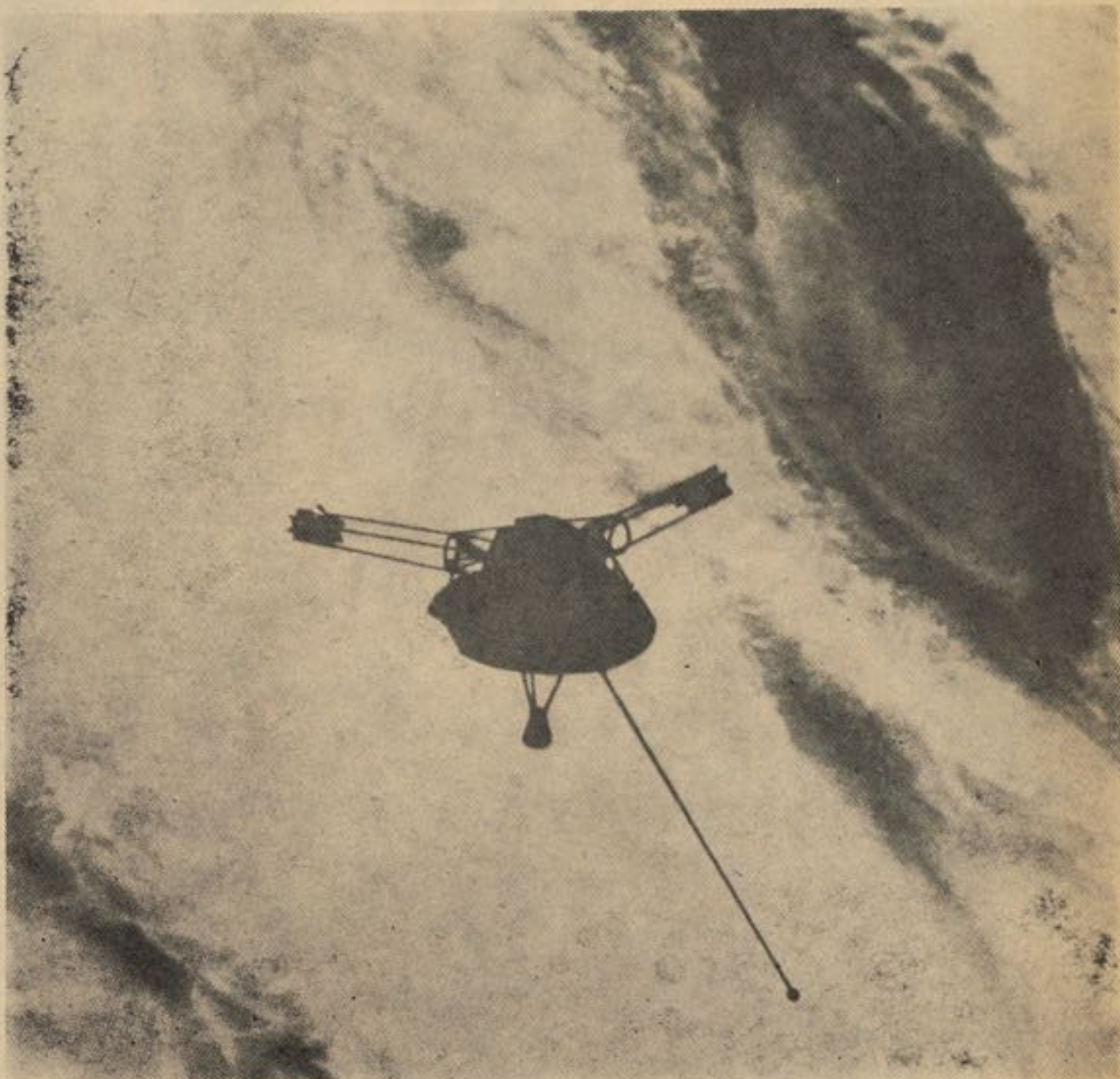
کښی اړو مرو باید له منځ څخه یی تیر شی.

پایو نیر به دخپل مسافرت په ترڅ کښی د دغه کمر بند په باب زیات اوبه زېر ه پوری اطلاعات راغونډ کړی.

بل خطر چه امکان لری مشتری ته د توغوندي د نژدی کیدو په وخت هغه له کاره واچوی، پخپله د دغه ستوری وړانگی دی چه به تخمین ډول د ځمکې د کمر بند د وړانگو په نسبت یو میلیون ځله قوی ده. کله چه پایو نیر مشتری ته رسیږی دغه ۲۸۰ کیلوی توغوندي به له کیپ کښی څخه په یوه منحنی

انجما د څخه جوړ شوی دی چه لمر او ستوری یی منځ ته راوړیدی یا امکان لری دهغو سیاراتو توتی وی چه پارچی پارچی شوی دی. ستوری پیژندونکی په دی بریالی شوی دی چه د ۱۷۷۶ شمېابونو مدار کشف او محاسبه کړی.

خو بیا هم لازمه ده چه د شمېابونو د کمر بند په باره کښی زیات اطلاعات لاس ته راوستل شی تر څو چه د فضا ژور و ته سفرونه په ډاډه سرته ورسیږی. له دی کبله چه نوموړی کمر بند ډیر پنډ دی نشي کیدای چه هغه له پاسنیو یا ښکتنیو برخو څخه پریښودل شی او په نتیجه



د نقاش له نظره د لسم پایو نیر د توغوندي الو تنه دهغه بیضوی شکله او سور رنگه ټوټی د پاسه چه ۴۵۰۰۰ کیلو متره په ۱۲۰۰۰ کیلومتره مساحت کښی د مشتری د نیمې کړی په جنوبی برخه کښی ځوړند ده.

هنرمندان جوان را معرفی میکنند

ژوندون

اشکریز به مثل خندان و متبسم



اشکریز جوان ز حمتکش و پر تلاشی است

- دیگران دانمیدانم ... ولی تاجائیکه در زندگی خود تجربه کرده‌ام اگر زن و شوهر هر دو یک شغل داشته باشند خوشبخت تر بسر میبرند، زیرا درشان ، هدف شان و مشکل شان یکی است و بیشتر همدیگر را درک میکنند. از اشکریز پرسیدم :

- از چه مدتی به اینطرف درودادو کار میکنی ؟

بقیه در صفحه ۶۱

آنوقت که دختری بنام ((ابتسام)) گریه میکند پدری بنام ((اشکریز)) سی خندد

احتیاج سادی انگیزه هرکاری است چه کار های بد و ناجایز و چه کار شمت و ثمر بخش

فامیل دردیا لوتک های صبحانه ، یامرد دهاتی در پروگرام زراعتی و یادداشتش میرزا قلم ویا در پروگرام اطفال و....

بهر حال با شنیدن آوازش هر کس تصویری از قیافه او نزد خود دارد ، بعضا او را آدم مسنی می پندارند که موهای شقیقه اش به سپیدی گزاشیده .. یا بر حسب نقش او او را آدم ساده دل ، یا بسیار فهمیده و بصیرت گر و یا با دین نظر داشت تخلصش و یا آدم غصه آلود و غمگینی بشمار می آورند ، اما همه این تصورات مقرون به حقیقت نیست در مورد او آنچه من فهمیدم برایتان تشریح میکنم ، او میانه قد است و بیست و شش سال دارد ، همیشه تبسمی بلب دارد



امان اشکریز

اشکریز همانطوریکه مثل همیشه لبخندی را بروی لبانش نشانه بود گفت :

- فقط پنج دقیقه بعد ... همی دیالوگه که ده استدیو ثبت کنم پشت میایم و به سوال هایت جوابات میتیم .

پانزده دقیقه بعد اشکریز آمد ، من به ساعت نگاه کردم ، منقولوم را فهمیده لبخندش به عقبه مبدل شد و گفت :

- عذرت میخوام ... مه گفتم پنج دقیقه ولی باید خودت میفهمیدی که یک دیالوگ ده دقیقه یعنی حداقل پانزده دقیقه وقت برای ثبت شدن لازم دارد ...

او مقابلم نشست تا به گفتگو آغاز کنیم . من از دترمجله جهت صحبت با اشکریز به رادیو رفته بودم .

اشکریز را شنوندگان رادیو افغانستان می شناسند ، یا حداقل آوازش را می شناسند . آواز او آشناترین آواز هاست ، زیرا همه روزه بیش از چند بار بگوش میرسد ، یادداشتش مرد



اشکریز در میان اطفال لیکه در پروگرام اطفال رادیو سهیم دارند .

شماره ۲۸ و ۲۹

خدا حافظ

يك آرزو دوسرا سر
زندگی مرگبار جان گیری
وجود داشت.

او میخواست پولیس شود
ماموران پولیس شهر
زادگاهش آرزو های او را
بر آورده ساختند و اکنون
تابوت پولیس ۷ ساله را
بسوی قبرستان حمل
میکنند.

دکتوران معالج دیر جنبیدند وقتی معاینات شانرا
تکمیل کردند متوجه شدند که برای نجات زندگی جان
گیری نمیتوانند کاری انجام دهند

چون می دیدند که جان کوچک دیری زنده نمی ماند
و والدینش ازین ناحیه سخت ناراحتند آنها با جان
طرح دوستی ریختند....

جان گیری میخواست در بزرگی
یونیفورم پولیس بپوشد. اما
وقتی ۷ ساله بود والدینش بیک
حقیقت تلخ و وحشتناکی پی بردند
و آن اینکه پسر شان بیش از یکی
دو سال دگر نمی توانست زنده
بماند.

اطباء در وجود طفل مرض سرطان
خون (لویز می) را تشخیص داده
بودند و حالا چندی پیش از اینکه
طفل هشتمین سال تولدش را جشن
بگیرد چشم از زندگی پوشید و
پولیسان ناحیه البانی محل تولدش
در ایالات نیویارک بزرگترین خواهش
این طفل را بر آورده ساختند.

ماموران پولیس از سر نوشت
غم انگیز جان گیری و از عشق
بزرگ او به مسلك پولیس شنیده
بودند. بصورت شوخی آمیز
ابتداء قبول کردند که لقب افتخاری
تورنی پولیس را به جان گیری
کوچک اعطاء کنند.

ماموران و کارکنان پولیس ناحیه
البانی باتسلیم دادن سند تحریری
لقب افتخاری یکدست لباس یونیفورم
پولیس را که به مصرف خود

به قدو اندامش دوخته بودند بوی
تفویض کردند این يك روز غرور
آمیز در دوره کوتاهی جان گیری
بشمار می رفت.

همکاران جدید و بزرگ او همه
کروزه غم او را میخوردند و تماس
شانرا بصورت مداوم با دادن نشانها
و مدال های افتخاری با تمهید یونیفورم
باجان گیری حفظ میکردند. در روز
های اخیر زندگی جان گیری
هزارها بارچه از اجناس و اشیاء

مربوطه به مسلك پولیس را جمع
کرده بود.



۱- يك منظره از تشییع جنازه جان کوچک توسط همکاران بزرگ او. ماموران پولیس در آخرین
همراهی تا گورستان به همکار کوچک شان افتخار بخشیدند و کلاه پولیسی او را روی تابوتش گذاشته
تا خانه خاک او را همراهی کردند.

پولیس کوچک!

وقتی جان گیری در گذشت جسد او را در يك تابوت سفید و كو چك جا دادند و ما موران پو لیس البانی جنازه را تا به گورستان پو نگفر و ماربا نقل دادند در آنجا دو تن از پو لیسان بصورت افتخاری برگورس بهره دادند. همکاران پو لیس ۱ و از گرد و نواح جمع شدند بسیاری از آنها در لباس یونیفورم در تشییع جنازه اشتراك کردند زیرا آنها در سر و طیفه بودند. معاون مامور نظمیه «شیر یف محل» بر سر قبر جان گیری در بیانیه که ایراد نمود گفت: «ما بخاطری تا اینجا آمده ایم که او یکی از ما بود.» به روی تابوت کلاه کوچک یونیفورم او دیده میشد که ماموران به او اهدا کرده بودند.

وقتی بزرگترین آرزوی او از طرف ما موران پو لیس برآورده شد جان کوچک یکبار احساس زندگی کرد: آنها به او يك دست لباس یونیفورم بخشیدند و لقب افتخاری تورنی پو لیس را به او اعطا کردند و همکاران بزرگ بهترین دوستان او شدند.



وقتی جان گیری را برای معاینات طبی به کلینیک معرفی کردند، پس از انجام معاینات معلوم شد که وی بمرض مہلک سرطان خون (لوپزیمی) بود و امکان نجات جان گیری میسر مبتلا می باشد. مرض بسیار پیشرفته بود و امکان نجات گیری میسر نبود و لهذا اطباء از معالجه اش مایوس شده به والدین جان اطلاع دادند که طفل شان نمی تواند دیر زنده بماند به این ترتیب دکتوران پس ۱ ز تکمیل معاینات از جان گیری دست بستند.



جان باعث غرور همگان بود مادر و پدر و (نفر نشسته در سمت راست تصویر) سر جنت پو لیس دیده میشوند. دو ستان جان گیری هر روز از او خبر می گرفتند و از وقایع روز مره و اتفاقات تیکه رخ میداد به او قصه میکردند.



پنگيانك بازان ما از سفر چین باز گشتند

ع، اور مه

قرار گرفتیم که درین باره پنج مقابل سفر ورزشکاران ما مسابقه را به نفع خود به پایان رسانیدند و در مسابقات در سوم دور مسابقه ما در مقابل ورزشکاران رانی قرار گرفتیم که در فرجام بازی مقام دوم را حاصل



ورزشکاران افغانی از دیوار بزرگ چین دیدن میکنند. نمو دند، این کشور عبارت از جمهوری دیموکراتیک کوریا است. شمالی است.

مسابقات درین تورنمنت متشکل از زنان، مردان، خردسالان و

بازان کشور خود بودند. از اینسرو موفقیت شاکردان افغانی در برابر آنها که از نظر ورزش و از نگاه مسابقه موقف بین المللی داشته قابل ملاحظه و در خود تمجید است زیرا نه تنها در دو مسابقه غالب شدند بلکه در مسابقات دیگر چنان درخشش نشان دارند که توجه ژورنالیستان کشور میزبان را جلب نموده و خوبی های مسابقات را درج اخبار خود نمودند.

پنگیانك بازان افغانی با مقایسه دو سال گذشته فوق العاده بازی قناعت بخش نمودند، در اخیر مسابقات برای قهرمان اول، دوم و بقیه در صفحه ۶۰

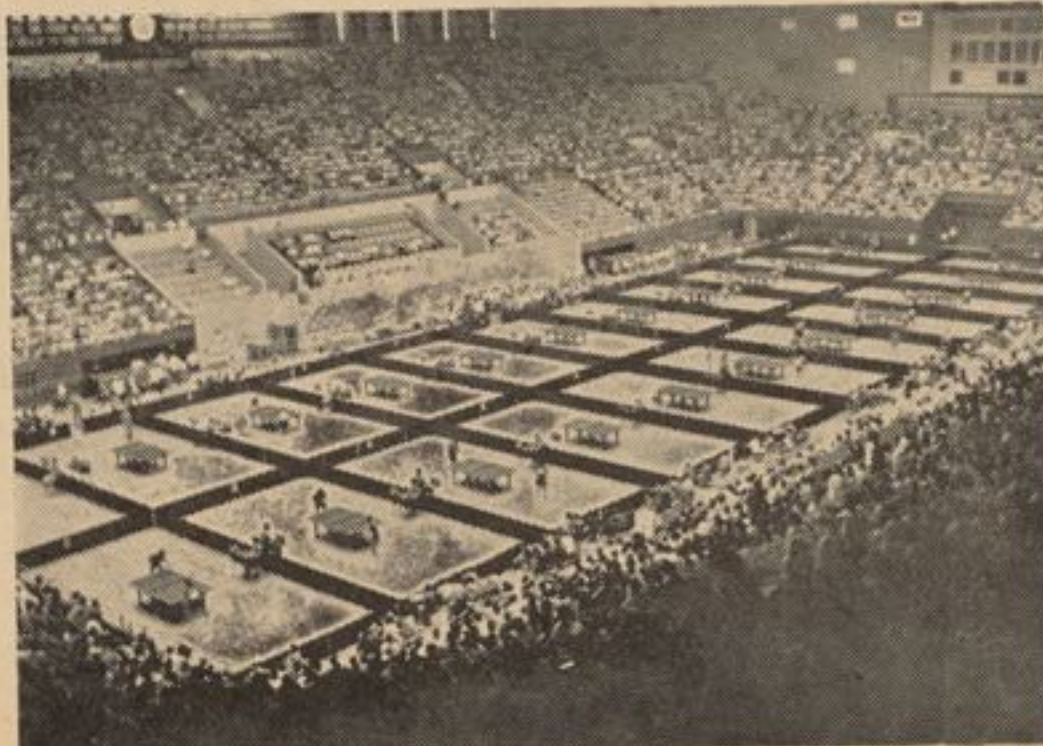


در روز افتتاح ورزشکاران رسم گشت را اجرا کردند

اعضای هیئت جریان مسابقات را طوری تشریح کردند که در دو جمنا زیوم بزرگ که یکی گنجایش هجده هزار نفر که در مرکز پیکنگ موقعیت داشت و دیگری شش گنجایش چارده هزار نفر و در پانزده کیلومتری شهر قرار داشت و بنام جمنازیوم کارگری مشهور بود مسابقات جریان داشت. در اولین دور مسابقات تیم افغانی در مقابل ورزشکاران کشور زایری (کانگو کینشاسا) قرار گرفت که در نتیجه تیم افغانی پنج مقابل چار تیم زایری را شکست داد در دور دوم در مقابل کشور (کویت)

هیئت ده نفری تیم پینگیانك بازان افغانی به رهبری یو همنل محمد حیدر رئیس تربیت بدنی وزارت معارف که برای اشتراک در تورنمنت منعقد پیکنگ اشتراک ورزیده بودند راجع به سفر خود به کشور دوست و همسایه شمال شرقی ماچین چنین میگویند: تورنمنت پنگیانك که به اشتراک ۸۶ کشور از آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین در شهر پیکنگ دایر شده بود در آن ۹۵۷ ورزشکار ازین سه قاره اشتراک ورزیده بودند، با هیئت افغانی یک نفر خبر نگار نیز موقع یافت تا مسابقات جوانان افغانی را از نزدیک مشاهده کرده و آنچه ببیند به هموطنان عزیز مخصوصا آنانیکه آرزو دارند دوش بد و ش ورزشکاران جوان خود مسابقات را دنبال کنند از طریق نشریات بازگو نماید.

هیئت افغانی فقط موقع پابسا کشور چین گذاشتند که چند لحظه پیش به افتتاح مسابقات نمانده بود و بار سیدن آنها رادیو های جهان اعلام نمودند که (با رسیدن گروپ ده نفری پنگیانك بازان افغانی تورنمنت پنگیانك با اشتراک ۸۶ کشور در پیکنگ افتتاح گردید.)



قسمت داخلی ستادیوم که گنجایش ۱۸ هزار تماشاچی را دارد

د مینه خبری

سخی انتظار

دمینې وعدی

کومه وعده دی مادروغ گنلی

کومه وعده دی په رښتیا کړېده
«همزه»

واقعا د مینې خوند په سوز او گداز
کښې نغمې، خومره ښه دی چه د
وصل پر خای سړی دامید او غوښتنې
په درشل کښې شپې ورځې سبا کړي
او په همدې هلو خلو کښې ځان
ستړی کړي، هدف ته درسیدو په
لاره کښې مختلفې لارې ولټوي،
هڅه وکړي اود حرکت له برکته خپل
هدف ته ورسېږي.

زیار او زحمت ژوندون ته سا
پښې خو بیکاری او تنبلی د مرک
یوېل نوم او تعبیر دی.

په حقیقت کښې همدغه «مینه» ده
چه دانسانی احساس په خو ځید و
سره په ژوندانه کښې حرکت منځ
ته راوړي اود همدغې خوځیدو تشخیص
«ژوند» دی اود ژوند څرنگوالي.

په مینه کښې دیپلټون لمبې دومره
خوند وړی دی لکه چه دوصل لحظې
ته سړی له شوقه رپړدی په عشق
کښې سوز او نارامی د ومړه کیف
لری لکه چه درباب په تارو نو او
سیمونو کښې د ساز کیفیت پروت
وی.

په مینه کښې وعدی وعدی ورکول
په تمه کیدل او دموعد وخت لپاره د
ثانیو شمیرل دومره لذت لری چه کله

ډیر سوز اوزیات انتظار نه سړی ته
ژړا راځي او کله بیا دراتلو په امیدي
دزیاتې خوشالي له امله کټ کټ له
ځانه سره خاندی اود آشنا درا تلو
انتظار باسی.

خو همدغه انتظار ورته لوی نعمت

برېښی نه چه دمنفی خواب ورکولو
په خاطر د مایوسی خپپړی په منځ
وځوري.

وگورۍ دچا زړه پدی حالت نه
سوزی چه وای:

چه کمی شپې کاشکی راغلی نه وای
دمایوسی نه انتظار لایته.

هوا دی کښې شک نشته چه په
وعدو باندی وفا کول دباغز موخلکو
کاروی او کله چه دچاله خولې نه ده
بخشش، سزا جزا یادیدار و عده
وخی نوهغه پایدېر ځای کړی مگر
دمینا نو په قانون کښې چه ځا نه
خاصه دنیا لری اود مینې په دنیا کښې
هر قدم او هره لحظه دراز او اسرار
څخه ډکه ده دلته هم غواړی چه مینه
خپل مین په مختلفو اشکالو سره و
ازمایي، امتحان یی کړی او وگوری
چه تر کومې اندازی پوری د سوز
طاقت لری او قربانی ته حاضر دی،
آیا دده مینه هسی په خبرو ده که
دعملی ناساز گاریو، مشکلا تو او
سرتیر یو له عهدی څخه هم وتلی
شی او که نه؟

پښتنی مینه لباسی نده، ظا هر
داری او فریبکاری څخه کرکه او
نفرت کوی بلکه پر حقائقو پاندي
اعتقاد لری نه پر خامواو بی ارزښتو
لابو شاپو باندی.

دوی همیشه پر خپلو وعده وباندی
وفاکوی او هغسی وعده نه ورکوی
چه دامکان څخه لیری وی او پرځای
کول یی دومره ورته گران وی چه
بیا درواغجنه شی بلکه غواړی چه
په عین حال کښې حریف هم په مختلفو
شرائطو کښې واچوی او وگوری چه
درا تلو نکی ژوند، دزمانی سړ و تودو

سره څنگه جوړښت کولی شی او
مینان هم پدی پوره باور لری چه
ددغو باغیرتو لطیفو جنسونو وفاداری
اوپه وعدو باندی دریدل په حقیقت
کښې دومره قوی وی چه له سره
تیرېږی خو له خپلو وعدو څخه نشی
تیریدلی نو حق لری چه وایي:

دجینکو له خوپه زار شم
چه وعده وکړی بیاپری کلکی وی مینه
معمولا وعدی دماز دیگر د ژپړی
لمر په وخت کښې کله چه د جینکو
دوتلو اود گودر په غاړه د هو سیوپه
شانتي د مستو پیغلو د یو ځای کیدو
موقع وی، ټاکل کیږی، یاداچه په
اوری کښې دغرمی په گرمه لحظه کښې
چه اکثره خلک په دیرو او بتونو کښې
ویده وی منل کیږی.

دوی یوېل سره دزړه راځ کوی
یوډېل له ملاقات نه سره رپړدی او
اکثره به اشارواو مخصوصو اداگانو
داسی ورو ورو خبری کوی چه حتی
سره تر سره کیږی.

چه ددینک نصیب یی نه وی
یوه گوڅه کښې سره و پا ندي
وروسته شینه

حتی یوېل سره په گوڅه کښې
دمخامخ کیدو او په یوه مرموز ادا
کښې دزړه دحالاتو څرگند و نه هم
ممکن دی خو څومره افسوس کوی
چه هلته هم سره وړاندی وروسته
کیږی او نشی کولی چه دنورو خلکو
په منځ کښې دزړه خبرتی څرگند ی
کړی.

هوا دوی به دی باور لری چه مینه
باید پته وی، رسوا مینه در رسوا
خلکو کاروی اودا رویه ددوی لپاره
عار ...

ددوی دا مفکوره ډیره منلی او
ښاغلی ده چه وایي: هرڅه په پر ده
کښې خوند کوی نوڅکه زیار باسی
چه تر آخره پوری حتی دو صا ل
ترشیپو پوری ددوی له راز نه څوک
خبر نشی همدغه وجه ده چه په مینه
کښې خوند پیدا کیږی د مینې له برکته
په ژوند کښې رنگین او واقعی لذتونه.
هرچاته لازمه ده چه پخپلو وعدو و
باندی وفا وکړی، دخپل شخصیت
په لوړتیا او پیا وړتیا کښې د خبرو
او عمل فاصله لنډه کړی، که چیری
داسی نه وی نو فرد د فرد په مقابل
کښې او همدارنکه فرد د اجتماع په
مقابل کښې خپل حیثیت لکه څنگه
چه دشخصیت دودی او ثبات لپاره
لازمه ده خپل اصلی مو جودیت نشی
ساتلی بلکه ورته لویه صدمه اوزیان
رسېږی.

دمینې په چارو کښې هم دزړه خبره
داده چه باید په تشو وعدو څو ک تیرنه
باسی بلکه پر هغی باندی تمینکښت
او دریدل دباغزو خلکو کار ی.
په مینه کښې دوعدی ور کولو
مختلف اړخونه پدی خولندو کښې
ښه انعکاس موندلی شی چه دنمونی
په توگه یی وړاندی کوو:

چه قسم خورم نه پوره کیږی
مینې دیار وعده خلاف دجهان کړمه
چه قسم خورم بیایي مات کړم
دیار په مینه ماتوم ټول قسمونه
زما او ستا چه پری وعده وه

بیکا په هغه ځای کښې اورولگیدنه.
وعده یی لنډه وه او ډده شوه
پدی وعدو به تر څو شپې سبا کو مه

دنیای

دانش سرما شناسی با وجود اینکه تازه بوجود آمده ولی ساحه‌های زیاد علم را دربر گرفته است.



لابراتوار آز مایش

بزرگی را اشغال نموده است . طبق پیشبینی دانشمندان این عنصر میتواند در بعضی موارد جای ذغال سنگ را گرفته و تا اندازه خطرات آن را نیز از بین ببرد . ساده ترین راه وارزان ترین راه تولیدات اکسیژن، نایتروژن آرگون این است که هوا را به مایع سرد گردانده دو باره آنرا (گرم) بسازیم تا اینکه از آن گازهای مختلف استحصال گردد . به این ترتیب میتوان به صورت ساده به گازهای مختلف دست یافت . بزرگترین خریداران این گازها فابریکه های فولاد سازی که اکسیژن را برای پاک سازی فلز ذوب شده بکار می برند . همچنان صنایع تولید اغذیه برای سرد ساختن غذا ها از نایتروژن برای بکار انداختن یخچال های بزرگ کار میگیرند . همچنان فابریکه های طیاره سازی و صنایع برقی نیز به گاز های یاد

بازی می نماید . این دانش اکنون توانسته به وسایل علمی درجه سر مایی را به وجود بیاورد که بر تانکون تصر رشت راعم نموده است .

در سال های اخیر ، دانشمندان باین شیوه توانسته اند تا گاز های چون اکسیژن نایتروژن و هیلیم آن که برای نگهداری و فساد شدن اغذیه خیلی مورد ضرورت است به شکل مایع تبدیل کنند .

امروز این دانش توانسته تا اندازه درجه صفر مطلق را که پایین تر از آن امکان ندارد بوجود آورد این درجه به صورت عمومی به منفی ۲۷۳٫۱۵ درجه سانتی گراد می رسد به این ترتیب بسیاری عناصر تحت سرمای مذکور از لحاظ جسمی تغییر شکل می دهد به صورت مثال اگر فلزات تحت سرمای شدید لایبراتور قرار گیرند تمام مقاومت خود را بر علیه برقی از دست داده و همه الکترون ها با بخارج گسیل می دارد این پروسه جریان را بنام هدایت فوق العاده می کنند .

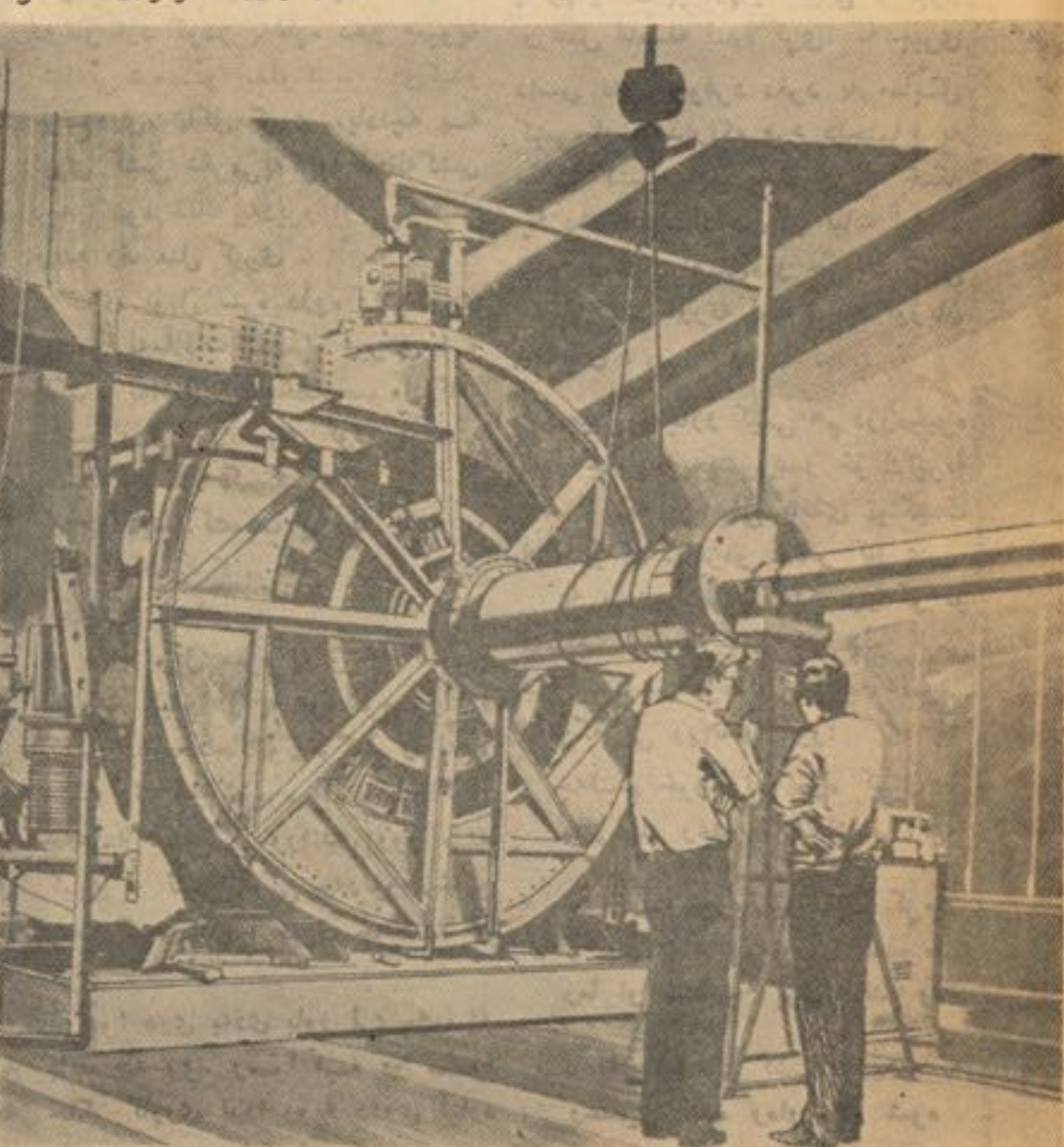
استفاده روزانه

اولین موتور فوق العاده برقی اکنون در بریتانیا بوجود آمده است . این ماشین میتواند نیروی بزرگی را با سرعت کم ، توسط بکار بردن شیوه سرمای فوق العاده که در مایع هلیوم غوطه داده شده ، بوجود آورد .

کاوش برای یافتن درجه صفر مطلق زمینه را برای مایع ساختن سایر گاز ها آماده ساخته است . اندازه این ماشین نسبت به سایر موتور های تولید برق خیلی کمتر می باشد . به صورت مثال استفاده از گاز هیلیم در صنایع اکنون جای

سرد ترین نقطه زمین که تاکنون بشر به کشف آن موفق شده است قطب می باشد که سرمای آنجا می توان گفت حتی نفس انسان را یخ بزند ولی حتی همین سرمای شدید با سردی یی که اکنون به صورت مصنوعی در لایبراتور ها ایجاد

گردد ، قابل مقایسه نیست . این دانش که ایجاد گر سرمای فوق العاده است بنام (کریوژنیک) یادانش (سرما شناسی) یاد می گردد .



اکنون دستگاه های بزرگ برای ایجاد سرمای خارق العاده بوجود

آمده است .

پایین ترین درجه حرارت که تاکنون بشر میساخت
در قطبین بود، ولی اکنون دانش بشری این مرزها
را درهم نوردیده و سرمای خارق العاده را در لابراتوار
ها به میان آورده است.

یخبندان

شده به شدت ضرورت دارند. به خصوص در این مورد گاز آرگون نقش اساسی را برعهده دارد. عده ای از دانشمندان «سرما شناسی» عقیده دارند که بعد از این دانش مذکور گستر دگی بیشتر پیدا نموده و یکی از گازهای مایع در هر روز میتواند محل استفاده پیدانماید. نایتروژن مایع برای استفاده در یخچال بیشتر پسندیده است زیرا به هیچ صورت به غذای

ضرر وارد نمی کند صنایع تولید غذایه این مایع برای انجماد ساختن ماهی، سبزی ها و گوشت خیلی استفاده شده و غذیه را برای مدت های زیاد بشکل اولی آن نگه می دارد.

جراحی مغز

سرد ساختن آرام این امکان را بوجود می آورد که مایعات چون خون و پلاسما را طوری منجمد بسازیم که به سرشت اساسی آن هیچگونه ضربه و لطمه وارد نشود. در بانک های خون اکنون نگهداری خون طوری صورت می گیرد که در بعضی موارد ضرر بزرگی به ذخیره خون وارد میکند. و لسی با بکار بردن شیوه جدید میتوان جلو هر گونه خرابی را در دستگاه های نگهداشت خون از بین برد. هم چنان از این شیوه میتوان برای نگهداری جلد انسان که برای جراحی مورد استفاده قرار میگیرد، کار گرفت.

هیلیموم که در سال ۱۸۶۸ کشف گردید نزد دانشمندان بحیث یک عنصر شاز و نادر بحساب میرفت ولی در سال ۱۹۰۸ دو دانشمندان امریکایی کشف نمودند که گاز طبیعی که در چاه های نفت وجود دارد میتواند بحیث یکی از غنی ترین منابع تولید هیلیموم بحساب آید.

جنگ جهانی دوم و بدنبال آن ضرورت برای بدست آوردن گاز سیک تر از هوا ولی غیر قابل انفجار برای پر کردن بالون ها حکومت آمریکا را مجبور ساخت تا فکر کشف گاز بداندن صفت بپردازد. ولی تا زمانیکه کاشف بعمل آمد که میتوان از این عنصر برای پیوند کردن فلز المونیم و

بقیه در صفحه ۶۱

شده به شدت ضرورت دارند. به خصوص در این مورد گاز آرگون نقش اساسی را برعهده دارد. عده ای از دانشمندان «سرما شناسی» عقیده دارند که بعد از این دانش مذکور گستر دگی بیشتر پیدا نموده و یکی از گازهای مایع در هر روز میتواند محل استفاده پیدانماید. نایتروژن مایع برای استفاده در یخچال بیشتر پسندیده است زیرا به هیچ صورت به غذای



در لابراتوار سرما بصورت مصنوعی ایجاد میکنند.



شدید ترین سرما در قطب

عکس و مطلبها



کود بود من هتر مید ۵۷ ساله که در عین حال از گلف بازان معروف است. از زمان آغاز کار فلم بر داری فلم «کمیسار» با همبازی زیبای خود اوشی کلاس یکجاده میشود. درین روز ها این دونفر با وجود تفاوت سن خیلی باهم صمیمی شده اند. اتفاقا درین فلم صحنه هایی است که کورد یورگن باید گلف بازی کند، آنهم با اوشی کلاس. و اوشی کلاس که خودش هم گلف باز خو بیست نه تنها هنگام فلم برداری بلکه سایر روز ها هم با یورگن ۵۷ ساله به گلف بازی می پردازد. منتقدن سینمایی پیشگویی کرده اند که فلم کمیسار شاید فلم پر فروشی باشد.

ادوارد مار سوچ - مکتب تئاتر ماسکو را بنام شبکین بیایان رسانیده و در فلم های «پدران و پسران» «الرتورگزیف» و «اتو شکاه» در سال ۱۹۵۹ «چنگک و صلح» اثر تولستوی در ۱۹۶۶ «خیمه سرخ» در ۱۹۷۰ «آواز سابق» و «دزدی» در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است.



ادوارد مار سوچ



نا تالیا اویشا ساروا

نا تالیا اویشا ساروا ا نسیئتوت دولتی سینما تو گرافی را بیایان رسانیده در فلم های «اولین معلم» در سال ۱۹۶۶ - «ناشکنند شهر نسان» ۱۹۶۸ «جمیل» اثر چنگیز ایتما توف در ۱۹۶۶ «شعر راجع به منشوک» و «دزدیک جزیره» در سال ۱۹۷۰ «شب چهار دهم» در سال ۱۹۷۱ - بازی نموده است.

یکجده از خوانند گان مجله ژوندون زمین نامه هایی از مدت ها به اینطرف و آنطرف داشتند. خود را به مطالب صفحه «عکس ها و مطلب ها» ابراز نموده در ضمن گله ها می داشتند. بخصوص یکجده زیاد خوانند گان نوشته بودند که شما تا حال چندین مرتبه عکس ها و مطلب هایی در مورد سو فیلا لودن، پرزیت باردو و سایر هنرمندان غربی و هندی که بقدر کافی معروف هستند به نشر سپرده اید ولی از سینمای شوروی و هنر متدان آن چیزی درین صفحه ندیدیم. روی همین اساس هفته گذشته بخش تان یک هنر مند شوروی را بنام الک سترزیف معرفی نمودم و اینک درین شماره جهت اقناع ذوق آن عده از خوانندگان عزیزه معرفی مختصر چند هنر مند سینمای اتحاد شوروی می پردازیم. «جلال نورانی»

ادوارد ایژوتوف نویسنده و کارگردان فیلم های «صحرای خاموش» در سال ۱۹۵۹ «رعد و برق شدید» در سال ۱۹۶۰ «اولین آزمایش» در سال ۱۹۶۱ «سلام اطفال عزیز» در ۱۹۶۲ «یخبندان» در سال ۱۹۶۵ «بیست و شش کمیسار باکین» در ۱۹۶۶.



ادوارد ایژوتوف

«برف های دوره» و «آزادی» در سال های ۷۱ - ۱۹۷۰ بازی کرده است. وی در فلم های «بحر در آتش» - «خارج دریای سر خدی» «انجام عشق ها» در سال ۱۹۷۲ بازی نموده موفقیت خوبی در سینمای شوروی بدست آورده است.



انا تولی سلو نیتسین

انا تولی سلو نیتسین در فلم های «در آتش» و «پیش ندارد» در ۱۹۶۸ «هاندل» «روبلیف» - «یک شانس از هزاره» در سال ۱۹۶۹ و «در صحرای لاجور دین» در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است.



انا ستا سیا ویر تیشکایا

انا ستا سیا ویر تیشکایا مکتب تئاتر ماسکو را بیایان رسانیده در فلم «پادشاهان های سرخ» بازی نمود. همچنان در ۱۹۶۱ در فلم «انسان و الحیاتین» در سال ۱۹۶۴ در فلم «هاملت» در سال ۱۹۶۶ در فلم «چنگک و صلح» در سال ۱۹۶۸ در فلم «انا کار لیتا» و در سال ۱۹۶۹ در فلم «بیدختی نیست» در سال ۱۹۷۰ در فلم «عاشق» و در سال ۱۹۷۱ در فلم «حادثه» یلانین بازی نموده است.



گئورگی تارا تودوکیس

گئورگی تارا تودوکیس آرتیست معروف شوروی است که برنده جایزه هنری شده است. او در «تیوز» در استودیو فلم برداری به تکمیل تحصیل هنری پرداخته است. او در فلم های «صوفیه پروفسکایا» «فراموش ناشده» «در عهد وروشتی» در سال ۱۹۶۸ بازی نموده. همچنان در سال ۱۹۷۰ در فلم «کیفر و جرم» اثر داستایوسکی بازی نموده است.

ماشین‌های برقی بوت پالش بجای برس و بوتل رنگ

انکشاف بوت پالش

پالش بوت يك کار دورانی بیش نیست

قیمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸
مارك نمیباشد



های اتومات بوت پالش در دملیز ما نصب کرده اند .

قیمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸ مارك میسر نیست معینا همین ماشین زحمت يك انسان را که تمام روز کمرش را خم گرفته ، دو دسته بجان برتھامی چسبیده ، کم کرده است . رئیس کنونی آ.ای. گک تیلون کن وسازنده ماشین های بوت پالش در آلمان معتقد است که در خانواده ها پالش دادن بوت ها کار زن خانه می باشد و برای اینکه بتوانند با نظم بهتر و سرعت بیشتر به امور خانه رسیدگی کنند ، لهذا داشتن يك چنین ماشین بوت پالش یا برس مسای برقی جزء لوازم ضروری خانه میباشد میداند همانطور یکبار لوانی مثل جاروب برقی ، و ظروف شو یی برقی نیز مورد نیاز جدی خانواده ها میباشد .

این ماشین میتواند بوت های تصواری سیاه و سفید را رنگ کند .
و مدارس و یونیورسیتی ها هم برای سب و لت کار شاگردان و متعلمان و محصلان نیز ماشین

ایزار بوت پالش در کشور مامحود به يك صندوق چوبی محتوی چند بوتل رنگ و چند دانه برس میباشد . ابتدا بوت پالش بواسطه پینه دوزها



جعبه ای که محتوی وسایل کار است صورت می گرفت که در هر کجی در زیر دوکان هابساط کار شانرا که شامل يك صندوق يك چکش - يك قوطی خانه شکل محتوی چندقسم میخ می بود . پین میکردند . شما یکی دو بوتل رنگ و ۳-۴ دانه برس را هم در کنار آن قرار میدادند . اما پس از این پیشه سو سبطیجه



هرجا مشتری یافت ، دستگاه کار خود را پین می کند

شماره ۲۸ و ۲۹



در برخی از کشور ها بوت پالشها هم بازار جداگانه دارند

چنانچه برس های برقی را جانشین پالش بوت توسط دست ساخته اند . بطور مثال در فابریکه تیلون کن آلمان که سامان و آلات برقی تولیدی این فابریکه در جهان شهرت دارد برای اینکه کار گران را با بوت های

کثیف و خاک آلود به محل کارشان وارد نمیشدند يك ماشین پالش بوت را اختراع کرده بصورت خود کار بوتها را در يك چشم بهم زدن تمیز میکنند و به این ترتیب انکشاف بوت پالش سبب گردیده که اکنون خانواده ها هم در کنار یخچال ماشین و خشتویی ، تلویزیون و وسایل برقی دیگر مانند ماشین ریش تراشی و برس دندان ، برق ، يك پایه ماشین بوت پالش برقی سیاه و سفید را رنگ کنند

این ماشین میتواند بوت های تصواری ، هم در خانه های شان داشته باشند . در مکاتب

روزنه‌ای بسوی تارکیها

یادداشت از: لیلا-تنظیم از دیدبان

این شر بت عجیب هنوز سوزندگی خودش را دارد، هنوز از خلق تا معده‌ام را به آتش می‌کشد، اما در عوض گر مای ناشناخته، در رگهایم می‌دود و بی خیالی و جودم را پر میکند. دیگر از نبودن عمه ناراحت نیستم و از تنها بودن و حشت نمی‌کنم. از خودم شکفت زده شده‌ام، نه ترسی دارم و نه دلهره. دلم می‌خواهد بخندم، دلم می‌خواهد آواز بخوانم. شاید دیگران هم مثل من شده‌اند، حتماً شده‌اند. زنی که در کنار من نشسته است آهنگی را زمزمه میکند و زن دیگر با او همراهی میکند.

محسن خان چشمکی بطرف من می‌زند و بعد دستش را بطرف بوتلی می‌برد که گلوگاهش از مایع سرخ رنگ خالی شده است و هر شش گیلان را پر میکند. امتناع من در برابر دیگران فایده ندارد و من مثل اینکه افسون شده باشم. گیلان را میگیرم و مثل دیگران به لبانم نزدیک میکنم.

قطرات سرخ و سو زنده آن هنوز اذیت می‌کند اما مثل اول، مثل گیلان اول، بدخور و زجر دهنده نیست گذشت زمان دیگر برایم بی مفهوم شده است، اما یاد سیما و نام سیما خواهرم، مرا راحت نمی‌گذارد، دلم میخواهد پرواز کنم و او را در آغوش بگیرم و سرور ویش را غرق بوسه کنم. اما ناگهان احساس میکنم که چشمانم بلبل میکند، مثل اینست که هزاران شمع رنگ برنگ جلوم افروخته باشند. محسن خان و مهمانانش پشت این رنگها گم شده‌اند. صدای موسیقی، تندی فضای اتاق را انباشته است، بنظر من آید که عده وسط اتاق می‌رقصند. حال بهم خورده است،

میخواهم استفراغ کنم. بمشکل از جایم بلند میشوم. نمی‌توانم خودم را نگهدارم، سرم گیج می‌رود، دستم را به بازوی میل تکیه می‌دهم، می‌خواهم تعادل را حفظ کنم، اما زنی که وسط اتاق دور خود می‌چرخد، بی مهابا خودش را روی من می‌اندازد و هر دو روی فرش اتاق می‌غلطیم. اول خنده محسن خان بگوشم میرسد و بعد خنده دیگران. خنده‌ها کم‌کم اوج می‌گیرد و آنوقت به قهقهه مستانه مبدل می‌شود، قهقهه که آدم را دیوانه میکند. من تلو تلو خود را سعی میکنم از جایم بلند شوم از همه چیز بدم آمده‌ام، حتی صدای موسیقی برایم نفرت انگیز شده است. هنوز یکقدم بر نداشته‌ام که دیگران کردم حلقه می‌زنند و با آهنگ موسیقی می‌رقصند، سعی میکنند من هم در حلقه شان بپیایم و من هم مثل ایشان پر قسم اما نمیتوانم خودم را نگهدارم. محسن خان سرش را جلو می‌آورد و گونه‌ام را می‌بوسد، بعد دستش را حلقه گردنم میکند، دلم می‌خواهد مقاومت کنم اما توانایی آنرا ندارم، ناگهان استفراغم مجالم نمی‌دهد و آنچه را که خورده‌ام بیرون میریزم، فکر میکنم فرش و قسمتی از لباسهای محسن خان را آلوده ساخته‌ام. دیگران می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند، اما محسن خان دستم را می‌گیرد و با اینکه خودش نمیتواند روی پایش بند شود مرا از اتاق بیرون می‌برد. سیاهی و بیخبری می‌خواهد بر من غلبه کند. سرم را آهسته تکان می‌دهم تا از حال نروم. اما ناگهان چشمم سیاهی می‌رود و سرم روی سینه‌ام خم میشود و من دیگر چیزی نمی‌فهمم.

در اولین لحظاتی که چشمم را باز میکنم گیج و منگ چشم به اطراف میدوزم، سرم بسختی درد میکند،

مثل اینست که وزنه سنگینی را در سرم بسته باشند، نمی‌توانم سرم و گردنم را حرکت بدهم. دهنم تلخ است و بدنم کوفته شده است و بند، بند وجودم درد میکند. ناگهان اتاق را دور می‌زنم، هیچ چیز بنظرم آشنا نمی‌آید، نه این تخت دو نفره و نه آن تا بلوئی که روبرویم آویخته است، لباسی که در تنم است، لباس خودم نیست، پیراهنی است نازک و شیرجایی رنگ. درجایم نیم خیز میشوم، همه چیز این اتاق بیگانه است و من با در و دیوار آن آشنایی ندارم. بسختی از تخت پایین می‌آیم، می‌خواهم کسی را بپایم که مرا از این دگرگونی را بمن بگوید. با قدمهای لرزان بطرف در اتاق می‌روم، هنوز به در نزدیک نشده‌ام، که در اتاق باز میشود و بدن عمه در چهارچوب آن قالب میگردد. دیدن ناگهانی عمه تقریباً بسیاری چیزها را بیادم می‌آورد. خانه محسن خان را رفتن عمه را، آمدن مهمانان و بالاخره آن شر بت بد خور و سرخرنگ را و بعد حال و وضع خودم را که ناگهانی بهم خورد و بعد یکباره فکر و اندیشه و توانایی‌ام را از من گرفت. همه اینها خیلی زود از مغزم گذشت و همانطور که به گوشه تخت خواب تکیه داده‌ام از عمه می‌پرسم:

باز میشود و بدن عمه در چهارچوب آن قالب میگردد. دیدن ناگهانی عمه تقریباً بسیاری چیزها را بیادم می‌آورد. خانه محسن خان را رفتن عمه را، آمدن مهمانان و بالاخره آن شر بت بد خور و سرخرنگ را و بعد حال و وضع خودم را که ناگهانی بهم خورد و بعد یکباره فکر و اندیشه و توانایی‌ام را از من گرفت. همه اینها خیلی زود از مغزم گذشت و همانطور که به گوشه تخت خواب تکیه داده‌ام از عمه می‌پرسم:

عمه! بایخیالی می‌پرسم: چه میگی؟ دیشب کجا بودی؟ چطور شد که مرا گذاشتی و رفتی. چینی به پیشانیش می‌اندازد و میگوید: اگر من نمی‌رفتم «سیما» چطور میشد؟ دلت می‌خواست تنها در خانه بماند؟

میشد؟ دلت می‌خواست تنها در خانه بماند؟

میگویم:

نه. اما باید بمن می‌گفتی، اگر گفته بودی باهم میرفتیم. پوز خندی می‌زند: - باهم میرفتیم؟! خنده دار است! اگر تو میرفتی، محسن خان چطور می‌شد؟

- محسن خان؟ این چه ربطی به محسن خان دارد؟ از چهارچوب در قدم بداخل اتاق می‌گزارد و میگوید: - خوب فکر کن لیلا! محسن خان مرا که دعوت نکرده بود.

با تعجب می‌پرسد: - دعوت؟ تو می‌گویی که محسن خان ما را دعوت کرده بود؟ - مرا نه، ترا!

- یعنی چه؟ - یعنی اینکه، تو دیشب خانه‌اش ماندی با دیگر مهمانش بودی و سر انجام هم در اتاق خودت و در بستر خودت خوابیدی.

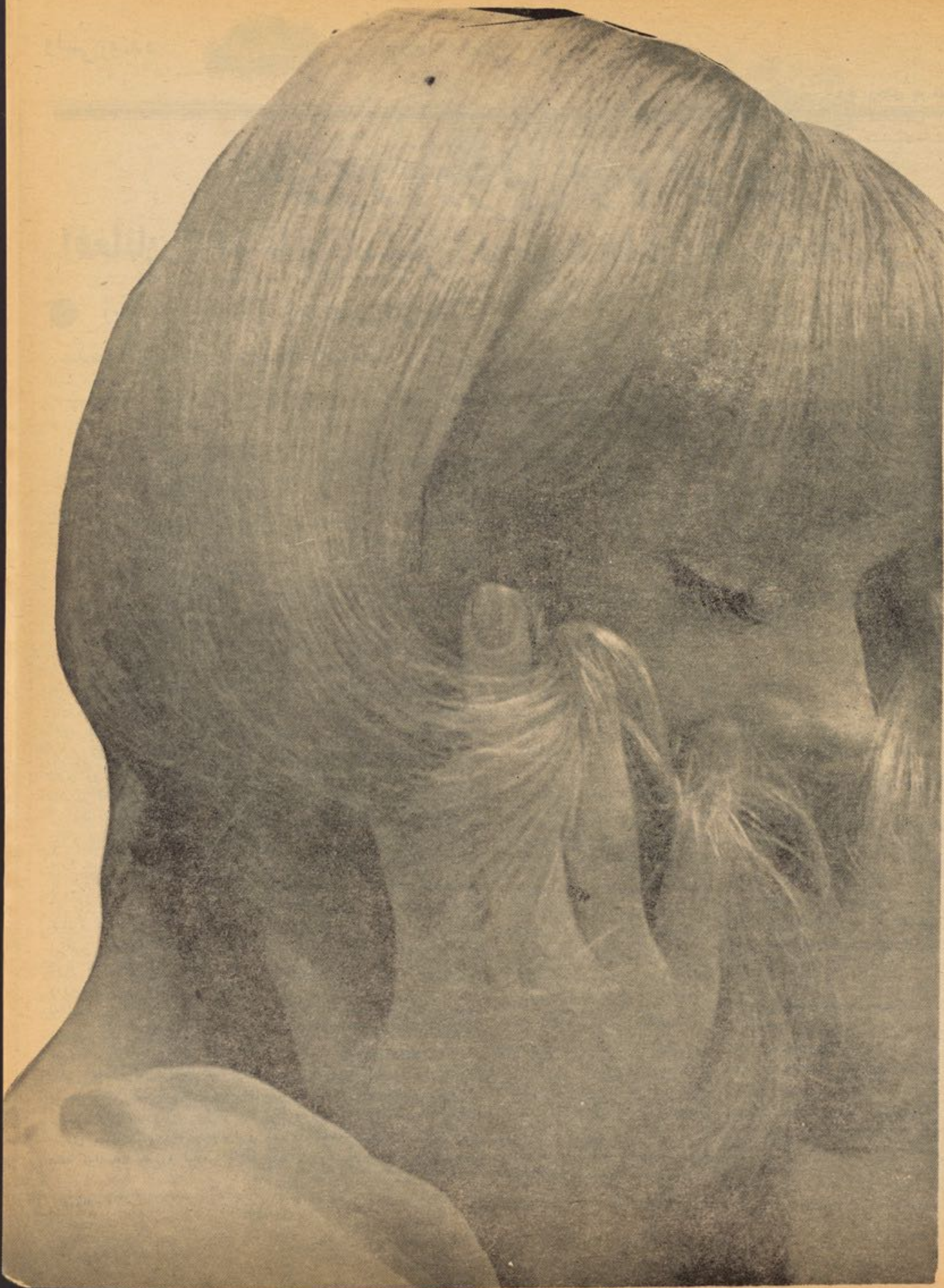
خشم مثل اینکه دیوانه‌ام کرده باشد، فریاد می‌زنم: - عمه! تو باید دیوانه شده باشی.

چین های پیشانیش روی هم می‌افتد و میگوید:

- لیلا! مواظب باش، اینجا خانه محسن خان است و تو هیچ حقی اینجا نداری، بهتر است صدایت را از حد معمول بلند نکنی اصلاً بهتر است لباسهایت را بپوشی که برویم خانه. - لباسهایم را...

حرفم را میخورم و متوجه پیراهن خواب شیرجایی رنگ میشوم که تابند پاهایم را پوشانده است و بعد یک دفعه اشکهایم سرازیر می‌شود و گریه مجالم نمی‌دهد.

نا تمام



ملی وروړولی او برابری

افغانان له طبقاتي امتياز او نورو خاص تضادونه لري

● زموږ په عاميانه ژبه کښې دې ځايه

مدحو اوستاينو دپاره کلمات نشته

دپاره د متنوعو جامو داغوستلو په برخه کښې راپيدا کړي و. او تقلي جنبه به يې له لږه نيوه د دې ډول ميلستيا گانو د معاشرت دآدابو يوازې د ميلمنو روحې په آزادي منفي اغيزه نه کړله بلکه ميلمانه يې مجبورول چه ددوی دعادت او فطرت ته خلاف دتملق او چا پلوسې کلمې چه

تمايز او تفوق رنگ يې درلود ووايي او يا غوږ ورته کښيږدي. دمدحي اوستاينو دپاره تر تيبات نيول هغه وروستني عوامل وو چه زمونږ په خلکو په بې رحمانه توگه تحميليدل.

که مونږ د خلکو عاميانه ژبې ته ملتفت شو دوی په خپلو عادي خبرو کښې داسې کلمې نه استعمالوي چه له هغه څخه دامتياز او تفوق غوښتنې او يا د کبترې حساس څرگند شي.

له کوم يو فقر سره چه زمونږ عام نښې کلتور مخامخ شوي دي هغه د مدحي کلمې دي، له همدغه امله په خپل ځان مينوعظمت طلبوواکمنو

د تاريخ په بيلو بيلو دورو کښې خپل مدا حان يا له نورو ځايو څخه استخدام کړي دي او يا يې په مخصوص کسان روزلي دي.

په دې کښې شک نشته چه زمونږ له ژبو څخه د ځينو کلماتو په تر کيې سره اعزاي القاب جوړيدل خو له دې کبله چه دغو لقبونو به د افغاني ټولنې له سپيڅلې کلتور سره اړيکې نه لرل دپاچاهانو د اقتدار د بدلون سره سم به له منځه تلل او ځای به يې نورو شوي دي.

کښې په مونږ باندې زمانې رڼې مودونه او ځويو نه وزغمي. که له يوي خوا يې زمونږ له جسامت ذوق و سليقي نه مخالف کالسي راواغو ستل له بلې خوا يې زمونږ داجتماعي شرايطو نه خلاف عادتونه راباندې تحميل کړل.

په داسې حال کښې چه زمونږ ټولنې د هيواد والو د عمومي تلقی له مخې اصراف تحریم کړي وو ځينو ممتازو قشرونو په ټولنه کښې د خپلو امتيازاتو د ثبیت دپاره د خپلې ټولنې د اجتماعي او اقتصادي مسا عدتو نواو شرايطو نو خلاف ميلستيا گانې کولې.

دې ډول حرام گرځول شو يو او حرام منل شويو اصرافونو او بې ځايه لگښتو نو چه دغو ميلستياگانو په شکل را څر گنديدلي دخپل بدعتي خصلت له مخې يو لړ نور بې ځايه لگښتونه په هغو کسانو باندې تحميلول چه د لوړې سوي په ميلستيا گانو کښې دگډون دپاره چمتو کيدل.

په ميلستيا گانو کښې گډون کوونکي ښځې تشويقول کيدلې چه د هرې ميلستيا دپاره نوي او متنوعې جامې ولري او دغه کار د دوی ميړونه مجبورول چه دخپلو اقتصادي کمزور تيا وو په څنگ کښې دخپلو ميرمنو هغه اشتياق تسکين کړي چه ناوړو شرايطو د هرې ميلستيا

په زاړه رژيم کښې ما دپرداسي کسان پيژندلې او ليدلې دي چه که به کله د لوړې سوي ميلستيا گانو ته بلل کيدل، دوی په مودبانه توگه هغه رودلې اونه به ور تلل هغو کسانو چه په ممتازو ميلستيا گانو کښې جسورانه او بې باکانه گډون يې په نوي ژوند کښې د اشتراک، پر مختگ او اجتماعي تحول معيارونه گڼل په ميلستياگانو کښې يې د دغه گروپ نه گډون يو ډول محجوبيت پاله اود دوی په باره کښې به يې داسې يو قضاوت کاوه چه گواکي په دوی کښې د پرمخ تگ او تحول روحیه وړل شوي وه. له همدغه امله دپړندو مقلدينو له نظره دارتجاع تو ره ټاټبه په هغو کسانو هم لگول کيدله چه د خپلې ټولنې له ښکلو مييزاتو سره يې علاقه لرله. خو له نيکمرغه په هيواد کښې د جمهوري نظام د لمر به راختلو سره د دې زمينه برابره شوه چه خلک ارتجاعي او ارتقايي حرکتونه دواقي او پيژندل شويو معيارونو له مخې وپيژني په وروستيو لسو کلونو کښې دغرب له لوري په را الو تونکو بادوکښې دغربي نړۍ د زاړه کلتور داسې دوړې او گردونه، خلې او خخلې راغلې چه زمونږ د بصيرت دسترگو په منځ کښې يې خيږ نه پوردي راپيدا کولې.

دې سيلې ته ورته جريانونو هڅه کوله چه په زړو ليلامي جا مو



هزار و یک

-۴۳-

این زمان بیشتر از هر وقت دیگر کشور ما به کار، آنهم کار مداوم و توأم با صداقت و پاکی نیاز دارد، متأسفانه هنوز هم اشخاصی پیدا میشوند که شیوه های نادرست سوء استفاده ها رشوه ستانی و حق تلفی را ترك نگفته تصور می کنند که هنوز هم میتوانند جیب و بغل خود را از پول حرام پر کنند. خوشبختانه حالا وضع مثل دیروز نیست. قاجاقبر، رشوه ستان و سوء استفاده کننده ها رسوا میشوند و نقاب از چهره آنها برداشته شده حساب میدهند.

رژیم جمهوریت کار ثمر بخش میخواهد، پاکی و صداقت میخواهد معلم شریف، مأمور پاک نفس، تاجر با احساس و قانع، کارگر زحمتکش و مستخدم کار دان می خواهد.

گرچه بهتراست بروی گذشته يك قلم خط سیاه کشیده از آن یاد نکنیم. گذشته که در آن تبعیض بود و حق کشی، ظلم بود و فساد. چو کی های خوب، پست های مهم، بورسی های تحصیلی و امتیازات عجیب و غریب برای آنهایی بود که آقا بودند، آقا زاده بودند، متملق و زرنک بودند، ارتباطاتی داشتند و خویشاوندانی که از ایشان حمایت میکرد، بسیار تصادفی و ندرتاً غریب زاده میتوانست بحق خود برسد. پیداد ملاکان حد و حصری نداشت، جرایم مشهود شان نادیده گرفته میشد و بر اعمال پس فحیح و ناپسند روای آنها پرده انداخته بنام مصئونیت... توسط منفعت شریکان از بازخواست نجات می یافتند.

حال در پرتو جمهوریت که بر سایه ها روشنی افکنده دیگر در سایه روشن اجتماع و در تاریکی ها خیانت ها و دستبرد ها و حق تلفی

ها پنهان نمی ماند، زیرا دیگر جامعه را در تاریکی باقی نمی ماند. جز دستگیری رشوه خواران، قاجاقبران و خائنانی می تواند زنگ خطری باشد برای آنهایی که ذهن آلوده و قلب ناپاک را از اجتماع دیروز تا هنوز با خود دارند، اکنون وقت آنست که خوب ها خوب تر شوند و بد ها خوب گردند، زیرا با ادامه پستی و ذنات نه تنها معنا و مادتاً متضرر و رسوا می شوند و دست عدالت گلوی شان را می فشارد، بلکه نام و حیثیت خود را در میان مردم هم از دست می دهند، نام و حیثیتی که هرگز

نداشته اند و یا بدروغ داشته اند و بعد ازین با جبران گذشته میتوانند بدست آورند.

-۴۴-

با وجودیکه لایحه ای برای تکسی های شهر درست کرده اند طوری که دیده میشود اکثراً مناقشاتی بین استفاده کننده گان و تکسی ران ها صورت می گیرد و درین مناقشات لایحه مذکور نمی تواند بد رستی دعوی جا نیین را حل کند. اگر برای تکسی ها تکسی میتر تهیه و نصب شود و بعد لایحه بر اساس فی کیلو متر تعیین گردد ممکن است اینهمه جنجال بکلی موقوف گردد.

فعلاً اضافه ستانی تکسی ران ها هنوز هم دوام دارد و ازین ناحیه مردم دچار مشکلات فراوانی هستند.

-۴۵-

نباغلی محمد نسیم از مکرو ریان نامه به نویسنده این صفحه فرستاده و تقاضا نموده بود مطلبی در باره موتر های سر ویس میکرو ریان بنویسیم. مو صوف مینویسد: - لطفاً پیشنهاد کنید تا مو تر های سر ویس میکرو ریان منطقه مذکور را دور زده از پیشروی پل میکرو ریان گذشته دو باره به مسیر اصلی خود داخل شود. برادر عزیز!

این مطلب را ماقبل در مجله نوشته ایم و اشخاص دیگری هم این پیشنهاد را بما ارسال نمودند. بودند که نشر گردید و شما می توانید به شماره های قبلی مجله مراجعه کنید. باید علاوه کنم که درین مورد از طرف اهالی میکرو ریان يك عریضه دسته جمعی هم ترتیب شده بود که بمقام محترم ترا فیک و وزارت داخله تقدیم شد. اداره ترافیک وعده داده بود که این موضوع را مطالعه کند، طوریکه یکی از اهالی میکرو ریان گفت: بعد از مطالعه اداره ترافیک این پیشنهاد را معقول تشخیص داده است و بزودی مو تر های سر ویس میکرو ریان ساحه مذکور را دور خواهد زد مشکل کار در اینست که يك قسمت كوچك سرك در نزدیکی پل میکرو ریان هنوز آماده عبور و مرور ترافیک نشده است، هرگاه سرك مذکور درست شود ترا فیک رانندگان سر ویس هارا مجبور خواهد ساخت که مسیر جدید را تعقیب کنند. فعلاً رفع این مشکل به عهده ریاست محترم شهر سازی و خانه سازی است هرگاه همان قسمت سرك درست شود پیشنهاد شما عملی خواهد شد.

فکاهی منظوم

تشریحی

بس شهری

پیر مردی منتظر در ایستگاه
موتری از دور گردیدش پس بد
در رسید آن موتر طنناز و لقا
پیر مرد آهسته پیش آمده در
پای راستش را نهاد در پایه دان
نگرانیش مردك چا بك سرشت
امر جلانی به مو تر دان داد
حرف (سلو) را زبانش می سرود
رو بخیروش چونکه شدت می گرفت
پیر مرد از شدت زور و فشار
از عرق پیراهنش مفروق آب
موتر اندر ایستگاهی شد قریب
چونکه مو تر را قرار داد پیش شد
شد بدو با مشکلاتی از عذاب
گفت چشم تنگتر مو تر دارست

لحظه هارا ملی نمودی با نگاه
انتظار از چشم او یکدم رسید
تا دهد چند لحظه ای او را نسق
ناشود داخل در آن دالان چسب
پای دیگر را نهد جایی بدان
ساخت مردم را منظم هم جوخت
چون سواری دید باز فرمان داد
يك دوتن را باز بالا می نمود
اذیتش چند لحظه مدت می گرفت
دیگر اندر پیگوش بر شد قرار
تنه اش از خستگی تا با خراب
پیر مرد را هم جو وضعی بدعجیب
مرحمی بر زخم آن دلریش شد
غرغری کرد بازبانش از عذاب
باسواری پر کند یا پول مفت

(اثر سید اکبر فرهاد از قلمه فتح الله خان)

کوتاه و لطیف خواندنی

نبوغ شاعر

معروف است که امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ، همنسوز در عنفوان جوانی قرار داشت که یکی از دوستان پدرش از او خواست تاچنان د و بیتی بسراید که شامل کلمات موی بیغه - خربوزه و تیر باشد.

امیر خسرو فی‌البدیه این رباعی نغز را سرود و تقدیم دوست پدر خویش کرد:

هرموی که در دو زلف آن خوش صنم است
صد بیضه عنبرین بر آن موی صنم است
چون تیر مدان راست دلش را ز یرا
چون خربوزه ندانش درون شکم است

در اروپای غربی کدام زبانها رایج است

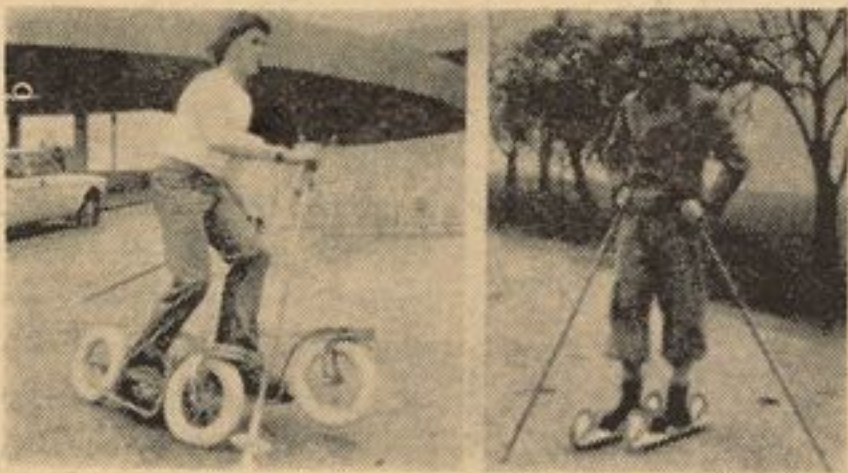
درامورجاری بین کشور های جامعه اقتصادی اروپا زبان آلمانی از همه بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد، گرچه درامور رسمی جامعه زبان فرانسه بیشتر بکار میرود. پس از یوگوسلاوی و انگلستان به جامعه نامبرده، زبان انگلیسی دومین زبان رایج شده است. جامعه اقتصادی اروپا شامل ۲۴۴ میلیون نفر جمعیت میگردد که، لااقل به ۱۴ زبان تکلم میکنند و مهمترین آنها بدین قرار میباشد: آلمانی ۶۰ میلیون نفر، انگلیسی ۵۷ میلیون، ایتالیایی ۵۵ میلیون، فرانسه ۵۲ میلیون، هالندی ۱۹ میلیون، دنمارکی ۴۹ میلیون نفر، پرتغالی ۱۲ میلیون نفر. آشنایی با این زبانها در جامعه اقتصادی اروپا به علت وجود ۴ میلیون نفر کارگر خارجی از کشورهای پرتغال، اسپانیا، یونان، ترکیه، یوگوسلاوی، الجزیره، مراکش و غیره بیشتر شده است. در سراسر اروپا یعنی از جبل الطارق تا اورال در حدود شصت زبان مادری تکلم میشود و بنابراین، جامعه اقتصادی اروپا فقط با ۱۴ زبان رایج نسبتاً هم آهنگ است.

عکس جالب هفته



اندیشه پیری

پیشرفت چهل ساله



در یکی از شماره های گذشته خویش به نقل از يك مجله خارجی خبر عکس سکی بازی را نشر کردیم که از سکی عرابه دار استفاده میکنند. در همان مجله یکی از خوانندگان عکس چهار و یک سال پیش خود را بدفتر مجله فرستاده است که از چاپ هر دو عکس يك است. مقایسه مکمل و مجسم انکشاف صنعت سکی بازی صورت گرفته میتواند. عکس سمت راست متعلق به سال ۱۹۳۲ است و عکس سمت چپ چند هفته پیش برداشته شده و معروف يك پیشرفت تختیکی است.

یک میلیون و پنجصد هزار پست کارت در یک خانه



اخیراً مطبوعات جهان، پیرامون يك کلکسیونر چکوسلواکی اطلاعاتی را نشر نموده‌اند که بسیار جالب است.

دکتر انژوین کوچندا، از اهل بوچوویس و چکوسلواکیا در طول چهل سال اخیر توانسته است مجموعه‌ای از ۱۵۲۰۰۰۰ پست کارت را گرد آورده.

باید دقت شود که گرد آوردن این مقدار پست کارت هفت تن وزن دارد و همچنین انبار آن در يك محل خالی از اشکال نیست. اما دکتر کوچندا چهار اتاق منزل خویش را برای گردیدن تخصص داده است.

این مجموعه به گروپ های مختلف از نظر

موضوع یعنی از نگاه جغرافیا، تاریخ، سپورت و امثال آن تقسیم شده است. طرفه اینکه پست کارت های این مجموعه از سراسر جهان میباشد. قدیمی ترین پست کارت این کلکسیون مربوط به سال ۱۸۸۶ میباشد که در روی آن کوهستانی نقش شده است.

بشر بعلمت گاززدگی بنا بودی تهدید میشد

«سرنوشت بشر نه در روی کره زمین، بلکه از فراز کره زمین تعیین خواهد شد» : دکتر رابتر رئیس انستیتوت جدید تحقیقات آتومسفری با سخنان مزبور سازمان نامبرده را گشود وی و یک تیم علفه‌نگری از محققان بوسیله اشعه لازر، سوندهای رادیویی و بالنهای هواشناسی طی سالیان آتی انبوه ابر هارا مطالعه خواهند کرد تا تصویر جامعی از آلودگیهای هواشناسی از گازهای صنایع و اتمسفری هابست آورند.

دکتر رابتر موکداً توصیه مینماید که، از اینگونه مراکز در همه نقاط جهان برپا شوند. زیرا طی دوده آینده هوای کسره زمین در صورتی بگونه کنونی بجا خواهد ماند که، تکنولوژیهای نوین برای نجات محیط زیست اختراع و بکار گرفته شوند. اگر آلودگی هوا بنحوه فعلی ادامه یابد، باعتقاد متخصصین ساکنان کره زمین بعد از دو نسل در معرض تهدید نابودی از «گاززدگی» قرار خواهند داشت.

نامه لیلی

این نامه که هست چون پرندی
یعنی ز من حصار بسته
ای خا زن گنج آشنا یی
ای خون تو داده کوه را رنگ
ای چشمه خضر ، در میا می
ای از تو فتاده در جهان شود
ای رحم نکرده برتن خویش
ای ز خم گه ملامت من
ای دل پوئی من نهاده
من دل بوئی تو سپرده
چونی و چگونگی ای ، چه سازی

از غمزه ای بدرد مندی
نزد یک تو ، ای نفس شکسته
عشق از تو گرفته رو شنا می
ساکن شده چون عقیق در سنگ
پر وانه شمع صبحگاه می
گودی دو سه کرده مو نس گور
واتش زده ای بخر من خویش
هم قافله قیامت من
در معرض گفتگو افتاده
تو سر ز وای من نبرده
من با تو ، تو با که عشق بازی

چون بخت تو در فراهم از تو
جفت توام از چه طاقم از تو

میر هوتک

سیر هوتک

من و دل از غم بتان هر دو
هر دوشب تا سحر بگریه و آه
هر دو از غم چو موی گردیده
هر دو را رفته زندگی از یاد
هر دو حیران درد یک دیگر
هر دو گردیده بی سرو سامان

بی قراریم و نا توان هر دو
عذر باناله و فغان هر دو
در تمنای آن میان هر دو
آمده از غمش بجان هر دو
هر دو بیتاب و نا توان هر دو
شده آوازه جفا آن هر دو

هر دو افغان گدای یک سر گوی
خال بوس یک استان هر دو



باده مد هوش

انگشت نما

زهی باغ ، زهی باغ که بشکفت زبالا
زهی قدر ، زهی قدر تبارک و تعالی
زهی ملک و زهی مال ، زهی حال و زهی قال
زهی پر و زهی بال ، بر افلاک تجلی
زهی نارو زهی نور ، زهی شرو زهی شور
زهی گوهر منشور و زهی پشت تولا
چه پیش آمد جان را که پس انداخت جهانرا
بزن گردن آنرا که بگو ید که تسلی
کرا جزای زمینی و مر روح امینی
چو آن حال ببینی بگو جل جلاله
فروپوش ، فروپوش ، نه فروپوش ، نه بغروش
تو بی باده مد هوش یکی لحظه بیالا
(مولوی از کتاب : شمس تبریزی)

تا اسیر شکن زلف دوتا گر دیدم
از فراق گل دیدارتو در گلشن دهر
در دل خویش خیال دلت ای سروسپی
عاقبت سوزش عشق تو مرا چنون کرد
در همه مرد وزن انگشت نما گردیدم

«مجنون شاه کابل»

چشم نیم مست

ای مثل چشم مست چشم فلک ندیده
دل زاشتیاق وصلت از جان ملول گشته
صدپاره خار هجرت در پای دل شکسته
جانا خبر نداری کین خسته فراقست
تادیده دید رویت سیلات شوق رانده
تا چشم نیم مست بر جان کمین کشاده
ای نوردیده دیده گرد جهان دویده

تا کلك صنع ایزد نقش وود بسته
چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

(جهان ملک)

رباعی های نغز

سیلاب غمت بلند و پستی نگذاشت
سودای تو هوشیار و هستی نگذاشت
آه از دل و دست تو ، که یکدم ، بقلط
دستی به دلی ، دلی بدستی نگذاشت

امشب منم و صحبت آن سرو بلند
آن کوژ لبش چا شنی داده بقند

ای شب امرت هزار گاراست مرو!
ای صبح ، گرت هزار شادی است مخند!
«ابو سعید ابی الغیر»

مولوی

ناله نی

بشنو ازنی چون حکایت میکند
وز جدایی ها شکایت میکند
کز نیستان تما مرا ببریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خوشحالان شدم
هر کسی از غن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من
سرمه از ناله من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست

خواستگاری

مردی بزرگ بینی ، زنی را خواستگاری
میکرد ، و در تعریف خود میگفت :
من مردم ، متحمل و بارکش .

زن گفت : راست میگویی اگر متحمل
و بارکش نبودی ، این بینی را چهل سال
نمی کشیدی لطائف العلوانف

سبیدی باغوز دهای کاج

کمپوزیتور ادوارد گریگ ایام خزان را در جنگلات نزدیک بترگن سبیدی می نمود. شر شر برگها و سحرآمیز به زیبایی جنگلات افزوده، و مخصوصا جنگلات کوهی اطراف بحیره زیبایی آنها دوجندان نموده بود. در قصر جنگل آواز مدوجزراهای بحری بگوش می رسید، از اثر افزایش شدت رطوبت خزها و وسعت پیدا می کردند. شاخه های درختان، مانند گیسوان د ختران جوان تازمین آویزان گردیده بود.

برعلاوه، در جنگلات کوهی انعکاس آواز روحبخش مرغان مختلف شنیده می شد. آواز مقابل، صرف، انتظار آنرا داشت، تابه هر گونه صدای روح پرورادی های دور دست جواب بدهد.

زمانی گریگ در جنگل بادخترکی، که دارای دوچوتی بود، مقابل شد باین دخترک. دختر یک جنگلیان بود، که غوزه های درخت کاج را در سبیدی جمع مینمود.

خزان فرا رسیده بود، اگر امکان میداشت که تمام طلا و عسل روی زمین راجع می کردند، و از آن برگ های نازک و بیشمار تابه زده و می پریختند، باز هم زیبایی و لطافت خود را مقابل برگهای زیبای جنگلات کوهی از دست داده و ناموزون جلوه مینمودند. به همه بهتر معلوم است، برگهای خزانی آنقدر شفاف و لطیف اند، که حتی آواز چچه و اهتراز بالهای پرندگان هم به رقص می آیند.

گریگ پرسید : دخترک، اسم توجیست ؟
- دانی پندرسن، دخترک آهسته ولرزان پاسخ داد.

لرزش آواز او از ترس نبود، بلکه از تصادف غیر متوقعه حیران شده بود. ممکن نبود که او بترسد، زیرا چشمان گریگ از مهربانی خاصی نمایندگی می نمود.

- چه بدبختی، گریگ گفت : من هیچ چیز با خود ندارم تا بتو ببخشم : نه ماهکوشک مخملی، نه فیتة موئی و نه گدگدی مگی.

- گدگدی کهنه مادرم را بمن بخشیده اند - دخترک جواب داد. - یگوقتی گدگدی چشم های خود را باز بسته می نمود، اینطور !

دخترک آهسته آهسته چشمانش را بسته نمود. وقتی که دوباره چشم هایش را باز کرد، گریگ حس نمود، که در حلقه چشمان سبزی دارد دخترک اشعه برگهای طلایی منعکس گردیده است.

- و فعلا گدگدی با چشمان باز بغواب رفته، دانی باقیاله خمود و خمود افزوده، اشخاص بی خواب نارام دارند. پدر کلان هم تمام شب زجه میکشند غروب زجه میکشند.

- بشنو، دانی گریگ گفت، من فکری نمودم. یک شی مورد علاقه و ابتوتعه میدهم، اما نه حالا، ده سال بعد. از شنیدن جمله ده سال بعد دانی حتی دستپایش را بهم میمالید.

- اوه، چقدر دیر !
- میدانی، من بوقت کافی ضرورت دارم تا آنرا بسازم.

- و این چطور چیز یست ؟

- بعد آخواهی دانست.

دانی باقیاله جدی پرسید :

- مگر شما به تمام زندگی خود میتوانید صرف چنددانه بازیچه بسازید ؟

گریگ که حواسش پرت شده بود، بایی میلی اعتراف نمود :

- بلی، نه، اینطور نیست، شاید من آنرا در ظرف چند روز بسازم. اما این نوع تحایف را برای اطفال نمی سپارند. و من برای اشخاص بزرگ هدیه میدهم.

- من آنرا نمیشکنم، دانی دو حالیکه باعجز میگفت و آستین گریگ را کش می کرد. و خرابش هم نمیکند. باز خواهی دید پدر کلان قایق کوچک شیشه دارد، که همیشه من خالک های آنرا پاک میکنم، و دفعه هم خوردترین پروژه آنرا نشکسته ام.

- دانی بکلی مرا بیچاره نمود. گریگ جملاتی را به دخترک میگفت، که همیشه بزرگ سالان برای رهائی خویش، در صورت لاجوابی، برای اطفال میگویند :

- توهوژ خیلی کوچک استی، و بسیار چیز هار امیدانی، باید حوصله کردن را بیاموزی. و حالا سید را بده، تو آنرا برده نمیتوانی. من ترا شایست میکنم، و مادر طول راه راجع به چیز دیگری حرف میزنیم.

دانی آهی کشیده سید را بطرفش دراز کرد. حقیقتا سید وزنی بود، زیرا، بر علاوه غوزه های کاج، بطرف چپ آن زخهای صمغ نیز وجود داشت.

و قتی که خانه جنگلیان از بالای درختان نمایان شد، گریگ گفت :

- بلی، حالا خود میتوانی به خانه بروی، دانی پندرسن. دوتاروی اکثر درختان را با این اسم، واسم فامیلی یاد میکنند مانند تو اسم پدرت چیست ؟

- هاگتروپ، دانی جواب داده و با عصبانیت ظفلا نه پرسید :

- لکن شما به منزل، تشریف نمیبرید ؟ در خانه ماسرمیزی دست دوزی، پشتک زرد و قایق شیشه وجود دارد. پدر کلانم به شما اجازه میدهد که آنرا بدست بگیرید.

- تشکر فعلا وقت ندارم. وداع کن، دانی ! گریگ موهای دخترک را نوازش داده و بطرف ساحل روان شد. دانی با پیشانی چین خورده و نگاه های کودکانه او را مشایعت می نمود. سید را یک لبه محکم گرفته بود، در حالیکه غوزه های کاج از آن ریخته میرفت.

من نوتة موزیک را می نویسم - گریگ مصمم شد. - امر میکنم که در صفحه اول آن این عنوان را بنویسند :

«دانی پندرسن - دختر (هاگتروپ پندرسن) جنگلیان، وقتی که هجدمین بهار زندگی اش را جشن میگیرد».

در برنگ تمام بصورت سابق بود. اشیائیکه آواز را بخود جذب مینمود، مانند قالیچه، بود توت و بوبل ترم، گریگ مدتی قبل، تمام آنها را در یکجای محفوظی نگه داشته بود. از آن جمله صرف کوچ کهنه درجایش باقی بود.

که میتوانست ده نفر روی آن بنشینند، و گریگ نخواست آنرا از نظر دور نماید.

نظریه گفته دوستان کمپوزیتور : خانه او مانند خانه گرمیست که در درخت زندگی میکند.

خانه را صرف یک پیانو زینت می بخشید. اگر انسان باتصور و خیال شاعرانه همراه باشد، در آن صورت میتواند در بین این دیوار های سفید آواز های سحرآمیزی را بشنود : غرش باد های بحری حرکات فیهرائی و ظلمانی با حار باد همدست شده و هیاوی را بر پا مینمودند، مثل اینکه تبلیغ وحشیانه خود را به همه چاپخش میکند، هکذا، زمزمه دخترک که گدگدی شکسته اش را لولولو میگفت، و امثال آن.

پیانو میتوانست راجع به همه چیز حرف بزند. درباره اولین روح بزرگ انسانی و عشق جاویدانی اش. پرده های سیاه و سفید زیر انگشتان گریگ گاهی بالا میرفتند و زمانی پائین می آمدند، متاثر میگردیدند، میخندیدند، طوفان وحشتناکی را تمثیل میکردند و دفعتا و بیکیارگی خاموش میشدند.

در حالیکه خاموشی در همه جا حکمفرما بود، با آنهم برای یکمدت زیادی صرف یک پرده کوچک و ناظران پیانو خاله میکشید، مثلیکه زولوشکه از جور خواهر اش میگیرید.

گریگ وقتی که پنجه های خود را از بالای پیانو بر میداشت، بدقت گوش میداد تا آخرین دقایق آواز در کنج مطبخ، در بیشه که از زمان پیش چرخش سکونت نموده است، به گوش برسد.

سکوت همه جار را گرفته بود، مثلیکه تابه شماری آن بسیار دقیق صورت گرفته باشد، قطرات آب از شیر دهن قطره قطره میریزد - و دفعتا منجمد میشود. و قست را نمیتوان باز گردانید، در باره چیز هائیکه فکر شده، پس باید بدون تاخیر همه اش را انجام داد. گریگ در نوشتن موزیک، برای دانی پندرسن، اضافه تر از یکماه وقت خود را وقف نمود.

زمستان شروع شد. دمه و غبار در تمام شهر پخش شده بود. کشتی های رنگ زده که از سفر طولانی ممالک مختلف بازگشته بودند در سنگر گاه بغواب رفتند، بخار خفیه رویشان را میپوشاند.

بزودی برف بارید. گریگ از پنجره اطاقش باغنده های برف را تماشا میکرد، از همه بیشتر درختانیکه از برف شکوفه ساوشده بود، او را مجذوب ساخته بود.

طبعاً، امکان پذیر نیست که موزیک را بزیبان و کلمات ساده خویش تحویل نموده و آنرا تعریف نمائیم، گرچه زبان ماغنی هم باشد. گریگ درباره عالیترین زیبایی و دلربایی یک دختر جوان و خوشبختی او نوشت.

او نوشت و در عالم خیال دید، که دخترک با چشمان سبز و جذایش به دیدن اومی شتابد، از خوشی نفسک زده و دستپایش را حایل گردن اومی نماید، رخسار آتشین خود را بروی پر مو سفید او چسبانده و میگوید «تشکر».

هنوز خودش هم نمیداند «بخاطر چه از او تشکر می نماید و ممنون احسان او گردیده است».

گریگ به دخترک میگوید :

«تو مانند آفتابی، نسیم سحر آمی ها ن را مانی. در قلب تو گل سپید شکفته شده و وجود ترا، سر تا قدم، پر از عطر بهاری نموده».

من زندگی را با مزایایش دیده ام. برای اینکه ترا گول زنند، و زندگی را بقسم هیولائی معرفی نکنند، همیشه به آن وا ینده اش امیدوار باش، او عجیب و زیبا ست.

من پیرم، اما حیات خود را با استعداد ها و اندوخته های تجاربش وقف جوانان نموده، همه چیز را با تمام قدرتش و بدون عوفس به آنها سپردم. ازین لحاظ من، شاید، حتی از تو خوشبخت تر باشم، دانی.

تو مانند شب های سفید سحر آمیز ی. تو خوشبختی را مانی. تو سپیده شفق، از آواز تو قلب به تپش می آید.

بلی، چیزها یک ترا احاطه میکنند، چیزهایکه به تو - و به چیزهایکه تو تماشای داری، اشیائیکه ترا خوشبخت می نماید و ترا مجبور می سازد تا فکر کنی، همه همه اش از تو نیکیست و سعادت من می شوند.

گریگ چه فکر کرد. طوری فکر کرد که درباره همه چیز موزیک نواخت درین آنرا اوجش نمود که کدام کسی مغفیانة گوش داده و موزیک او را می شنود. حتی او پیش بینی نموده که این عادت را کی دارد. اینها - پرندگان زنبور خور بالای درختان بودند، ملا حائیکه از بندر بحری آمده و هوا خوری میکردند،

از دوی که در جوار منزلش سکونت داشت، چرخر کیکه درین محل اقامت گزیده بود، بر فیکه از طبقات بلند آسمان پائین می آمد و زولو شکا با پیراهن پیته اش بود.

هر کدام آنها طوری می شنوید - بهمان قسمیکه حس می نمودند.

پرنده های زنبور خور بکلی خاموش و ساکت بودند، اما روحاً نارام معلوم می شدند و میترسیدند که مبادا شاخه شکسته و آواز روح بخش پیانو را برهم زنند.

ملاحائیکه برای هوا خوری آمده بودند، بالای پته های زینه نشسته و مشغول ستایش بودند.

دویی گوزشت چشم های قرمز ش را مالش داده و سر خود را با تال موزیک یکجا می چپانید.

چرخر که از طریق بخاری کاشی دیواری پائین آمده و از گوشه بخاری متوجه فعالیت های گریگ بود.

بر فیکه میبارید بهوا معلق استاده شده تا طنین آبهای را بشنود، که از خانه گریگ مانند جو یچه سر کشیده بود. و زولو شکا متبسمانه بطرف زمین میدید. نزدیک پاهای برهنه اش گلش های بلوری گذاشته شده که به اثر تماشای آنها بایکدیگر آواز میزانی بلند شد، که آواز اکورد های پیانو را همراهی میکرد.

این شنوندگان، نظر به اشخاصیکه مؤدبانه به تیاتر آمده و مؤدبانه در قطار های جو گی

جامیگیرند، بهتر تراز آنها زحمات گر یگدا
بنظر قدر نگریده و به آن اهمیت بزرگی را قایل
می شدند

زمانیکه داگنی مکتب را به پایان رسانید ،
عجده ساله بود .

به این مناسبت پدرش او را نزد خواهر
خود ماگدا به مهمانی فرستاده و به او توصیه
نمود : (دخترک را که پدرش با چوتی های
بورو غلواش ، هنوز دخترک کوچکی بیش نمی
شمرد) بگذار دنیا را ببیند که چه قسم است ،
و با زندگی مردم آشنا شود ، در ضمن تفریح
کمی شادیانی نماید .

چه کسی میداند ، که در آینده چه به انتظار
داگنی خواهد بود ؟ امکان دارد یک شوهر
پاک و دوست داشتنی ، اما کمی مصک ،
نصیحتش شود ؟ و یا خودش در دهکده در
غرفه وظیفه فرو شنیدگی را خواهد داشت ، و یا
در یکی از وفاتر پراز دهام گشتی ها در شهر
بیرگن مشغول کار خواهد شد ؟

عنه ما گدا در دستگاه خیاطی تیاتر وظیفه

خیاطی داشت ، شوهر او نیلس نیز در همین
تیاتر بحیث سلهانی ایفای وظیفه می نمود .
اطاق کو چیکه تعلق به تیاتر داشت ، این
جفت در آن زندگی می نمودند . از پنجره اطاق
در اولین بر خورد بیرق های رنگا رنگ گشتی
ها ، خلیج و مجسمه ایسن بنظر می خورد .

شیبور گشتیها تمام روز از پنجره شهید میشد
نیلس به شناختن این اصوات آنقدر آشنائی
داشت که قرار گرفته خودش بدون سپه و خطا
میتواند تشخیص بدهد که کدام شخص
گشتی را بوق می زند - مثلا «فورد ترنشی»
از کو پشپا گن ، «سراینده اسکا تلندی» از گلا
گوویا ، زاننا اولک (از بوردو .

در اطاق عمه ماگدا اشیای زیادی که مربوط
به تیاتر بود وجود داشت : پارچه های حریر
ابریشمی ، تکه های جالبی ، فیه ، سرانه و
کلاه های شاپوه که با پرهای رنگین تزئین
گردیده و نماینده ازوار گذشته است ، شال
کولی ها ، موهای مصنوعی سفید ، شمشیر ،
بوت های نقره و امثال آنها .

عکسها یکه از مجلات و جراید مختلف قطع

شده و بدیوار نصب گردیده بود ، مانند سوار
کاران زمان لودوویک چهارده ، زیبا رویا ن
ملبس با پارچه های قیمتی ، قهرمانان تاریخ
زنان روسی با پیراهن های بی آستین ، ملوانان
آراسته با نا جیکه از برگ های بلوط ترتیب شده
بود به آن زیبایی خاصی می بخشید .

یک زینت جراحی راه راه این اطاق وصل
می نمود . این راهرو وزینت رنگ طلایی شده
و از همین رهگذر بوی وارنس و رنگ عابری
را تکلیف میداد .

داگنی همیشه به تیاتر می رفت ، و این رایک
به شغولیت سرگرم کننده می پنداشت . اما بعد
از ختم درام تاپاری از شب نمی خوابید ، و حتی
یگان وقت در بستر خواب هم زار زار گریسته
و دست بر نمیداشت . این وضع عمه ماگدا
را بحراس می انداخت و همیشه داگنی را
دلجوئی میداد . ماگدا میگفت : واقعاتیکه بروی
ستیز نمایش داده می شود ، نباید آنرا کور
کورانه قبول نمود . اما نیلس او را «چفلکار»
خطاب نموده میگفت ، که ، برعکس ، به تمام
چیز های تیاتر باید عقیده داشته باشی ، اگر

تمام مردم باتوهم فکرمی بودند ، هیچگاه به
تیاتر علاقه پیدا نمیکردند .

عنه ماگدا برای تائید گفتار خود این را
تمسک گرفته میگفت ، که باید انسان برای
تغیر و تنوع تفریح در کنسرت ها برود .

نیلس نظریه او را تصدیق نموده گفت :

«موزیک آینه نبوغ . و او دوست داشت
نادر موقع گفتار خود از عقاید عالی ، اما میهم

پیروی نماید . درباره داگنی چنین اظهار عقیده
نمود : او شباهت به اولین برخورد با کورد

پیانو دارد . نیلس با زهم افزود : ماگدا شیخ
ساحره است که بالای مردم حکومت می نماید ،

زیرا او لباسهای تیاتر را می دوزد ، آیا کسی
است که نداند ، هر دفعه که آنها ن خود را به

لباس جدیدی می آرایند بکلی تغییر قیافه می
نماید ، در آن صورت می بینم که ، عین اکتو ر

دیروز قاتل قبیعی بیش نبود ، امروز یک
عاشق پرشورو آتشین است ، فردا مشله و

مجلس آرای درباری خواهد شد ، پس فردا
شاه ، و روز دیگر قهرمان ملی خواهد بود .

بقیه در صفحه ۶۲



د کلوچر

ليونی د مینې

د مینې لیونی یم نور سامان کله پرېږدم
د عشق په بهار کښې او د حسن په گلزار کښې
د گلو لو گیلې زه جوړوم د غمې ذوق دی
عاش دی کړی عیشونه مالدار ټول کړی دولتونه
آزاد یمه دوهم او د ریا له زوڼو نه
په ځمکه کښې هم راز می پیدا نکړ دواړو
خواخوړی د پښتون یم بختانی په پښتو نغواکښی
د مال و سر نه تیریم خو افغان کله پرېږدم
(عبداله)

خواب را کړه!

خیلی سترگی دی لیدلې دی که نه
عاشقان دی پری وېشتلې دی که نه
ورته شولې چا چې چلې دی که نه
سره شراب دی چېرې چېنلې دی که نه
پټ دی ځان سره ژپلې دی که نه
په ژړا کښې دی خنډلې دی که نه
په رښتیا وودی گټلې دی که نه
سوگند ونه دی خوږلې دی که نه
(پیر گوهر)

په آینه کښې دی کتلې دی که نه
دواړه وروځې دی لښې بانه دی غشې
کله کله چېرې سرو شو ډېو ته گوري
ای زاهد پر هیز گاره! خواب را کړه
چې رقیب سره تر غاړه جانان ناست وی
کله کله چې سلام کوي په سترگو
دا چې ته ورته حلال وایې زاهد
آلینې طور دواکه ناروا دی

زړه په لټه لاریو دینې

په زړه به لویه تیرې کېږم
دا ستاله لوری به یې ورو ورو سپروم
پر زړه می ته بانې می لوری
کلی کښې گرځم ماشومان کراروم
پر زړه می ډیر دی ارمانونه
پوره به نشي زه به توری خاوری شم
په زړه می ستا د جفا غږ دی
په ورمې کښې به ښیراد رته کوم
په زړه می نرمې گوتې کیږد
که د سر سام په تبه پروت یم روغ به شم

سړاوی نظر

د کوم زړه سره چې ستا غمونه مل شي
باور مکره چې هغه زړه به بیابل شي
مینه گل نه ده چې وخت سره فنا شي
آشنا! څه که موسمو ته دی بدل شي
واړدی شه چې ځوانی دوته لومې کړم
چیرې نه چې له نظره دی اوږل شي
خوبه وروسته لکه گرد د پسی ناڅم
خدای دی وکړی په لیمودی زما پل شي
تصوړی راته گانې پوتې گل کړل
درقیب په مخ می ستا د مخ تسل دی
لیلا پرېږده سترگه او پرنگ چې لوی مودی
دا ډولې انداز دی خیر دی که بدل دی
ستاله مراوی حیا ناک نظره جار شم
چې د دوست د زړه په غوږه راشي غل شي
(دوست)

ژړا سترگی

داسې اثر ناکې دجا سترگی دی
دا دجا یا دجا سترگی دی
مادهغو سترگو نه قربان کړم
تل چې په آسمان دجا سترگی دی
څنگه دی ناپوه چې یې مری گڼي
دا خو دمرگو نیو دوا سترگی دی
توبی په یو یو غش سل سل هوسی
چې شه گڼې پلا سترگی دی
راشه چې د سترگو زما پاکې شي
او شوی مودی تاته زما سترگی دی
داجه د زړه گوتې خوږه وړانه ده
شونې دجا؟ کر تبه. سترگی دی
مرغلری ستا د نظر زار شمه
یاری د کشمالی جدا سترگی دی
وبه یې اقرار خوږه یې نشته دی
یې ژبی جازانه دتا سترگی دی
څنگه به زړمې که د دنیا له پټ
تل د سندر په ژړا سترگی دی
(سندر)

آرزو

معلومېری ستا دسترگو له غمزو
چې یې مرگ د تیره تیغ دی داپېزو
ستا دسترگو د بانو تر منځ حیران یم
یومی وژنی په سره اوږل په نیزو
هومره ښه دی خال او خط راسره وکړل
چې راوی کښم له اوره په اغزو
ستا د زنی په آرزو کښې می خلق تر یخ شو
د زقوم په څیر د قندوله کوړو
چې دی زه په تش لیده وځم له عقله
څه حاجت د زیاتې زور دستیزو
دښه مخ په واصلانوبه څه حال وی
چې یې وواژه حمید تشی آرزو
(حمید)

ساقی ته

د ساقی لاس کښې شراب دی
د خندا دی که د غم دی
چې د سوز او که د ساز دی
د مستې که د ما تم دی

ساقی سترگی مهربانی
خوړی کړی په ستم دی
د ساقی شونم و مد غوشو
کښې خیالونه د کرم دی

دا تپوس له مانه مه کړه
چې دا ډیر دی او که کم دی

دا نشه هم د صنم ده
دا شراب هم د صنم دی
میخانه هم د صنم ده
ستا نه هم د صنم دی
زه یې چنمه ستا په نوم
د ژوندون که د غم دی

جام په سر سره سجنه یم
یوه قطره د څمار غواړم
ددلدار وصال به کیږي
زه تش خیال ددلدار غواړم
(غنی خان غنی)



گرفتار د تورو زلفو

میخو که مه شه گرفتار د تورو زلفو
مه اسیر شه په کفار د تورو زلفو
هم په شان د تورو زلفو به پریشان وی
هرچه کاندې انتظار د تورو زلفو
دمحشر عالم به څه رنگ په قرار وی
شو که به څه غواړی قرار د تورو زلفو
خوچه صبح د قیامت دمیده نشی
ورځ به نشی شب تار د تورو زلفو
مگر شمع د سپین مخ شی باندي بله
گڼه نشته نور انوار د تورو زلفو
تاریه تار که د عاشق د زړمې خونه
چې حلقه شی تاریه تار د تورو زلفو
چې تمام جهان یې نیشی دی په دام کښی
شه به کاندې شو که انکار د تورو زلفو
زه له کومه یو کمند به سرو کاپم

کمندونه دی هزار د تورو زلفو
په تندي دمحتسب که دره ماته
چې پری راشی دره مار د تورو زلفو
هومره زړونه یې پیلی په هر تار دی
چې تسبیح کړو خدای زار د تورو زلفو
ملک دهند اود جش یې وایه غیر کړه
چې پید ا شه شپریار د تورو زلفو
هیڅ دمه یې ددم گروپه دم نشی
چې خوړلی وی ښامار د تورو زلفو
ښامارانو غوندې گورځی په کنجوتو
نشی هیڅ په زړه کښې دار د تورو زلفو
که بل مار چې چل په لاس یا پښو کاندې
په زړه خوږه لکری مار د تورو زلفو
درحمان تر قلم مېښک او عنبر اوری
چې آغاز یې کړو اشعار د تورو زلفو
درحمان پاپا

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترك میگوید. دختر کلانش هنادی توسط ماما پس ناصر بقتل میرسد. دختر کوچکش مدتی بعد از خانه پدری می گریزد و دو باره بشهر بخانه مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بداند سرنوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را باوی برهم می زند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل ثروتمند استخدام میگردد و سرانجام بمنزل انجنیر مدکور بحیث خادمه راه می یابد و در صد د تطبیق نقشه انتقامجویانه خود بر می آید، اما رفته رفته نوعی احساس اورا در خود می پیچید و در گیرودار این احساس بر از تناقض آراش خود را از دست میدهد.

آمنگے شہادین

چه رابطه ای میتواند مرا با غبان پیوند دهد. اگر تو مرا آزاد بگذاری راساً خواهم رفت و در او لین قطار خواهم نشست و اگر برای آقا یم تکلیف عاید نمی شد ازوی خواهش میکردم تا خودش مرا در واگونی بنشانند و بشهری که می خواهم بفرستد، زیرا من میخواهم درجایی حیات بسر ببرم که بتوانم عفت و شرف خویش را حفظ نمایم. این عفت و شرفی که هرگز از دست نرفته است... و لو آقا یم هر نوع اندیشه و گمانی درین زمینه داشته باشد.

(بقیه در صفحه ۶۱)

سابقه ما بهانه جویی میکند، اما در جریان صحبت آهسته آهسته آرامش خود را از دست داد و به پارچه از خشم و غضب مبدل گردید و همانطور قدم میزد و آتش خشم از چشمانش شراره میکشید و به زحمت میتوانست خویشتن را نگاهدارد.

من کاملاً مثل گذشته که انواع خشونت و ملامت و خشم و خشنودیش را تحمل میکردم، این بار هم تحمل و آراش خود را از دست ندادم و باخونسردی گفتم:

— برای تو پاکی ندارد! راه مرا آزاد بگذار و بعدا خواهی فهمید که

نشینی او را به چه نحوی تعبیر میکردند.

آنروز با ظاهری آرام و مطمئن بمنزل قدم گذاشت و همانطوریکه ز نزد مرفته بود باتبسمی ملیح رو برویم توقف کرد و پرسید:

— تو هنوز در اینجا هستی، مگر من هنگام رفتن از خانه نگفته بودم که پس از برگشت در اینجا نیستی؟

— این را که میگوید؟ با غبان

دروغ میگوید، من فکر میکنم که شاید او سخت علاقمند است تا تو در اینجا باقی بمانی و توان تحمل دوریت را ندارد، که میداند، شاید باقی ماندن در اینجا و داشتن رابطه باوی برای خودت ناخوشایند نباشد، چه، او بود که ترا برای من معرفی کرد، محل اقامتت را نشان داد و ترا درین منزل آورد. پس معلوم میشود که من آدمی احمق که این با غبان فریب داده و خانه ام را مرکز هوا و هوس خویش ساخته است و تو از من اعراض نداری و خود را در پرت بخاطر دفاع از شرف و حفظ عفت نیست، زیرا عفت و شرف ات خیلی قبل ازین، حتی قبل از آنکه باین خانه قدم بگذاری از دست رفته است. تو عفت و شرف خود را در راه که از دست داده ای؟ در راه این با غبان که دوستش میداری و طبعاً او هم ترا دوست میدارد.

در لحظاتی که بسخن آغاز کرد آرام و مطمئن بود و من ترسیدی نداشتم که برای تجدید خصوصیت

دیگر ازین احساس که در بدوام بمن نیروی مقاومت می بخشید، و یا وادارم میساخت تا او را بر انگیزم و در هوسش افکنم و سپس خویشتن داری نمایم و اقناع بعمل آورم، مایوس گردیده بودم و با اینکه نزدیک بود مایوس گردم زیرا قبلاً احساس میکردم آنجوان را نیاز مندی بسوی من میکشاند و مرا نیز مانند سایر دختران برای خود می خواهد اما اقناع و خویشتن داریم بحر ص و علاقمندی وی افزوده و توجهش را بیشتر بسوی معطوف داشته است بدون آنکه خود را فریبدهم بارها از خود می پرسیدم:

— آیا میتوانی باور کنی که هوس شهوت آلود وی به عشق مبدل شده باشد؟

اما حالا کاملاً متیقنم که او مرا دوست نمیدارد و هرگز دوست نخواهد داشت، او دیگر مرا نمیخواهد، بلکه می خواهد در وجود من دشمن متهم و سرکشی را از پا در آورد، بنا بران باید با او زور آزمایی نمایم و خصوصاً متشرباروشی خصمانه پاسخ گویم.

اگر میخواستم بگریزم، چقدر آسان بود، اما علاقه داشتم خانه را همانطور آزاد و علناً ترك بگویم.

که میداند! شاید میل نداشتم آنجا را ترك بگویم، گرچه این احساس برای خودم هم کاملاً مفهوم نشده بود. او دیگر یکجا بافرار رسیدن شام بخانه بر میگشت و تمام شب را بر خلاف گذشته بدون آنکه دوستان خود را بپذیرد و یا مشغول گفتگو شود، در خانه سپری میکرد. معلوم نبود دوستانش این گوشه



تا اینجا داستان :

گفتار مأمور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از
الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب
مایتلند پیر که مرد موزی است میبرد. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسا و پارتمان لوکس به کرایه گرفته می
خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلا بنت خواهر رای
از تغییری که در زندگی برادرش رونمایی شده ناراحت میشود. و بدیدن
مایتلند پیر رفته خوا هش می نماید مقرر برادرش را قطع نکنند اما مایتلند
تقاضای او را رد مینماید - ایلا مایوسانه با جانشن اتاق ما یتلند
را ترک میکند.

مردی بانقلاب بقیه

بمن بگوئید که چه مشکلی دارید؟
- «چرا فکر میکنید که من باید
مشکلی داشته باشم؟»
دیک با خنده پاسخ داد: برای اینکه
می بینم تاچه اندازه سیمای شما
گرفته است.

دیک تبسمی نموده اضافه کرد:
شما چنان قیافه غمگینی بخود گرفته
اید که مرا ناراحت می سازد. بهر
حال این نقش رافلا بازی نکنید
زیرا من برای یک ملاقات رسمی
به سفارت ایالات متحده می روم.
درین لحظه ایلا متوجه شد که
دیک لباس رسمی پوشیده. کلاه
سلندر بزرگ گذاشته و نکتایسی
مناسبی بسته بود.

ایلا دید که دیک گاردون درین
لباس چقدر شیک و خوب مینمود.

دیک پرسید:

- تصور میکنم برادر تان برای
شما مزاحمتی خلق کرده است.
چند دقیقه پیشتر او را دیدم همین
حالا هم اینجا است.

ایلا مسیر نگاه دیک را با چشم
تعقیب کرد و از تعجب زیاد از روی
چوکی بلند شد.

در راهی که سنگریزه فرش شده
موازی با خیابان باغ بود
یک مرد و یک خانم سوار بر اسب
پیدا شدند. آقای سوار بر اسب
کسی جز رای نبود. لباس بسیا ر
شیک بتن کرده بود. از سر تا قدم
ملبس به قیمتی ترین البسه بود
موزه های براق، مهمیزه های نوک
تیز و جلادار و کلاه فولادی رنگ.
حتی شلاق اسپش از بهترین
جنس و بشمار میرفت که در بزرگترین
مغازه های شهر وجود داشت دختر

حسب اتفاق متوجه این مطلب شدم
و از او پرسیدم که چرا نام دیگری
برای خودش انتخاب کرده است
ولی توضیحی که داد دلیلی که برای
تغییر نام آورد قابل قبول بود.
رای نمیخواهد پدرش بفهمد که او
یک چنین زندگی دارد او یک شغلی
ضمنی هم دارد که از درآمد آن
مصارف زندگی نورا سرپرده میسازد
و حاضر نشد درباره شغل ضمنی خود
توضیح بیشتر بدهد؟

ایلا وقتی جانشن تر کش کرد
خوشحال به نظر میرسید. خوشحال
بود که کدام جای آرام و بی سروصدایی
در پارک پیدا کند، تا مجال اندیشه
و فکر کردن را بیابد و برای بر خورد
های بعدی خود شرا آماده بسازد
رای آن تریبه را نداشت که اجازه
دهد. خواهرش ایلا یا جانشن درباره
کار و بارش از او سؤالاتی پیشتر
به عمل آورند حتی پدرش هم نباید
چیزی بداند. ایلا تصمیم گرفت نزد
رای بروند شاید حقیقت داشته باشد که او
شغل ضمنی پر درآمدی را اختیار
کرده است. عده از جوانان وقت اضافی
خود را به چنین کارهای میبرد و از ند
اماری که کارگر نبود.

ایلا به روی یک چوکی با غشی
در پارک فرونشست و چنان در افکارش
غرق بود که متوجه ایستاد شدن
یک نفر به مقابلش نشد.

یک صدای پراز خنده بلند شد:
این واقعا بسیار عجیب است. ایلا
سرش را بالا کرده چشمهای آبی
رنگ و مقبول گاردون را متوجه خود
یافت دیک به روی چوکی پهلوی
ایلا نشسته اظهار داشت: حالا لطفا

است واضح بگویم که او هرگز از
کسه دزدی نمیکند لاقلا از کیسه
مایتلند. نزدما این کار را تاکنون نه
کرده است اما یک موضوع دیگر را
باید یاد آوری کنم. او نام خود را
تغییر داده و در نایت برای به اسم
رایموند لاستر معرفی است من بر

ایلا بترس سوال کرد.
سدر دفتر کدام اتفاق بدی رخ
نداده است؟
- نه من به دفاتر او رجوع کرده کار
و بارش را تفتیش کردم. حسابات
همه سر میخورد دفتر کسه تا به
آخرین پول جواب می گوید و صحیح



دیک به ایلا گفت: تصور میکنم برای باعث درد سر و وحشت شما میشوید؟

ایلا با خنده اظهار داشت: «شما نفر پنجم خوا هید بود. آقای جانسن هم می آید. جانسن بیچاره از پدرم بسیار می هراسد. تصور می کنم وحشت آنها متقابل است. درین روابط روش پدرم بسیار به مایتلند شباهت دارد. او هم تحمل اشخاص بیگانه را ندارد معینا من شما را برای صرف شام به روز یک شنبه دعوت میکنم.»

شام در حالیکه دیک میخواست برای رفتن به تیا تر لباسش را عوض کند الگ بدیدنش آمد. دیک از سوء ظن ایلا نسبت به مایتلند باو شرح داد دیک تعجب کرد که دید الگ به تیوری هیجان آور او به سردی گوش داد.

الگ گفت: امکان دارد و هم بعید نیست که اصلا در دار و دسته بچه ها شامل نباشد. مایتلند پیر در جوانی خود ملاح کشتی بود و شاید این یگانه شرح حال زندگی اوست که با حقیقت وفق میدهد.

۱۲ سال پیش نیمی از دریچه سعادت برویش گشوده شد و آن زمانی بود که محل تعمیر لارده میستر بقیه در صفحه ۵۸

یک بقیه را دیدم.»

دیک سوال کرد: «ماد موازل بنت! شما مطمئن هستید که آنچه را می گوید و هم و خیال نیست؟ من می ترسم. نگنیدن قام بقیه مرا عصبی میسازد.»

ایلا تاکید نمود: «اما من در چند قدمی او ایستاده بودم.»

«درین باره با جانسن حرف زدید؟»

ایلا سرش را بعلا مت نفی تکان داد.

«حالا بیادم آمد که رای هم گفته بود برای دیک غیر قابل باور کردن بود که قبول کنند آدمی به حیثیت و بزرگی مایتلند و رئیس یک هیئات مالی باره زنان و قطاع الطریقان سر جاده همدست باشد. دیک برای آنکه موضوع را تغییر داده باشد پرسید: برادر شما چه وقت به هورسهام برمی گردد؟

ایلا منت جواب داد: روز یکشنبه می آید. به پدرم قول داده که روز یکشنبه نان را با ما صرف کند.

«امکان دارد که در همان روز مرا هم بحیث چهارمین نفر برای صرف غذا دعوت کنید؟»

لحظه ایلا با چنان صفای قلب و احساس بیچارگی حرف دیک را قطع کرد که دیک متوجه رفتار خوشونت بار خود شد.

«من چه کار کنم؟ هر کس می خواهد بمن کمک کند شما و آقای جانسون و تصور میکنم که آقای الگ هم کمک خود را از من دریغ نخواهند کرد. اما این ناممکن است شاید به نظر شما بسیار مضحک بیاید که من درین حالت هیجان و شتابزدگی نسبت به رای تصورات احمقانه پیدا کرده ام. اما وضع زندگی رای من و پدرم را بسیار ناراحت ساخته و اگر تصورات نا درستی هم نسبت به او در ذهن ها خطور کند بیجا نمی باشد.» ایلا مثل آنکه مطلبی به ذهنش خطور کرده باشد دفعتا سوال کرد: «ماد موازل او لا بسانو به نظر شما موجود مطلوبی است؟ یعنی منظورم اینست که لولا بسانو کسی است که رای با او اجازه آشنایی داشته باشد؟»

دیک کار دون پس از یک وقفه کوتاه اظهار داشت:

«لولا موجود جذابی است.»

ایلا متوجه گریز دیک از موضوع شد و از ادامه صحبت در اطراف روابط لولا برای منصرف گردید.

و در باره ملاقات خود با ارسا - مایتلند حرف زد. دیک بدون کدام هیجانی به حرفهایش گوش فرا داد.

دیک اظهار داشت: او به الماس نتراشیده میماند. الگ را جمع با و یک مقدار معلومات دارد اما نمی خواهد معلومات خود را در اختیار من بگذارد و مشت او را باز کند. الگ خوش دارد که آمران خود را در جریان کامل یک رمز قرار ندهد و او این کار را با چنان احتیاط انجام میدهد مثل آنکه در تلاشی به دام انداختن جنایتکاری باشد.

ایلا پرسید: چرا مایتلند در دفتر دستکش می پوشد؟

که در کنارش حرکت میکرد جوان قشنگ و لطیف بود.

آنها به دیک و ایلا نزدیک شدند رای بدون آنکه متوجه شما باشند کنندگان خود بشود، و بدون توجه به ایلا که از تعجب چشمهایش از حلقه برآمده بود، از کنار آنها گذشت و ایلا صدای قهقهه او را شنید.

ایلا پرسید: من نمی فهمم آقای گاردون شما این خانم را می شناسید؟

دیک با صدای خشکی پاسخ داد: «نامش را میدانم. او لولا بسانو نام دارد.»

«او زن شوهر دار است» چشمهای دیک کمی از حال طبیعی تنگ تر شد: الگ میگوید نه، اما تصور میکنم او در نظریات و عقایدش قدری تندروی میکند. این خانم ثروت دارد. دارای تربیه و دانش خوب است. اما اینکه این سه صفت برای یک خانم شدن کفایت می کند یا خیر چیزی نمی دانم.»

ایلا با افکار متضاد و اندیشه های تواناگون سکوت کرد.

دیک پرسید: تصور میکنم شما بخاطر برادر تان به کمک احتیاج دارید. همینطور نیست؟ او باعث درد سر و وحشت شما میشود؟

ایلا با سر اشاره کرد: درعین زمان رفتارش برای من معما شده است. من او را به تفصیل می شناسم از معاش او و از زندگی او زیرا نام مستعار اطلاع دارم. اینهمه مرا ناراحت نمی سازد زیرا جوانانی به سن و سال او بسیار میل دارند اما متاسفانه اسرار زندگی رای به سادگی دیگر جوانان نیست و من میخواهم بفهمم او از کجا میتواند مصارف این زندگی را روبراه سازد؟ دیک مبلغی را ذکر کرد که ایلا با حیرت و دهان باز از تعجب بی حرکت بر جای میخکوب ماند.

دیک گفت: بلی زندگی بر مصرفی است. الگ که تا سرحد جنون میخواهد از جزئیات هر موضوع با خبر شود و تا آخرین پول مصارف را هم در نظر میگیرد او بخوبی میتواند بگوید که یک چنین سوار کاری چه مصرفی دارد و این معلومات را بمن داده است. درین



تسخیر ناپدید

ترجمه ولی لطیفی بخش پنجم

او خواند بود که فرانسوی ها باید حقایق را با چشمهای باز ببینند که آنها به قوانین جدیدی که هتلر میخواست در اروپا برقرار سازد، سر تسلیم فرود بیاورند. او خوانده بود که زیر دریایی های آلمانی از تمام ابحار دیده بانی میکنند. که نیرو های جنگی آلمان تمام پلانهای راکت انگلستان را به زانو در بیاورد تا جزییات آن بررسی و سنجش کرده است که امریکایی ها آمادگی و قوای کافی ندارند تا انگلستان را کمک کنند. او خوانده بود که فرانسه باید از این وضع استفاده کرده و با همکاری پیشوای آلمانی هنگام دوباره سازی اروپا موقعیت پر افتخار خود را حفظ کند اینها را آلمانی ها نوشته بودند بلکه تمام نوشته خود فرانسه و یها بود. پیریه بعد از مطالعه اینکه پلوتوراسس ها (ثروت مندان متنفذ) و یهود یها نابود خواهند شد و طبقه عامه فرانسه بلاخره تمام چیزهای را که حقوقا به آنها تعلق دارد، خواهند گرفت، سر خود را تصدیق کنان جنبانده بود.

مردمان عاقل در ست میگویند که فرانسه مملکت زراعتی است و نقطه اتکاء آن دهقانان رنج بر هستند در تمام اینها يك طرز تفکر صحیح موجود است.

ده روز از رسیدن خبر را جمع به مرگ پیر گاون گذشته بود. یکی از شب ها در حالیکه مادر م پیریه قبلا باشو هرش درین زمینه موافقت کرده بود، انیت را مخاطب ساخت.

من همین روزها برای ژان نوشتم که فردا خانه ما بیاید.

از پیش بینی شما تشکر. من از اطاقم خارج نخواهم شد.

گوش کن دختر عزیزم. واقعات را باید به چشم باز با زرسی کنی.

پیر مرد. ژان ترا دوست دارد و حاضر است باتو عروسی کند.

او جوان زیبایی است. هر دختر به داشتن چنین شوهری افتخار میکند. ما چگو نه بدون کمک او از عهده فارم برآمده میتوانیم؟ و وعده داد که از پول شخصی خود

آلات زراعتی و تراکتور بخرد. چیزی که شده شد و تو حالی سعی کن آنرا فرا موش کنی.

مادر، بیفایده کلمات را به مصرف میرسانی. من در گذشته هم نان خود را پیدا میکردم و در آینده نیز خواهم کرد. من از او متنفرم. برای من خود خواهی او مشمئزکننده است من حاضرم او را به قتل برسانم ولی مرگ او مرا متسلی نمیسازد.

میخواهم برای او سبب چنان رنج جاودانه ای شوم تا با اندوهی که مرا دران نشاند است برابر بشد.

تصور میکنم آنگاه بتوانم راحت بمیرم هر گاه برای زخم زدن او وسیله پیدا کنم که چنان درد آور باشد، همچنان که او به من زد.

آه دختر بیچاره من، توهزبان میگوئی.

پیریه دخترش را مخاطب ساخته گفت:

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم.

باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تنها ما

گندیده، یهودی ها و پلو توکراس ها، مملکت را به تباهی کشاند!

روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

و تو تصور میکنی من حتی يك کلمه این روزنامه ها را قبول میکنم؟

تو میدانی چرا هانس این روزنامه ها را برایت میآورد؟ برای اینکه این روزنامه های خائنین اند و به مزدوری آلمانیها درآمده اند و آنها نیکی

برای روزنامه ها مینویسند، خائنین اند، بلی خائنین اند، بلی خائنین خدای من کاش تاروژی زنده باشم که مردم آنها را به پارچه ها پاره کنند!

تمام اون ها خریده شده اند. با پول آلمان خریده شده اند. پست ها!

حوصله مادرم پیریه سررفت.

تو چرا بالای هانس اینقدر حمله میکنی؟ البته او ترا بسز و ر تصاحب کرد.

اما و مست بود و هیچ چیز را تفریق نمی کرد. و توالین و آخرین کسی نیستی که با او چنین معامله شده آخر او پدرت را با مشت زد که خون از دهنش فوران کرد.

اما پدرت آیا دشمنی را بخاطر دارد!

پدرانیت اضافه کرد

يك داستان ناخوش آیند است. ولی من تر جیح میدهم آنرا فرا موش کنم.

انیت قهقهه زهر آلود زد.

تو باید راهب باشی.

مادر آزرده خاطر سوال کرد.

بدی اش در کجاست! هانس بسیار سعی کرد تا گناه های خود را بپرد.

پدرت از کجا تنباکو پیدا می کرد اگر ژان برایش نمی آورد و ماتنها در اثر لطف و کمک ژان کمتر

گر سنگی کشیدیم.

اگر شما حتی يك قطره غرور و مناعت طبع میداشتید. اگر يك

زره ارزش خود را حفظ می کردید تمام بخشش های او را برویش

میزدید.

تو آخر هم از بعضی آنها استفاده کردی. میگوئی نه.

نی هیچگاه!

این درست نیست و تو خودت خوب می فهمی. بلی از خوردن پنیر و

مسکه و سار دین که او آورده بود انکار کردی مگر از گوشتی که ژان آورد و من شور با تهیه کردم

خوردی.

انیت نفس عمیق کشیده و به چشمهای خود دست کشید.

میفهم من نمی خواستم که دست بزنم. ولی من طوری گرسنه بودم که نتوانستم مقاومت کنم.

بلی من می فهمیدم که شور با از گوشت که او آورده تهیه شده

اما باز هم خوردم. من تصمیم داشتم که انکار کنم. ولی بسیار گرسنه بودم! اینها رانه من. بلکه حیوان

گرسنه که در وجود من بود خورد.

اینطور، یا آنطور، اما شور بارا خوردی.

بلی با شرم و مایوسی. در اول آنها باتانک ها و طیاره ها مقاومت مارا شکست ندادند و حالا که ما بی دفاع هستیم. جان ما را با گرسنگی عذاب میکنند.

بقیه در صفحه ۵۸

او خواند بود که فرانسوی ها باید حقایق را با چشمهای باز ببینند که آنها به قوانین جدیدی که هتلر میخواست در اروپا برقرار سازد، سر تسلیم فرود بیاورند. او خوانده بود که زیر دریایی های آلمانی از تمام ابحار دیده بانی میکنند. که نیرو های جنگی آلمان تمام پلانهای راکت انگلستان را به زانو در بیاورد تا جزییات آن بررسی و سنجش کرده است که امریکایی ها آمادگی و قوای کافی ندارند تا انگلستان را کمک کنند. او خوانده بود که فرانسه باید از این وضع استفاده کرده و با همکاری پیشوای آلمانی هنگام دوباره سازی اروپا موقعیت پر افتخار خود را حفظ کند اینها را آلمانی ها نوشته بودند بلکه تمام نوشته خود فرانسه و یها بود. پیریه بعد از مطالعه اینکه پلوتوراسس ها (ثروت مندان متنفذ) و یهود یها نابود خواهند شد و طبقه عامه فرانسه بلاخره تمام چیزهای را که حقوقا به آنها تعلق دارد، خواهند گرفت، سر خود را تصدیق کنان جنبانده بود.

مردمان عاقل در ست میگویند که فرانسه مملکت زراعتی است و نقطه اتکاء آن دهقانان رنج بر هستند در تمام اینها يك طرز تفکر صحیح موجود است.

ده روز از رسیدن خبر را جمع به مرگ پیر گاون گذشته بود. یکی از شب ها در حالیکه مادر م پیریه قبلا باشو هرش درین زمینه موافقت کرده بود، انیت را مخاطب ساخت.

من همین روزها برای ژان نوشتم که فردا خانه ما بیاید.

از پیش بینی شما تشکر. من از اطاقم خارج نخواهم شد.

گوش کن دختر عزیزم. واقعات را باید به چشم باز با زرسی کنی.

پیر مرد. ژان ترا دوست دارد و حاضر است باتو عروسی کند.

او جوان زیبایی است. هر دختر به داشتن چنین شوهری افتخار میکند. ما چگو نه بدون کمک او از عهده فارم برآمده میتوانیم؟ و وعده داد که از پول شخصی خود

آلات زراعتی و تراکتور بخرد. چیزی که شده شد و تو حالی سعی کن آنرا فرا موش کنی.

مادر، بیفایده کلمات را به مصرف میرسانی. من در گذشته هم نان خود را پیدا میکردم و در آینده نیز خواهم کرد. من از او متنفرم. برای من خود خواهی او مشمئزکننده است من حاضرم او را به قتل برسانم ولی مرگ او مرا متسلی نمیسازد.

میخواهم برای او سبب چنان رنج جاودانه ای شوم تا با اندوهی که مرا دران نشاند است برابر بشد.

تصور میکنم آنگاه بتوانم راحت بمیرم هر گاه برای زخم زدن او وسیله پیدا کنم که چنان درد آور باشد، همچنان که او به من زد.

آه دختر بیچاره من، توهزبان میگوئی.

پیریه دخترش را مخاطب ساخته گفت:

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم.

باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تنها ما

گندیده، یهودی ها و پلو توکراس ها، مملکت را به تباهی کشاند!

روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

و تو تصور میکنی من حتی يك کلمه این روزنامه ها را قبول میکنم؟

تو میدانی چرا هانس این روزنامه ها را برایت میآورد؟ برای اینکه این روزنامه های خائنین اند و به مزدوری آلمانیها درآمده اند و آنها نیکی

برای روزنامه ها مینویسند، خائنین اند، بلی خائنین اند، بلی خائنین خدای من کاش تاروژی زنده باشم که مردم آنها را به پارچه ها پاره کنند!

تمام اون ها خریده شده اند. با پول آلمان خریده شده اند. پست ها!

حوصله مادرم پیریه سررفت.

تو آخر هم از بعضی آنها استفاده کردی. میگوئی نه.

نی هیچگاه!

این درست نیست و تو خودت خوب می فهمی. بلی از خوردن پنیر و

مسکه و سار دین که او آورده بود انکار کردی مگر از گوشتی که ژان آورد و من شور با تهیه کردم

خوردی.

انیت نفس عمیق کشیده و به چشمهای خود دست کشید.

میفهم من نمی خواستم که دست بزنم. ولی من طوری گرسنه بودم که نتوانستم مقاومت کنم.

بلی من می فهمیدم که شور با از گوشت که او آورده تهیه شده

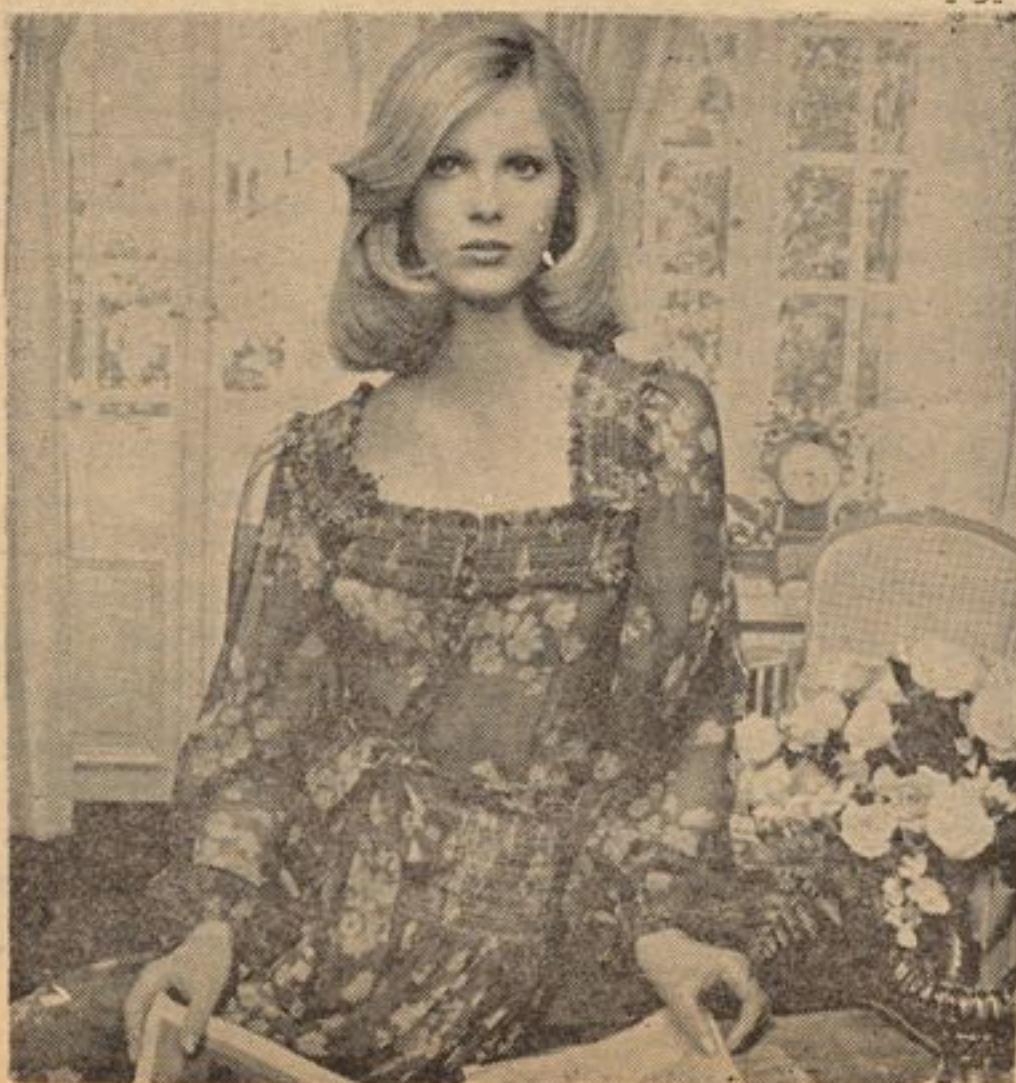
اما باز هم خوردم. من تصمیم داشتم که انکار کنم. ولی بسیار گرسنه بودم! اینها رانه من. بلکه حیوان

گرسنه که در وجود من بود خورد.

اینطور، یا آنطور، اما شور بارا خوردی.

بلی با شرم و مایوسی. در اول آنها باتانک ها و طیاره ها مقاومت مارا شکست ندادند و حالا که ما بی دفاع هستیم. جان ما را با گرسنگی عذاب میکنند.

بقیه در صفحه ۵۸



هنرمندان خارمساز

درام وحدت ملی:

عنقریب جوانان پوهنتون کابل درامی را بنام وحدت ملی به صحنه میگذارند. این دردم نواشته پوهاند پژواک است و بناغلی لطیفی آنرا دایر کت میکند. درین درام یکعده از محصلین «گروه سحر» وعده دیگری از محصلین پوهنتون سهم خواهند داشت.

آرت گالری

رویا که از جوانان هنرمند کشور است و در خطاطی و نقاشی مهارت کامل دارد، در نظر گرفته است در شهر شهر نو یک آرت گالری تاسیس نماید. ما معلومات مفصل تری پیرامون گالری او در آینده تقدیم خواهیم کرد.

چهارمین پیت شو

گروه هنری ستاره سحر که متشکل از یکعده محصلین صنف سوم زور نالیزم می باشد و برهبری دکتور حفیظ الله سحر تشکیل شده است در نظر دارند چهارمین نمایش پیت شو را که ممکن است چندین روز بطول انجامد دایر نمایند. این نمایشات در ادیتور یسم پوهنتون کابل دایر شده پولی که از فروش تکت های آن بدست می آید صرف امور خیریه و کمکهای به مستحقان خواهد شد.

این گروه هنری که از تاریخ ۱۸ اسد امسال فعالیت خستگی ناپذیر خود را آغاز نموده اند، در نظر دارند به این تلاش ادامه دهند و اساس بقیه در صفحه ۶۲



دو مینگو با خواننده او برای استرا لیجان زودر لند در نمایشنامه عروس لاهر مور

خوشی دارد بحیث هنر پیشه مهمان فعالیت کند، زیرا علاوه از بدست آوردن پول فراوان میتواند با هوا خواهان خود از نزدیک آشنا شود. هر بار و قتی که روی سن ظاهر میشود هزارها نفر با هیجان عجیبی برایش ابراز احساسات می کنند و کف میزنند.

بریکید نلسون آواز خوان سويدنی در باره او گفته است.

چه روز خوبی بوده که دو مینگو را در آن روز خداوند خلق کرده است، او بهترین آواز و استعداد هنری را دارا است، استعداد آموزش هنری در وجود او بوفرت دیده میشود.

دو مینگو از پدر و مادر هسپانوی بدنیا آمده که پدر و مادرش هر دو آواز خوان و هنرمند بودند.

خود دو مینگو تحصیلات خود را در کسر واتور معروف مکسیکوستی بیایان رسانیده است.

با لاترین دستمزدهای یک آواز خوان

میخوانم طنین صدایم بهتر میشود. بدون شك این خواننده محبوب با صدای پر طنین خود هیجانی در دل هزارها شنونده ایجاد می نماید از همین سبب به اثر قرار دادی که با انسا مبل او برای متروپولیتان نیویورک عقد کرده است برای هر شب آواز خواندن چهار هزار دلار دریافت میدارد. هر گاه بحیث خواننده مهمان در مونسین وین، روم، مایلند، لندن و هامبورگ ظاهر شود، برای هر شب شش هزار دلار دریافت میکند. او بیشتر

پلاسیدو دو مینگو آواز خوان او پرا و مثل تیاتر هسپانوی که در مکسیکوستی تحصیلاتش را بیایان رسانیده اخیراً ثروت خود را به چندین ملیون دلار بالا برده است. زمانیکه روی سیتیج یک رستوران لوکس در نیویورک خوانندگی او برای امریکایی بنام ماریا پالاس به میزان نزدیک شده گفت:

— تو بسیار زیبا میخوانی اما متأسفانه زیاد میخوانی دو مینگو فی البداهه جواب داد: — مادام، من هر قدر بیشتر

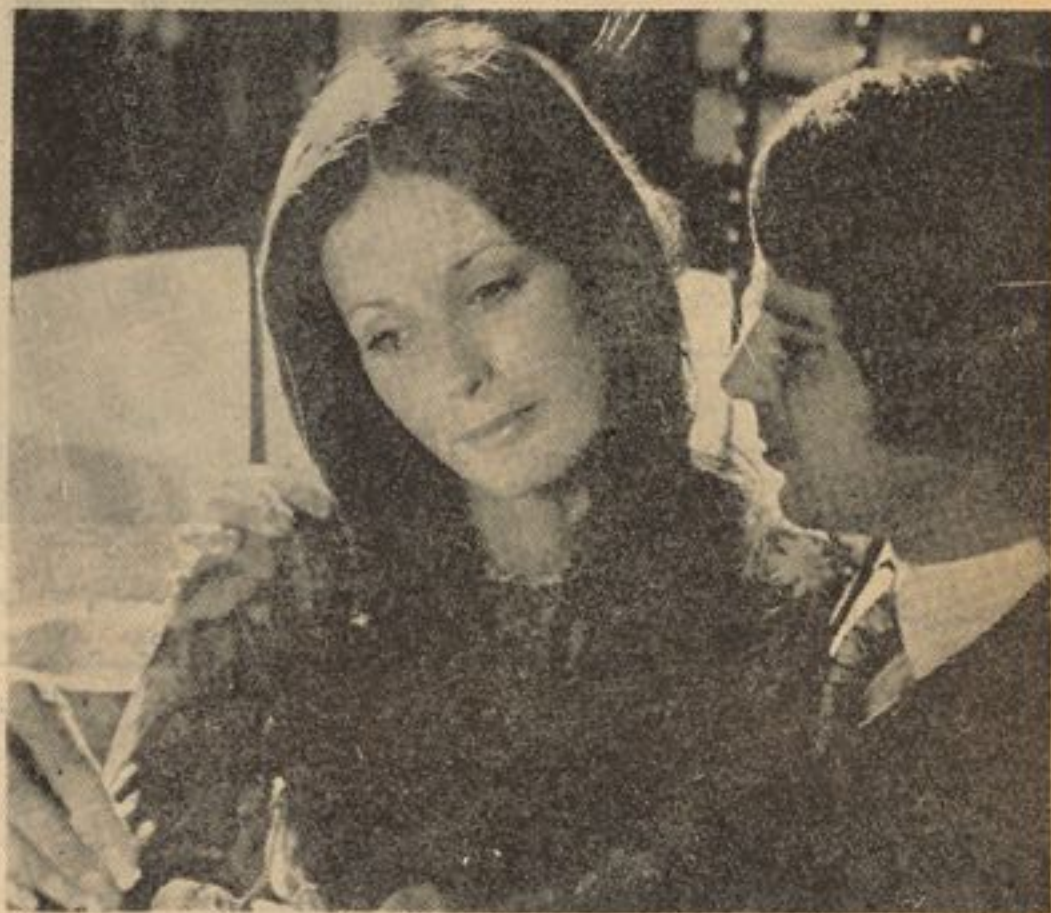


درین عکس دو مینگو با یک خواننده اوپرائی کانادا بنام هو گیته تورانگوی در نمایشنامه کار من دیده میشود



گروه هنری ستاره سحر در یکی از نمایشات قبلی خود

حادثه در نیمه شب



و بعد به پیش رفت. بپر قسمتی که متعلق به خانواده های مختلف بود لی رسید توضیحات کافی برای لی میداد و اصلاً متوجه گرما و خاموشی لی نگردیده بود.

اما لی رانشویش برداشته بود. عدد بزرگ او استراحتش را نادیده گرفته بود. اگر چه آنتی پراز انرژی و قدرت معلوم می گردید اما لی متوجه عواقب وخیم که در تحت این بی مبالائی آنتی نهفته بود نگردید. گرما غیر تحمل واد متوجه گردیده بود که به چه مشکلی آنتی آنرا تحمل می کرد.

آنتی در حالیکه راهش را سوی محل دیگری بازمی کرد گفت:

— حالا اگر سوی قسمت راست بجر خیم محلی را که به خانواده لاریس تعلق دارد عبور خواهیم کرد. البته که پنی تاحال در آن جا نیست. اما فکر می کنم که بتوانیم در آنجا توقف نمایم.

آنتی ادامه داد:

— همین طور که می رویم برای آلبرت پیرم دعا می فرستد خواهیم کرد.

لی باخود فکر کرد:

— من نمی توانم آنرا تحمل کنم. نمی توانم یک قبر دیگر را ببینم.

همین که آنها به قبرستان خانواده لاریس رسیدند از عقب آنها آواز موتری برخاست. فریاد فشرده شدن برگها و بعد بسته شدن دروازه و بعد انعکاس آواز پاهای یگو ش رسید. بدون دلیل ترس بر لی مستو لسی گشت. اما بعد شبح درخت سرو را دور زده و به آنها نزدیک شد.

آنتی گفت:

— چطور هستید برید فورد جای خوشی است که شما را ملاقات می کنیم. چقدر خوب شد آمدید ما تصمیم داشتیم که بدقت از قبرستان خانواده شما دیدن کرده و خاطرات پدر گلان تا نرا تجدید نما لیم.

برید فورد نفس سوخته و رنگ پریده معلوم گردید و این رنگ پریدگی اش زیادتر معلوم می گردید و این رنگ پریدگی اش زیادتر رنگ خاکستری داشت.

برید فورد گفت:

— شما باید این جانمی آمدید آنتی. شما این موضوع را می فهمید شما از قولی که به دکتر سند بیخ داده اید آگاه هستید.

آنتی گفت:

— آه، زیاده می گوئید دکتر سند بیخ خیلی پیر شده است او قدرت مرا از عینک خودش می بیند.

اما برید فورد که حالا لبخندی در کنار لبش شگوفه کرده بود جزا بیتش افزوده بود آنتی را جلو انداخته و سوی دروازه موتی که ویلسون باز نگه داشته شده بود راند.

برید فورد گفت:

— همه ما را شانجوف انداخته اید آنتی به نظر من بجایست که همه را برایشان سازید ویلسون بمن تیلون کرد که شما می خواهید بیرون بروید و من تا اندازه امکان هر چه زودتر خود را به این جا رساندم.

آنتی در حالیکه در چوکی موتی خود را جا بجا می کرد گفت:

— چرا برید فورد عزیزم شما کارا ملا نفس سوخته هستید. متاسفم اگر کسی رابه درد سر می اندازم

آنتی برای چند دقیقه دیگر در زیر آن هوای گرم و خفگی آور متوجه سنگ لوح قبر گردید

لی گفت:

— خوب بدین ترتیب روز آینده او لیسن چیزی را که آرزو خواهید کرد شما هستید.

آنتی سوی زینه های طبقه فوقانی رفت. لی، برید فورد را دید که او را تا نزدیک دروازه همراهی کرده و از نظر ناپدید گردید لی سوی کتابخانه رفته و در حالیکه در چوکی چو می آرام دستریج فرورفته بود مجله را برداشت و شروع به مطالعه کرد. بعد از گذشت چند نایه مجله از دستش لغزیده و خواب عمیقی او را در ربود.

هنگامی که چشمش گشود آنتی را دید که کنار دروازه ایستاده بود و لباس پوشیده که گویا می خواهد جای برود.

آنتی گفت:

— من نتوانستم که واقعاً بخوابم بسیار وقت است که به قبرستان نرفته و دعا نکرده ام حالا به ویلسون گفته ام که بیاید و ما را به آگود ببرد.

لی در حالیکه بر می خاست گفت:

— اما آنتی عدایات دکتر چطور می شود؟ آنتی گفت:

— من در این باره بعداً دکتر سند بیخ صحبت می کنم. حالا وقتی است که باید برای رفتن آماده شویم.

موتی رولس رویس در زیر سقف زیا و مینا تور کاری شده قصر در حالیکه ویلسون در کنار آن ایستاده بود. انتظار آنها می کشید چپره ویلسون فشرده تراژمعمول، اول دروازه را برای آنتی و بعد برای لی باز نمود.

روز آهسته آهسته گرم و مرطوب میشد و توقع طوفان می رفت آسمان ابری بود. اما هوا هنوز هم پاک و معطر معلوم میگردید و این باعث شده بود که رطوبت تابستان به گرمای قریه که در کنار دریای هد سن قرار داشت و به فضای آن محل یکنوع درخشندگی جا لب توجه بدهد.

قبرستان آگود در جریان دره آرامی بوجود آمده بود. راههای پر پیچ و خم که قابل عبور و از بین جنگل ها و ستون های مرمری و هواکش های گلاشت، در گوشه و کنار زنان داغ دیده می گردیدند به مشاهده می رسید.

هنگامی که آنها از دروازه قبرستان گذشتند و از پارکینگ مرکزی چندین بار دور گردیدند آنتی به ویلسون دستور داد که موتی را در همان جا متوقف سازد. آنها از موتی پائین آمدند و قدم به محیطی گذاشتند که گرما داشت و خاموشی.

آنتی در حالیکه از دروازه ورودی میگذشت متوجه قسمتی از قبرستان که متعلق به یک خانواده بود گردید و در حالیکه میخواست از ریختن اشکش جلو گیری کند گفت:

— این سالی او بنسون است. چه زن خوبی بود. او را در اولین دعوتی که ترتیب داد بودم با لباس مخملی بلند بالائی دیدم. چقدر مقبول و زیبا بود. در آن شب هیچ کس بمن توجه نداشت. اما من این قصور را نادیده گرفتم زیرا مشکل بود که چیزی را از او مخفی کرد و در مقابل او جدی گرفت.

آنتی برای چند دقیقه دیگر در زیر آن هوای گرم و خفگی آور متوجه سنگ لوح قبر گردید

لی گفت:

— دستش را دو باره گرفت تا او را در گذشتن از چمن همراهی نماید.

هنگامی که نا نا جا شد صرف شد، آنتی از چوکی اش بلند شد و رفت به طبقه فوقانی تا ساعتی بخوابد و گفت:

— دکتر سند بیخ میگوید که باید استراحت کنم. بسیار خسته شده ام. از اینکه شما دونفر داترک می گویم متاسف هستم اما جای خیلی خوشوقتی است که شما دو نفر را یکجا در این جا می بینم.

لی آهی کشید و گفت:

— من ایمان دارم که نخواهم توانست از جایم حرکت کنم زیرا عادت ندا ردم که از طرف جاش این قدر زیاد نان بخورم.

آنتی گفت:

— عزیزم ما باید از برید فورد پذیرایی می کردیم. باید به او کمک کنیم که قدرت از دست رفته اش دو باره عاده گردد.

لی گفت:

— ایشان بکلی به نظر من صحت مند معلوم میشوند.

لی این را گفته و لبخندی از روی میز سوی برید فورد پاشید.

— من بکلی خوب هستم. این شایعه ها مربوط می شود به گران که مرا مجبور کرده تا این جا آمده و تابستان را با اوسمیری نمایم و این چیزی است که من بخوامش خود آنرا انجام نداده ام.

در این لحظه او طوری معلوم می گردید که احساس نا آرامی کرده و می خواهد موضوع مورد بحث تغییر نماید.

آنتی گفت:

— تظاهر کردن هیچ سودی ندارد. من قبلاً همه چیز را برای من قهوه کرده ام و حالا از شما می خواهم که متوجه خود باشید. غذای خوب، هوا تازه و تمرین چیز های است که برای تجدید قوا و انرژی از دست رفته مفید بوده و برای بهبودی مؤثر است. شما باید حین ظهر تنیس بازی کنید.

برید فورد گفت:

— من می ترسم که اگر این کار را نتوانم انجام بدهم آنتی. من بعضی کارهای دارم که

لی گفت:

— اما شما یک پسر بچه خیلی فرا موش کار و نامعقول بودید. خیلی ورسیده ساز بودید. عجل بودید و همیشه پسر های از جرم نرم می پوشیدید.

برید فورد سرش را به عقب متمایل کرده و خندید:

— من توقع داشتم که شما آنرا بخاطر نخواهید داشت و یا حد اقل بو تهی جرمی نرم را.

لی پرسید:

— اما چه واقع شد؟ شما چطور تغییر شخصیت دادید؟

برید فورد گفت:

— من یک پسر بچه ضایع شده بودم و نانی مرا ضایع کرد. مادرم مرا ضایع کرد و گران مرا ضایع کرد.

لی در حالیکه سرور معلوم میگردید گفت:

— و بعد چه واقع شد؟ برید فورد گفت:

— خوب سالیای بکتاب فرا رسید. بعد رخصتی های تابستانی بوقوع پیوست. بعد پوهنتون فرا رسید و بعد آن، او، لی، می شا می توانید علایم و نشانه های بیپو ده را در آنجا پیدا کنید و مخصوصاً اگر شما یکی از بچه های ضایع شده و دور الکنده شده نیم کره غربی باشید.

لی شروع به خندیدن نمود:

— آیا شما فکر میکنید که من می توانم روی انتقال بحث یک پدیده فایمی حساسی نمایم؟

برید فورد سوی او نظر انداخته و خندید:

— حدس می زنم که خواهی توانست آنرا روزی برای شما ثبوت کنم.

لی گفت:

— من آنرا دوست خوا هم داشت می گویم که مغز باز و دماغ روشن داشته باشم.

برید فورد از جایش بر خاست:

— بپر صورت من از هر سنگی می میرم آیا برای صرف نان چاشت دعوت شده ام؟

لی گفت:

— البته که شده اید.

لی از جایش بر خاست و برید فورد

لی گفت:

— اما شما یک پسر بچه خیلی فرا موش کار و نامعقول بودید. خیلی ورسیده ساز بودید. عجل بودید و همیشه پسر های از جرم نرم می پوشیدید.

برید فورد سرش را به عقب متمایل کرده و خندید:

— من توقع داشتم که شما آنرا بخاطر نخواهید داشت و یا حد اقل بو تهی جرمی نرم را.

لی پرسید:

— اما چه واقع شد؟ شما چطور تغییر شخصیت دادید؟

برید فورد گفت:

— من یک پسر بچه ضایع شده بودم و نانی مرا ضایع کرد. مادرم مرا ضایع کرد و گران مرا ضایع کرد.

لی در حالیکه سرور معلوم میگردید گفت:

— و بعد چه واقع شد؟ برید فورد گفت:

— خوب سالیای بکتاب فرا رسید. بعد رخصتی های تابستانی بوقوع پیوست. بعد پوهنتون فرا رسید و بعد آن، او، لی، می شا می توانید علایم و نشانه های بیپو ده را در آنجا پیدا کنید و مخصوصاً اگر شما یکی از بچه های ضایع شده و دور الکنده شده نیم کره غربی باشید.

لی شروع به خندیدن نمود:

— آیا شما فکر میکنید که من می توانم روی انتقال بحث یک پدیده فایمی حساسی نمایم؟

برید فورد سوی او نظر انداخته و خندید:

— حدس می زنم که خواهی توانست آنرا روزی برای شما ثبوت کنم.

لی گفت:

— من آنرا دوست خوا هم داشت می گویم که مغز باز و دماغ روشن داشته باشم.

برید فورد از جایش بر خاست:

— بپر صورت من از هر سنگی می میرم آیا برای صرف نان چاشت دعوت شده ام؟

لی گفت:

— البته که شده اید.

لی از جایش بر خاست و برید فورد

ادامه داد:

فراموش کرده ام که شما نسل جو ان
امروزی بنیه قوی را که ماسالخورده عا داریم
ندارید

درواه بازگشت لی تاندازه زیاد خود را
مدیون احسان و کمک بزرگ برید فو رد
میدانست. خود را خوشحال تصور می کرد
از اینکه برید فورد به آنتی علاقه دارد و همین
طور مدیون احسان و دور اندیشی ویلسون
که برید فورد را در آن لحظه از موضوع آگاه
ساخته بود.

آنتی تاندازه زیاد ونگ پریده می نمود.
خسته گی را بخوبی میشد در چهره اش مشاهده
کرد. همینکه آنباقرسر رسیدند آنتی باخده اش
به طبقه فوقانی رفت. در این لحظه نسبت به
وقت دیگر خسته تر معلوم میگردید.

لی و برید فورد هر دو به کتابخانه رفته
و برید فورد دستور مشروب سرد داد.
در حالیکه لی گیلای مشروبش را بر میداشت
به برید فورد گفت:

شکر خدا که شما آمدید. از باعث آنتی
پریشان بودم. نان مکی، حرارت هوا و بعد
گرمی و گردش در اطراف قبرستان برای او خوب
نبود. من نمی فهمم که آنتی چطور توانست
آنها تحمل کند. من بذات خود در حال اغما هستم.
لی مشروبش را تمام کرده و گفت:

حالا بهتر است که قدری استراحت کنم.
برید فورد گیلای را از دستش گرفت و آت را
روی میز کنار خود گذاشت. بعد سوی لی نظر
انداخت لی هم او را دید بعد آندو در
آغوش همدیگر فرو رفتند.

برای چند لحظه در آغوش همدیگر بودند.
لی در آن لحظه که در آغوش برید فورد فرو
رفت گرمی را می خواهد. برید فورد او را بغوش
داشته باشد. انسان نمی توانست بفهمد که
می فشرد لی به او اجازه داده بود که در آغوشش
در این لحظه نمیشد استدلال کرد که کدام یک
داشت چه احساس میکرد. آیا صرف از روی
تلفن در آغوشش فرو رفته بود؟ آیا جوزف را
فراموش کرده بود؟ آیا برید فورد را می توانست
دوست داشته باشد؟

لی خود را از آغوش او بیرون کشیده و گفت:
من خسته هستم و هوای گرم است. من
نمیدانم که چه احساس در مقابل پیش آمد ما
دارم. اما با آنهم خیلی خوشحالم از اینکه
سرموقع رسیدید و خالاکر میکنم بهتر است
که به طبقه فوقانی بروم.

برید فورد او را دنبال کرد. در آخرین پله زینه

سالون بزرگ دست لی را گرفت و قدری فشار
داد. لی هم عین عمل را تکرار نمود.

وقتی که لی بغواب رفت طوفان بیابان
رسیده بود. طوفانی بود بسیار شدید شاید
تجربه بود برای خواب های آینده او. اما وقتی
که از خواب بیدار شد باران یکنواخت بیک
روشنی خیره کننده تبدیل گردیده بود. او
تصمیم گرفت به یگانه چیزی که در آن لحظه
به آن ضرورت داشت و می توانست توسط
آن مغزش را از تارهای عنکبوت نمای آینده پاک
نماید توسل جوید و آن عبارت بود از چند
دقیقه گردش در فضای آزاد.

به طبقه پائین آمد. و از آلهاری لباس سالون
بارانی پلاستیکی اش را برداشت. آنرا بپوشید
و سوی دروازه مقابل برآه افتید.

مستقیما سوی تراسی که دارای لوله بانهای
محکم بود و تانزدیکی های پرتگاه ادامه داشت
پیش رفت. خیلی دور در پائین پایش دریا
مانند سنگ لوح آبی معلوم گردید. باران
بند آمده بود. همین طوریکه او در آنجا ایستاده
بود آفتاب که در حال غروب بود از عقب ابرها
سر کشید.

لی برای چند لحظه در آنجا توقف کرد تا از
طبیعت لذت ببرد. بعد سوی سرك موتو رو
عقب او کرده و قسمت شرقی قصر را به قصد
چمن های سرسبز پشت سر گذاشت.
ناگهان از حرکت بازماند و خود را در پناه
تنه بزرگ درخت بلوط پنهان نمود. در آنجا در

قسمت پائین دیوار های تعمیر حرکت مشکوکی
بچشمش خورد. دروازه که بندرت مورد استفاده
قرار میگرفت و زمینه های خارجی را که سوی
سرا شیبی زیر زمین های قصر ادامه داشت
بها هم وصل میکرد آهسته آهسته باز شد و شیب
در حالیکه خریطه را با خود حمل میکرد در آنجا
ظاهر شد. این شیب ویلون بود و خریطه را
بدقت روی سبزه ها در کنارش گذاشت و بعد
دروازه را به آهستگی بسته نمود بعد خریطه
را برداشته و به عجله سوی گراج بحرکت
درآمد. لی زیارتی خود را در پناه تنه
بزرگ درخت بلوط پنهان کرد.

در این لحظه او حرکت دیگری را در بین برگ
های بزرگ و ترمیم نمای تالک های که تا قسمت
های بالائی برج ادامه داشت مشاهده نمود.
یک کسی در آنجا وجود داشت و میگوشتید که
خود را به کمک برگ های بزرگ تالک از انتظار
مغفی دارد. او هم ویلسون را زیر نظر داشت.
بعد قلمی پیش گذاشت. این قلم گذاشتش
خیلی محتاط بود. اومی خواست ویلسون را در
بین چمن ها تعقیب کند. این شخص جوژف
بود.

از وقتی که اولین اجازه نامه در ایوری خود
را بدست آورده بود موتو را برای گذشتادن
تابستان در ایوری گرایه نموده بود. این موتو
یگانه وسیله بود که به او آزادی عام و تامی
میداد. او میتوانست که بدخواه خود قصر را
هروقتی که بخواهد ترک نماید. و خود را از
شرقی بوند رهانیده و مجبور نباشد که محنت
ویلسون که او را توسط موتو ترولس رویس به
گردش ببرد بخود بقبولاند و یا بعضی روز ها
قبل از رفتنش بدنیال ویلسون نظر بفرستد
و کاغذی بنویسد که مثلامی خواهد فلان جا برود
و ویلسون مجبور است که او را همراهی نماید.
در این سال برید فورد به او کمک کرده بود
تا موتو خوبی را بگرایه گرفته و خارج از قصر
ویوری جاهای دیدنی آن منطقه تقریباً دور
افتاده و تماشایی را از نظر بگذراند. آنتی تقریباً

تاندازه کمی از کسالتش که نسبت سفر
کوتاهش به قبرستان مرگزی عاید حالش
گردیده بود صحت یافته و میتوانست سرپایش
بایستد. اما اکثر سندیباخ دستور اکید صادر
کرده بود که او نمیتواند و یا نباید کسی را در
جریان این روز ها ملاقات نماید و باید بطور
متواتر و دور از تشریفات و سرزدن های دیگران
دریسترش آرام بخوابد و استراحت نماید.
دیونپورت که وظیفه انتظام امور مالی و اداری
قصر ویوری را بعهده داشت هنوز هم اصرار
میکرد که کار مهم داشته و تنها و تنها میخواهد
که برای پنج دقیقه پائینی صحبت نماید.

اما بدید فورد او را بکناری کشیده و در
گوشش چیز های زمزمه کرد. بعد دیونپورت
را هش را کشیده و اصرار داشت که لحظه قبل
بزعم خودش ضروری بود صرف نظر کرده
و بگوشه رفت.

در جریان راهی که آنها سوی قریه به پیش
میرفتند لی خاموش و ساکت بود. او یک شب
دیگر را در شنیدن آواز مرموزیکه مانند ضربه
زدن بامش بود و از طبقه پائینی اطاق خوابش
بگوش میرسید گذرانیده بود. آواز مذکور که
در گذشته مبهم و متنگ مینمود در آنشب واضح
تر و پر نفوذ تر بود. این آواز مانند آوازی بود که
از ضربه زدن یک ظرف بزرگ آهنی بر میخزد.
در روح و بدن لی که آنشب را با کمال بی پناهی
و بی چارگی به شنیدن آن گذرانیده بود آواز
وحشت انگیز و مرگرای بطور مداوم و یکنواخت
تولید میکرد. او تصمیم گرفته بود که از واقعه
برید فورد را مطلع سازد. اگر چه در دل و روانش
بر همه چیز و همه کس شک داشت و اگر چه میدانست
که گفتن این راز به برید فورد نمیتواند دودی
را در او سازد و بر علاوه میدانست که بازگو کردن
این واقعه بر شگاکاش افزوده و ساعات خوشی
را که مسلماً با برید فورد خواهد داشت مکرر و
مفشوش میسازد اما با زعم با خود فیصله کرد
که این راز را تا دیر نشده به برید فورد بگوید.
بدین ترتیب وقتی که برید فورد از او برای
نوشیدن کوکاکولا قبل از اینکه به دفتر گرایه
دعی موتو را برسد دعوت کرد بدون تردید
دعوتش را قبول نمود. کافه که در آن محله
قرار داشت نسبت به معمول مزدحم تر به نظر
میرسید. اما برید فورد ولی توانستند که جای
برای ساعتی نشست پیدا نمایند.

بعد از آنکه به پیشخدمت سفارش دو گیلای
کوکاکولا دادند برید فورد گفت:

حالا بمن بگو که از چه وحشت داری و یا چه
چیزی ترا اذیت میکند؟ در زیر چشمانت چین های

بدیدار گردیده و هنگامی که روی موضوعی
صحبت میکنی ناگهان حواست راه دیگری را
پیش می گیرد و چرند و پرند دیگری در حالیکه
مسلمان از خود چنین قبول کرده خواهی بود که
مانند آدم های عادی صحبت مینمایی.

لی از بالای میز نظری سوی برید فورد
انداخت. برای چند لحظه چهره او را بدقت
تماشا کرد. میخواست در آن چهره چیز های
را بیا بد چیز های را که قادر نبودید ایشان
نماید. برید فورد مردی نبود که انسان دوتگاه
اول از دیدنش بو حشت بیفتد. او مردی بود
تقریباً زیبا و جذاب. او زیبایی و جذابیت
وحشی و هراسناکی را که جوزف داشت دارا و
مالک نبود. و این مقایسه بود که لی هرگز
آرزو نداشت در مغزش بپروراند. در عوض

میخواست که میدان این مقایسه و رجحان
دادن یکی بر دیگری را تا قدر توانش تنگ و
تنگ تر ساخته و آن مقایسه بی معنی و بوج را
از داغش بزودی خارج سازد. میخواست آنرا
بهمان زودی که آمده بود و مقیم دشت های
بیکرانه مغزش بود بخارج پرتاب نماید.

جذابیت برید فورد از دیگران یکلی فرقد داشت
و آن این بود که جذبه و زیبایی را در یک پارچه
خلاصه کرده بودند و این زیبایی را میشد بهفت
یگانه ثمره و تولیدی از گذشته اش دانست.

بالاخره گفت:

من از طرف آنتی پریشان هستم. البته
این موضوع یکی از مسایلی بود که مرادیشب
تا صبح بیدار نگذاشت.

او گیلای را بدون اینکه به آن نظر اندازد
حرکت داده و در حالیکه روی میز خط های مبهمی
رسم میکرد اضافه نمود:

بعد آواز های راشنیدم. آواز های مبهم
و متنگ. آواز های که شبیه به ضربه زدن
بامش است. و این آوازه ها همیشه در جریان
شب بگوش میرسد.

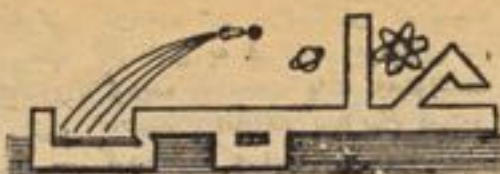
بعد سوی برید فورد نظر دوخت. توقع داشت
که او از شنیدن سخنانش دست بخته بزند.
اما چشمان برید فورد برای چند لحظه باریک
و تنگ گردید. چهره اش تا اندازه جدی و
مصمم معلوم میگردید:

آواز ها. چه نوع آوازه ها؟

لی گفت:

تاندازه مشکل است که توسط کلمات
بیان گردد. در این دوشب هنگامی که آواز
مذکور را شنیدم از بستم برخاستم تا ببینم
که آیا میتوانم آوازه های مذکور را که اسرار آمیز
و هراسناک بود، از کجای آید و از چه متشاء
میگردد و اصلاً آواز مذکور چه است کشف
نمایم. اما از این کار دست کشیده و نقشه ام
را عملی نکردم.





مطالعات زمین شناسی از فضا

درباره تحقیقات راجع به پوسته کره زمین محسوب میگردد.

پیدایش عکسهای فضایی که در آنها همه چیز میلیونها بار کوچکتر دیده میشوند، موجب احداث اصطلاح شیوه نمایش او لستر از نرالیزاسیون عوارض سطح زمین شده است. در عکسهای آن آثار ساخت پوسته کره زمین ظاهر میگردد که مهمترین عوارض عمومی در مقیاس جهانی را تشکیل میدهند.

هر قدر ارتفاع دید از سطح کره زمین بیشتر باشد بهمان اندازه بهتر قشرهای درونی کره زمین دیده میشود، از درون روپوش رسوبات پولا مثل اینست که ساخت قشرهای افقی اعماق پوسته کره زمین نمایانده میشود.

من در جریان پرواز با (سایوز-۹) چندین بار توانستم پستی بلند یهای ته رودها در نواحی ساحلی، بستر آن رودهایی که سابقا به دریاها و اقیانوسها میریختند مشاهده کنم. در طول چندین کیلومتر فاصله تا کرانه ها با وجود ارتفاع آب دریا، مصب رودهایی مانند نیل و آمازون پیداست، به علاوه دیده میشود چگونه قاره امریکای جنوبی مانند پله گان بتدریج وارد اقیانوس میگردد.

البته از طیاره هم میتوان ساخت ته آب دریارا دید، ولی امواج دریا و تلاطم سطح آن خیلی دید بانها را مشکل میسازند. اما از فضای کیهان این چیزها مانع دید نیستند.

دانشمندان معتقد اند که میتوان بوسیله دستگاههای فضایی ضمنا آلوده شدن اقیانوس و آب را کنترل کرد. این دستگاهها چون ظرف مدت کوتاهی سراسر جهان را واریس میکنند. قادرند به سرعت آلودگی را کشف نموده و اطلاعات لازم را درباره مقدار آلودگی و منابع پیدایش آن بزمین مخابره کنند.

به علاوه پاسدار کیهانی میتواند بموقع مراکز آتش سوزیها، امواج عظیم و سایر بلیات طبیعی را کشف نماید.

(بالغرض از منابع شوروی)

کوچکترین دستگاه

ساختنش محیط زیست

بشری

یکصد و پنجاه هزار نفر متخصصان علوم کیمیا، سراسر جهان از آزمایشگاه «آشما-۷۳» در فرانکفورت دیدن کردند، تا اینکه اطلاعات لازم را برای حل مسایل شان بدست آورند. آزمایشگاه مذکور مهمترین نمایشگاه بین المللی کیمیا میباشد.

از جمله دیدنیهای «آشما-۷۳» کوچکترین دستگاه سنجش آلودگیهای محیط زیست بود در حقیقت، این دستگاه یک لابراتوار سیار اتوماتیک برای کشف گازهای سمی است. و بنا باطهار کار خانه سازنده نخستین دستگاه این نوع مجیزه کامیوتی میباشد.

در نمایشگاه «آشما-۷۳» مسایل مربوط به محیط زیست در صدر فهرست قرار داشت، اما همچنین امکان بدست آوردن مواد اولیه از زباله ها و نقش مهم کیمیا در یکپارچگی در جهان، از مباحث جالب بشمار می آمد.

وینالی سواستیانف فضانورد و دکتر علوم فنی اتحاد شوروی درباره دور نماهای بررسی درباره کره زمین از مدار اعمار مصنوعی در حول کره زمین و راجع به دید بانهای خود در هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) چنین گفت.

تحقیقات در باره کره زمین از فضای کیهان یکی از مهمترین هد فهای کیهان نوردی را در آینده نزدیک تشکیل میدهد. دوره عمده برای کسب اینگونه اطلاعات وجود دارد، عکسبرداری و طیف نگاری. مردم از دیر باز با عکسبرداری آشنا شده اند. ولی هر قدر هم اطلاعات زیاد از عکسها بدست بیاید، همه این اطلاعات (مقید به یک شکل است: چگونگی توزیع گسترده عرصه روشنایی این نوع اطلاعات اکثر کافی نیست. اطلاعات بیشتری راجع به کره زمین میتوان از راه طیف نگاری، خواه بصورت نورهای مرئی و خواه بصورت نورهای فوق بنفش و زیر سرخ، کسب کرد.

هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) و ایستگاه اری سالتو، طیف نگاری در مورد نواحی مختلف سطح کره زمین در قلمرو خاک اتحاد شوروی انجام میگردد.

در عین حال ماهواره (متنور) عکسبرداری تلویزیونی از همان قشرهای ابرها بعمل می آورد.

عکسهای فضایی سطح زمین مشتمل بر اطلاعات فراوان جدیدی از لحاظ زیولوژی هستند ضمنا بررسی این عکسها یک شیوه علیحد

تولید برق از اتم

هلیوم یخ میشود و عناصر سوخته شده از قسمت تحتانی کره اتمی برداشته و خارج میگردد. از سال ۱۹۶۶ یک چنین کوره حرارت بالا طور آزمایشی در یو لیخ کار میکند و هم اکنون یک کارخانه مولد برق پرمیتهای مذکور و قدرت ۳۰۰ مگاوات در جمهوری آلتای دی آلمان در دست ساختمان میباشد. هر دو این راکتورها حرارت حاصله یا هلیوم را به دوران آبی با حرارت ۵۳۵ درجه سانتیگراد که توربینها را بگردش درمی آورند منتقل میسازند، مجاهدات تحقیقاتی تکمیلی کنونی متمرکز بر این هدف است که توربینها بلا واسطه در دوران هلیوم قرار داده شوند.

موفقیت در این زمینه موجب خواهد گردید نتیجه عالی تر و مطمئن تر باشد اقل خطرات برای محیط زندگی بدست آید در حالیکه کار خانات مولد برق اتمی فعلی حرارت اضافی را بگریان آب عادی منتقل نموده و محتویات بیولوژیک آنها از بین میبرند. کوره های جدید حرارت بالا میتوانند حرارت اضافی (۱۰۰۰ درجه سانتیگراد) را کاملاً بدون دوده و گاز به اتمسفر بفرستند و یا اینکه برای تبدیل ذغال سنگ بمواد بیضرر هیدروژن یا مثال استفاده شوند.

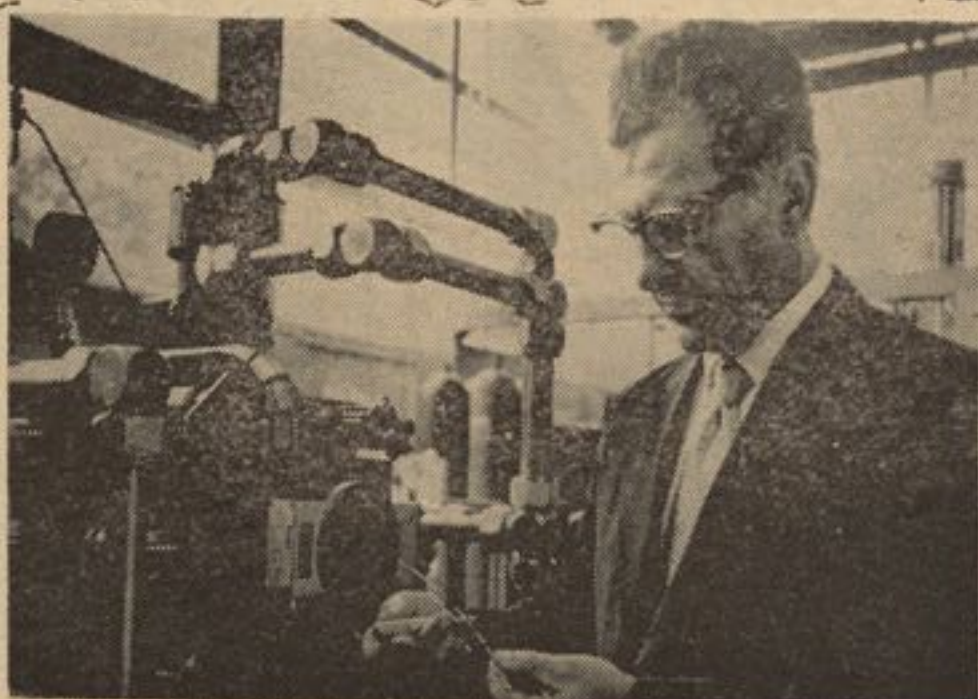
از طرف دیگر چون میتوان این کوره مطمئن و فاقد حرارت را با توربین در یک جلد سر بسته قرار داد نصب آنها در حومه مراکز مسکونی امکان پذیر خواهد گردید.

نگرانی از تهیه مواد سوختی در دهه های آتی موجب شده است که در جمهوری آلتای دی آلمان اهتمام در ساختن نوع جدید مراکز مولد برق اتمی - یعنی راکتورهای حرارت بالا با توربینهای هلیوم - با قاطعیت هر چه بیشتر به پیش رانده شود - طرح این نوع کوره های ذروی چند سال پیش بنسب پرو فیسور رودلف شولتن - رئیس کنونی مرکز تحقیقاتی اتمی یولیخ عرضه گردید، برخلاف مولد های انرژی اتمی امروزی کوره های ذروی نامبرده پیشتر مقرون بصر فسه است و ضمناً مسایل مربوط بحفظ محیط زندگی را حل خواهد کرد.

کوره های اتمی عادی شمشهای یورانیوم را در مخازنی که به آب یخ میشود نسب میسوزانند و با انرژی حرارتی بخار آب توربینها و جنراتورها را بگردش درمی آورند. پرو فیسور شولتن از این روش که مقداری انرژی را تلف مینماید و مخاطراتی نیز در بردارد صرف نظر نموده است در روش او گویهای گرافیتی به حجم یک توپ تنیس یا محتویات اورانو توریم سلفش ماده سوختنی را ایفا مینماید در روند انحطاط رادیو اکتیوی اوران نه فقط لفافه گرافیتی را گرم میکند بلکه توریم را که بمقدار وافی موجود است به اوران قابل تجزیه تبدیل مینماید. این جریان وارد در اهروی میشود که در آنجا کوره ذروی بوسیله گاز

ماشین جدید سیم سازی

پرستون - نیوچرسی - یک ماشین جدید که نوید زیادی در قسمت سیم های مروجی میدهد از طرف مرکز تحقیقات انجینیر یو سترن الکتریک کمپنی ابداع شده است. این ماشین که بنام «قالب سیار یاک برقی» سیم است فقط ۴ فیت طول داشته و از نگاه اقتصادی کم مصرف نیرو و جنسیت تولید سیم آن خویش است و بدون آواز کار میکند. این ماشین از این تولیدی برای سرویس کردن خارج و داخل شده میتواند. این آله عملیاتی با فشار دادن منظم فلز کروی آن موم و یا کدام ماده چسبنک دیگر قرار دارد توسط یگانه قالب آن تحت فشار بلند کار میدهد. ماشین های مروجی ذریعه یک سلسله قالب ها را در افزایش داده و یاکش میکند. و سترن الکتریک که بزرگترین فابریکه لوازم برقی و کابل در جهان است در خوان امسال این سیستم جدید را در معرض امتحان قرار میدهد.



آسیاب بادی با زهم

مؤد شد

یک پرو فیسور انجینیری برقی پوهنتون ماساچوستس همکاری پنج مؤسسه صنعتی را در قسمت انکشاف سیستم قوه باد دروازه ساحل جلب نموده است. پرو فیسور ویلیام هرانیمو س میگوید که طریقه انکشاف یافته وی چار چند انرژی برقی را که امروز در ایالت رنگ سیند استعمال میشود تولید مینماید.

این سیستم مشمول سه لین سستین در ساحل اتلانتیک کانکتیکات خارج نیو انگلند است. هشتاد و سه آسیاب بادی روی برج های مولد انرژی برقی به حالت ایستاده و با حرکت موجود میباشد. انرژی که از این سیستم بدست میاید در تانک های تحت آب مانند گاز ها یا دروجن برای انتقال پایب لاین ها در سواحل ذخیره می گردد. قوت وزش باد با وجود نامنظم بودن آن در جاهای مربوطه قابل پیشبینی بوده و در بالای سواحل کانکتیکات وزش آن مداوم - معتدل و قوی میباشد.

پرو فیسور هیرا نیمو س گفت یک تحلیل مقایسوی قیمت بین سستین ایالتی برق آبی و در موت و سیستم خودش هر دو را به عین سویه نشان داده و آسیاب های برقی کم مصرف تر خوا هد بود. وی متوقع است سال آینده حمایت اتحادیه ها را بمنظور کمک اقتصادی پروژه ابتدائی اش جلب نماید.

جراحی بدون کارد توسط کمپیو تر

آبهای سخت و امراض قلبی

دو عضو پو هنجی پو هنتون اندیانا دوآله اولتر اسا نیك تشخیص دهنده رابآله جرا حی اولتر اسانتیک برنده پوست امتزاج داده اند هر دو انساج قابل دیدمخرب تخت کنترول کمپیو تر که پروگرام آن برای جراحی های خاص طرح شده قرار میگیرند .

در تشخیص ها انساج توسط اشعه اولتر اسانیک به يك انرژی نسبتا پایین ترقطع میگردد. عکس دست داشته روی يك تیوب کتود قرار داده میشود انرژی های بلند به منظور برش انساج مریض که روی يك آله تعبیه شده استعمال میگردد.

برای تحقق بخشیدن این مشاهدات انجمن بین المللی حفظ الصحة متفقا با آژانس بین المللی درامور انرژی اتوم (در موضوع اینکه مقدار میکر والمینت های ضایع شده در جسم یا این میتود ساده تحقیقی مانند متود آزمایش نیترون ها) تحقیقات و مطالعات وسیعی را روید ست گرفتند اساس این مطالعات ارزیابی مقایسه ای مقدار میکر والمینت ها در وجود اشخاص مریض و مرد م صحت مند بود. این مطالعات و ارزیابی نزد مردمان نواحی مختلف کشور های جهان صورت میگیرد .

اضلاع متحده امریکا نشان داده که مقدار کروم در نزد امریکا نیان نسبت به سایر کشور های آسیایی و آفریقایی خیلی پایین است و علت آنهم اینطور توضیح میشود که چون استعمال قند مقدار کروم را در وجود پایین می آورد در بین مردمان مناطق کشور ها نیکه آبهای سخت را می نوشند نسبت به مردمی که آب های نرم را استعمال میکنند امراض قلبی و عایی کمتر بوده تلفات ازین ناحیه نیز نزد شان کمتر است در حالیکه مردمانی که آبهای نرم را می نوشند بیشتر دچار امراض قلبی و عایی بوده و مقدار تلفات درین مردم نیز از امراض قلبی و عایی بیشتر است و میتوان گفت که این موضوع ارتباط مستقیم بنوع آب داشته در آبهای سخت مقدار بیشتر میگردد المینت یافت میشود .

تمام مو لکیو ل های که از آن جسم انسان تشکیل گردیده به اساس چند نوع اتوم های پائین گزاری شده که عبارت از کربن - هایدروجن - اکسیجن - آزوت - فو سفور و - گوگرد است دیگر عناصر تابلو ی مند لیف کمیت میکر و سکو پیک آنرا معرفی نموده و ازین سبب که تمام عناصر میکر و سکو پیک را در بر گرفته است .

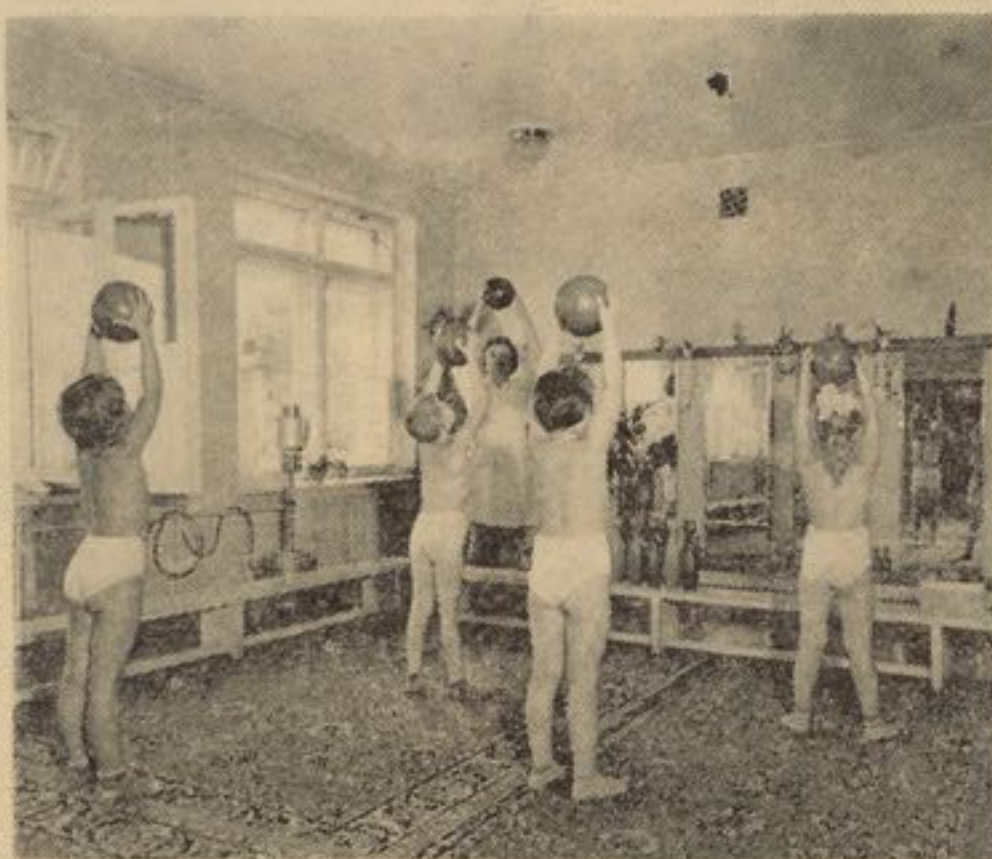
طور مثال تذکر داد میشود که در جسم شخص صحتمند دا ری هفتاد کیلو گرام وزن هفتاد میلی گرام مس - یازده میلیگرام ایود ۹ میلیون گرام اورانیوم موجود است .

این عناصر میکر و سکو پیک نقش مهمی را در فعالیتهای جسمی شخصی بازی میکنند تا بت شده که بعضی ازین عناصر از جمله کروم و منگنیز وظیفه دفاع را در فعالیتهای سیستم اوعیه قلبی انجام نموده و مس بالای آن تاثیر منفی وارد میکند .

احصاییه ها نشان میدهند که در کشور هایی که صنایع آن آنقدر پیشرفته نیست و انکشاف نیافته است امراض قلبی و عایی کمتر دیده می شود و بر عکس در کشور های پیشرفته صنعتی پنجاه فیصد حادثات مرگ از اثر امراض قلبی و عایی میباشند .

مشکل است که دلیل معین برای این حقیقت دریابیم زیرا علت آن مختلف است مناسبات بین فشار های فیزیکی و روحی اعتیاد به تنباکو وضع اجتماعی و روحی نیز نقش عمده دارد .

یکتعداد زیاد علما یکی از علل عمده امراض قلبی و عایی را تغییر در بیهوشی دانسته و مخصوصا تغییر حالت عناصر میکر و سکو پیک میدانند که به وجود شخصی مریض داخل میشوند این عناصر میکر و سکو پیک از خارج توسط غذا آب یا هوایی که تنفس میکنیم داخل وجود میگردند مثلا احصاییه های



سیورت بصورت عمو می در رشد و انکشاف جسمانی جوانان و مخصوصا اطفال نقش بزرگی داشته و مخصوصا در بعضی کشور ها انواع سیورتها و تمرینات به منظور تد اوی بوجود آمده که طبیب معالج بعد از تشخیص برش در باره نوع سیورت هدایت لازم میدهد گروه اطفال که درین عکس دیده میشود ، گروه اطفال که درین عکس دیده میشود ، این گروه با اساس هدایت اطباء معالج همه روزه به تمرینات سیورت می پردا زند ، این گروه اطفال که مربوط مکتب نمیر پنجاه شهر میگو است در کلینیک مربوطه همه روزه این تمرینات را برای اده صحت شان تحت نظر مر بیون دامه میدهند .

خود سنجی فشارخون

تایکی دوسال پیش اطباء آلمان فدرال نظر مساعدی به (نظارت مریض بر خود) نداشتند و با خود درمانی بکلی مخالف بودند . اما در این بین بسیاری از ایشا ن نظر شان را تا بد آنجا تغییر داد ه اند که دستکم بیماران فشارخون مجاز هستند وضع مزاجی شان را خود شان - کنترول کنند و در مواردی هم آهنگ بانیجه سنجش دوا و در مان لازم برای خود شان را تجویز نمایند . البته مشروط بر اینکه - طبیب قبلا همه دستور های ضروری را کتبی برای مریضی تنظیم کرده باشد .

خوشبختانه شر کتهای بیمه مریض در آلمان فدرال این ضرورت را پذیرفته اند و هزینه خرید يك دستگاه سنجش فشارخون (به بهای ۱۲۰ دو پیچه مارک) را بر عهده می گیرند .

حس خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر نیست که در شرکت عطرفروشی يك وكيل دعوی بنام «زیو» کار می‌کند، يك وز او به خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همکارهای دیره سالگردی اش است می‌رود، و تصادفاً در آنجا يك همکار سابق د یگرش را که «موریس» نام دارد و يك بچه دلپسند است نیز ملاقات می‌کند. «موریس» و «واندا» متقابلاً به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج می‌کنند. يك وز «واندا» می‌گوید که انتظار طल्ली را داد و دیگر نمی‌تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی دوس، بعد از چاشت کار می‌کند و اینك بقیه داستان:



نه، شوهرم کاری کند چطور شکیله نورمال نیست؟



این سوال و انداز را بخردی پیچاند
او! در این باره من قطعاً بر مبلبی نه‌استم من همیشه مرتب بیستم
تو دیگر کار نمی‌کنی؟



ایرین: «من شتر می‌شور اما خورش را کنترول می‌کنم»

لازم بود من می‌دانم
و پرتی در زمینه
صفت می‌کردیم...
تو می‌توانی سبزی
خوب بپزی و آب
بگیری...



ایرین: «بازت زیاده جره دوستش خیره می‌شود و در می‌آید
آنگاه و انداز مثل سابق خوش می‌بست
واندا: «چرا چیزی شده، چرا بمن نمی‌گوی؟»

همین حال می‌خواستم برای بگویم... پوری: «در یک کارگاه روحیات
نیم روز کار می‌کنند. بدین آغوش و همین تا می‌ل نیست
و در آرد ما بسیار کم است...



و انداخته بکشت راه دیر میخوای که در باره
فکری کنم و بعد ما رو پس در زمینه صحبت کنیم؟

نه من تو مستوره محترم. او در این دمای بزرگ
خبر از غفلتش کس دیگری را نمیتواند.



میری نمیتواند این گیب را بشنود. او میگوید که مثل بسیار قبول است
و باید تنها من از او مواظبت کنم.



کاملاً راست میگوئی همیشه با بیدار خوب میتوانم
اوه بای دایم که طفل خوب تربیه نموده اند
بر عباد او را ناز می دهد



ناگفته نماند که بسیار قبول است. او به پیش شناخت دارد.

بله کاملاً به او شناخت دارد.
او از طرف شب قطعاً ما را خوب
نمیگذارد.



باید حوصله داشت. بسیار وقتیکه طفل
بزرگ نشود.

باقی دارد



تو خواجه ددی که چهار خوب بزرگ
می شنود. می توانی از طرف او
استراحت کنی.

همیشه میگفتم. اما در این دو بکشت زندگی
مشقت زیادی را پیش میبرد.



زنان و دختران



آداب معاشرت

چگونه سخن بزنیم

گفتگو بادوستان، خوشایان و نزدیکان یکی از تفریحات خوبی می باشد که هر انسان متمدن پای بند به اصول اجتماعی آن است. تماس ها به وسیله سخن بوجود می آید و تجربه نیز همراه دارد.

بعضی خانم ها خیال میکنند که تنها جرأت صحبت کردن کافی است در حالیکه از هنر زیبایی کلام کاملاً بی خبرند.

درین جا به چند نکته اساسی که زیاد اهمیت دارد اشاره میکنیم:

۱- از دیگران تقلید نکنید. هنگام صحبت کردن سعی کنید که از (قالب) تان بیرون نیایید. مثلاً به هنگام سخن گفتن از نوع بیان دوست خوش صحبت تان تقلید نکنید. در سخن گفتن سعی در حفظ کنید و فاصله شنونده را از خود در نظر بگیرید. با صدای بلند و آزار دهنده مخصوصاً در سرویس و سینما حرف نزنید. سعی کنید با همان (آهنگ) صدائی که دارید حرف بزنید و در حقیقت خود تان باشید نه (دیگری) زیرا هدف اینست که مردم بگویند شما خوش صحبت هستید نه اینکه بگویند شما مثل فلانی (که خوش صحبت است) حرف میزنید.

اگر شما در مورد مطلبی بی اطلاع بودید می توانید بایک لبخند بسیار شیرین صادقانه بگوئید (که متأسفانه من در این مورد اطلاع وسیعی ندارم) این تواضع و فروتنی به شما سبب میشود که اولاً با اظهار عقیده در باره مسأله ای که از آن بی اطلاع هستید خود تان را کوچک نکنید. ثانیاً اینکه شما را بخاطر فهم اجتماعی زیادی که دارید مورد ستایش قرار میدهند.

۲- بدگوئی و پشت سر دیگران حرف زدن کاری عاقلانه نیست

برای اینکه يك راه حل صحیح و عاقلانه بیابید لازم است پیش از آغاز به بدگوئی از خود دو سوال بنمایید.

۱- آنچه میخواهم در باره او بگویم حقیقت دارد؟

اگر جواب منفی بود حتماً با وجدان بیداری که دارید و باعلاقه ای که به خوش سخنی دارید هرگز حرفی از او نمی زنید اما اگر موضوع حقیقت داشت او بهمان شدت که شما معتقد هستید بد باشد آنوقت سوال دوم را پرسید.

۲- راستی تکرار بدی های وی بازبان من کار صحیحی است و آیا روح و جان من و دوستان مرا کسل نمیکند؟ (خود تان جواب بدهید) و بعد ببینید که در دنیا حرف های خوب و مردمان خوب زیادند او را رها کنید و خوب فکرنمائید و توجه داشته باشید که بدگوئی از دیگران زهری است و قتی که با کلمات تان مخلوط شد عاقبت شوم آن بالاخره بر ملا میشود. پس لازم است ازین زهر خطرناک پرهیزید.

مالکی هما (فضلیار)



در جات ترقی يك ملت در حیات اجتماعی منوط به احترام زن است.

«گوری»
زن منشور بلورینی است که از پشت آن میتوان آشیا را زیبا تر دید.
«پتی گریلی»

ترجمه: محمد حکیم ناهض

کمک کردن بطفل

بوسیله يك پیاله مدام شیر می نوشد بایک پیاله جدید که از لحاظ رنگ یا شکل از سابق فرق داشته باشد خوش شود. در صورتیکه داکتر مشوره بدهد بعضی اوقات تبدیل نمودن شیر طفل به شیر سرد و یارنگ دادن و یا مخلوط نمودن ماده غذایی که شیر را طعم و ذایقه خوب تر دهد نیز ممکن است به موضوع کمک کند.

بعضی مادران در یافته اند که افزودن مقدار کمی سیریل بایک پیاله شیر به اندازه کافی تغییر مزه میدهد که برای طفل قابل قبول گردد. سیریل میتواند که تدریجاً طی چند هفته از شیر دور گردد.

وقتی طفل شما ۶ ماهه میشود میخواهد بهر چیز چنگ انداخته



و آنرا بدهن خود ببرد، پس يك پیاله و یا گیلان کو چك و خال خالی را برایش بدهید تا بتواند به سهولت آنرا خودش گرفته و بدین خود ببرد گو یا که تقلید مینماید چیزی مینوشد. مواظب وی باشید و قتی که دیدید گیلان یا پیاله را طور صحیح گرفته بطرف دهن خود برده میتواند، آنوقت چند قطره شیر را در بین پیاله اندازید و قتی که مهارت پیدا میکند مقدار شیر را زیاد نمائید هر گاه طفل بین سنین ۸ و ۱۰ ماهگی مفکوره نوشیدن یا صرف نمودن شیر را بوسیله پیاله حاصل نمود بسیار کم این احتمال موجود است تا در سن ۹ یا ۱۰ ماهگی علیه فودان شیر با پیاله شود. اگر طفل برای چند روزی از نوشیدن شیر با پیاله امتناع میورزد، باین عمل وی مقاومت بخرچ داده و باز هم پیاله را برایش بدهید بخاطر داشته باشید که در ماهای اول که طفل با پیاله شیر خوردن را شروع مینماید در هر وقت يك جرعه بیش نمی نوشد، بسیاری اطفال تا زمانی که يك یا یکتیم ساله نشوند چندین قطره را در يك وقت گرفته نمیتوانند. ممکن است طفل يك یا دو ساله که



موهای نیمه دراز را به دوطرف گوش و به پشت سر شانه زده و موهای اطراف سر توسط برس يك به دیگر وصل گردد و بایسته مخصوص شکل بدید. آنگاه قیالانان بهتر جلوه گر خواهد شد.



بخت و بزر

ماکارونی

شده بگذارید و بالای گوشت يك ورقه دیگر از ماکارونی ریخته دوباره از گوشت بر روی آن بریزید تا اینکه طبقه طبقه گردیده و بعد با پنیر ریزه شده هالندی را قرار دهید.

به طریق دیگر هم میتوانید ماکارونی را بپزید. بدین ترتیب که ماکارونی و گوشت را بصورت طبقه طبقه در یک دیگ بریزید. سر دیگ را گذاشته آنرا دم دهید و بعد از پخته شدن در ظرف بکشید.

بیايد. در يك ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمک بریزید و بگذارید بجوشد. و وقتی جوش آمد، يك قطی ماکارونی را اگر دراز باشد به اندازه شش سانتی متر خورد کرده در آب جوش بریزید تا پخته شود. علامت پخته شدن ماکارونی سفید شدن رنگ آن است.

و وقتی ماکارونی پخته شد آنرا صاف کنید تا آبش باقی بماند. بعد يك ورقه ماکارونی در ته ظرفی ریخته روی آن از گوشت آماده

يك كيلو گوشت بدون استخوان را چرخ کرده، دو دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید و مقداری روغن را داغ کرده، پیاز ریزه شده را بین روغن بیندازید و چرخ دهید تا اینکه پیاز گلایی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید و اندکی آب به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود. سپس نمک و مرچ را اضافه کرده آب بادنجان روی می را در مقداری آب حل نموده به آن بیفزائید و بگذارید تا به روغن

زیبایی تان را حفظ کنید



اگر صورت تان گرد است به ابروان خود خیلی توجه نمائید و از کشیدن ابروی مشکی و کاملاً مستقیم منصرف شوید بهترین ابرو باید حالت کمی خمیده و خوش نماد داشته باشد.

يك لب ضخیم و كو چك هم بصورت گرد خوب نیست اگر صورت گرد دارید لبهای خود را طوری آرایش دهید که نازك بنظر بیایند و منحنی و خمیده بنمایند.

كسانیكه صورت كاملاً مدور ندارند در آرایش صورت خود دچار اشكال میشوند. قبل از خواب پودر سفید و روشن استفاده کنید و همچنان اگر گردن شما كو تاه است گردن را پودر سفید بزنید و بگذارید که سایه بیندازد پس میتوانید از پودر تیره و دیگر لوازم آرایش نیز

استعمال کنید، کسانیكه صورت شفاف دارند کریم مخصوصی را تهیه کرده در صورت خود استفاده کنند باین صورت لکه هادر روی تان مشاهده نمیشود. در اخیر يك مقدار پنجه را با کریم مخصوص آغشته کرده و به روی خود بمالید نتیجه مطلوب میگیرید.



مراقبت از موی های تان به زیبایی شما می افزاید. اگر همیشه در ترتیب و نظافت موی خود دقت کنید حتما دارای موی های خوبی می شوید و سبب زیبایی صورت تان میگردد. در ترتیب موی بکوشید که از منتهای سلیقه کار بگیری.

دخواتان

ژوندون

درباره پرابلم ها و مشکلات خو دچگونه باید

فکر کنیم؟

بعضی از پرابلم های زندگی مشخص و ساده بوده و در همان نظر اول میتوان به ماهیت و چگونگی آن پی برد اما هستند مشکلاتی که نمیشود آنها بدرستی تشخیص و درک کرد و شناختن آن خصوصا که بخواهیم راه حلی نیز برای آن پیدا کنیم کار نسبتا مشکل میباشد مثلا مسایلیکه به از دواج، انتخاب مسلک و شغل، خواهشات و آرزو های ضد و نقیض، تشویش های گوناگون، و بدبختی ها که برخی از مردم دامنگیران میشوند از همین گروه مشکلات بحساب میرود بعضا ترکیب این پرابلم ها باندازه پیچیده می نماید که انسان را گیج می سازد. برای پیدا کردن راه حل باینگونه پرابلم های مغلق دو راه وجود دارد یکی اینکه باید با شخص دیگر و یا یکی از دوستان و اقارب خود که با اینگونه مسایل آشنائی دارد درباره آن مشوره کرد و دیگر اینکه هر گاه نخواسته باشیم موضوع را با کسی دیگر در میان بگذاریم خود میتوانیم بنشینیم و همه حقایق موجود و مربوط به پرابلم را روی کاغذ بنویسیم جنبه های مختلف آن را مطالعه کنیم و ریشه اصلی را پیدا نمائیم.

حقایق مربوط به پرابلم که تا اندازه مد نظر قرار مید هید؟

این چگونگی حقایق و ماهیت عناصر شامل يك پرابلم است که درجه پیچیدگی و شدت آنها تعیین میکند در مسایل روزانه ما معمولا کمتر باین حقایق متوجه میشویم و بندرت آنها در نظر می گیریم زیرا احساس ها و انفعالات شخصی ما

اکثرا حقایق را تحت الشعاع قرار میدهد اما دانستن این عنا صر و تیکه مسایل عمده تر چون امور اجتماعی مطرح باشند مهم تر میگردد. آیا در رسیدن بیک راه حل میکو شید تا طرق مختلفه حل پرابلم را جستجو کنید؟

ما اکثرا چنان فکر میکنیم که به يك مشکل فقط يك راه حل وجود دارد و پس درحالیکه به پرابلم های میشو د حتی چندین راه پیدا کرده و يك راه حلی که همیشه از نظر باز می ماند همانا مصالحه و یا راه بین البین است. شاید بعضا از پیدا کردن هر نوع راه حل و چاره جوئی بکلی عاجز مانیم و همه راه ها را بروی خرد مسدود بیا بیم در چنین حالات میتوان یکی ازین دو کار را کرد یا اینکه موضوع را تا مدتی به تعویق بیا ندازیم تا حقایق بیشتری بدست آید و یا چنانکه قبلا گفتیم موضوع را با شخص دیگری که باچنان مسایل آشناتر و وارد تر است در میان بگذاریم.

آیا وقتی به راه های حل ممکنه میرسید آنها ارزیابی کرده و در انتخاب بهترین و موثر ترین راه اهتمام می ورزید؟

بهترین و مشکل ترین مرحله تفکر درباره مسایل همین انتخاب راه حل است چه از یکطرف انسان متیقن نیست که این راه چقدر موثر است و از طرف دیگر ارزیابی راه های مختلفه حل کار دشوار میباشد بهر صورت بهتر آن است که وقتی در برابر طرق و اصول مختلف رسیدن به حل و فصل يك موضوع میروسیم

عمارت اوپرای استرالیا که پر مصرف ترین تیاتر جهان

افتتاح

مهندس دنمارکی بنام جوان اوتسون نقشه این عمارت را تکمیل کرد عمارتی که معروفترین بنا ی معماری جهان گردید عمارت اوپرای سدن.



مدد دل جوانان



صاحب پنج طفل است درد دل من بصفت يك جوان، از خانم دوم شوهرم و شوهرم از نیست که باوجود گذشت و فداکاری در مقابل ایشان، با قبول همه رنج و کار و زحمت بازهم رویه آنها بامن ظالمانه و دور از انصاف است اگر چه خودم مامور دولت هستم و از نگاه معاش میتوانم کمکی با همسر و خانمش بنمایم و لسی افسوس و صد افسوس که آنها اصلا متوجه گذشت و ایثار من

بقیه در صفحه ۶۰

ژوندون

میرمنی هستم که ۲۳ سال عمر داشته و مدت سه سال از ازدوایم میگذرد و صاحب دو طفل هستم. شوهرم خانمی دیگری هم دارد که

میتوانیم آنها باکس دیگری که قبلا باچنین پرابلم مواجه بوده است در میان بگذاریم. چه انتخاب يك راه بصورت اتفاقی و یا گیر ماندن در يك حالت بی تصمیمی هر دو مفید نیست و باید کوشید تا هر چه زودتر فیصله اتخاذ کنیم تا خود را از شر مشکل برهانیم.



خبری از جوانان کشور



روزی پنجمین (۱۵) سنبله در لیسه آریانا بخاطر استقبال از رژیم جمهوری کنگرانس های صنعتی دایر گردید که درین کنگرانس ها استادان لیسه مقالات آبدار و راجع به رژیم جمهوری و فداکاری موسس این نظام قرائت نمودند همچنین شاگردان لیسه هر کدام خوشی و احساس قلبی خود را بواسطه مقالات شور انگیز و زیبا بیان کردند و از رژیم جمهوری ریت باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه

طرفداری و پشتیبانی عمیق خود را بخاطر پیشبرد اهداف بنیادی نظام جدید جمهوری در پرتو رهبری رهبر بزرگ بناغلی محمد داود اعلام نمودند و سعادت مردم افغانستان و مصالح علیای کشور را از خداوند بزرگ خواستار گردیدند و هر کدام از شاگردان از صمیم قلب در اخیر این جمله را می گفتند که به استقبال گرم و پر حرارت سایر باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه

بنگرید ای دوستان حتی ز چشم آسمان
اشک میریزد بحال این دل نالان من
بسکه مژگان را زغم بر چشم خود مالیده ام
خون همی بارد بجای اشک ، از چشمان من
بر ده میبوشم غمت را هر کجا اما چه سود
میکند رسوا مرا این سینه عریان من
گریه می آید مرا چون ننگم خندیدن
خنده می آید ترا چون بنگری گریان من
و چه خوش گفته « خلیلی » شاعر زیباسخن
« شد مذا ب از آب و آتش پیکر بیجان من
مهلتم کی میدهد تا آب گردم از فراق
شعله وصل تو آتش میزند در جان من
سبزی طالع کجا با شد مرا از رنگ زرد ؟
این سیه بختی بین از سرخی دیوان من

بشمار میرود پس از ۱۴ سال دران تعمیر درسد نی

تاج میشود

اوتسون نقشه خود را به استراليا فرستاد . هیات ژوری که برای تعیین بهترین نقشه و دادن جایزه ، مامور شده بود ، طرح ذغالی او تسون را از سایر نقشه ها بهتر یافت و این طرح را برای فیصله نهایی به ایرو سارنن یگانه مهندس ذیصلاح در کمیته مربوط سپرد . ایرو سارنن که اصلاً در فنلند متولد شده دارای تابعیت امریکایی می باشد . ایرو سارنن تمام ۲۳۲ نقشه از مهندسين ۳۰ کشور را از نظر گذشتا نده سر انجام او نیز سکیچ ذغالی اوتسون را انتخاب کرده شا یسته جایزه دانست و در باره مهندسی دنامارکی اینطور اظهار نظر کرد :

اما کار تا آن تاریخ چندان پیشرفت چشمگیر نکرده بود و چنین تعمیر دود و سال عقب انداخته میشد تا اینکه فیصله شد در ۲۸ سپتمبر سال جاری عمارت او برای سد نی افتتاح شود . ابتدا برای استراليا ایی ها و ۴ هفته بعد برای کشور های مشترک المنافع البته در صورتیکه ملکه انگلستان بخواهد تادر عمارت واقع ولو مولوبای به سمفونی نمبر ۹ بنهون گون دهد .

بقیه در صفحه ۶۷

او یک نابغه در مهندسی (تعمیرات) این واقعه در سال ۱۹۵۷ رخ داد . در آن تاریخ هیچکس نمیدانست که طرح اوتسون از لحاظ شرا یط

نامه های رسیده

بناغلی عبدالاحمد احمدی :

نامه شما به اداره مجله رسیده احساسات شما واقعاً قابل تقدیر است امید داریم که این احساس در نزد همه جوانان موجود باشد از همکاری تان تشکر به امید نامه های بیشتر شما .
...
پیغله رونا دانشجو !

خواهر عزیز نامه شما که عنوانی اداره مجله تحریر یافته بود بدست ما رسیده از همکاری تان تشکر امیدواریم همکاری تان را ادامه دهید .

سبزی طالع

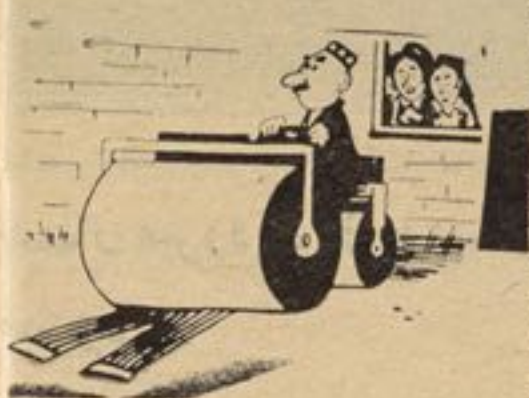
لرزه همچون برگ پائیز ست اندر جان من
گریه ، همچو رود جیحونست در چشمان من
زندگی را سازشی بامن نمیشاید گس
می کشد ، مردم مرا این درد بی درمان من

گنگرگاه

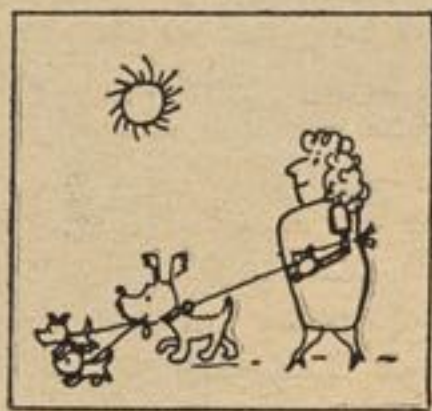
فانتیژی دوران کودکی

بقلم خودم

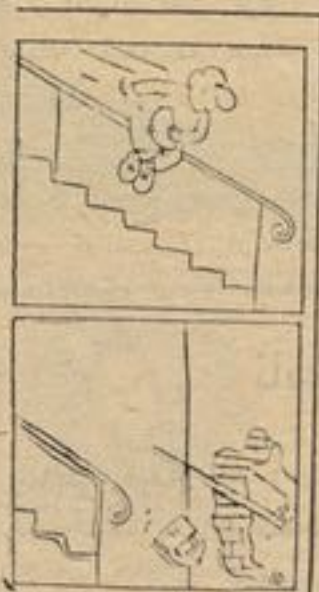
بازی خوب



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

نبودند توپ را بدهند. هر قدر از عقب توپ می دویدم به آن دست نمی یافتم تا اینکه یک وقت دیدم توپ بدست پدرم است و میگوید: - آدم تاهمین وقت بازی میکند...؟ تویچه خوب نیستی!

هر قدر دلیل گفتم او قبول نکرد، خواهرم را شاهد ساختم ولی او نیز حقیقت را نگفت. و این بار برایم اخطار نمودند که اگر یک بار دیگر این کار تکرار شود دیگر توپ را از من بگیرند. روز دیگر بچه ها گفتند:

- زلمی بچم! بیانی که توپ بازی کنیم. من هم به صدای آنها لبیک گفته توپ را گرفته

برون آمده برای شان گفتم که قبل از شام باید بخانه بروم زیرا والدینم قهر میشوند آنها بدون اینکه چیزی ازین موضوع فهمیده باشند بیک

آواز گفتند: خوب است باز که شام شد برو. هر کدام آنها یکی از دیگر لایق تر بودند چون من

خودترین آنها بودم مرادگول ایستاده گردید. بازی دوام داشت من به انتظار این بودم که بازی

این توپ لغتی یک دفعه بیایم بخورد امانه هر بار توپ نزدیک من می آمد و بطرف من پرتاب میشد آنرا گرفته نمی توانستم و تیم مقابل چیغ

زده می گفتند گول و تیم خود ما سراسر افتاده بودند و مسؤول تمام این سرافکندی های شان من

بودم زیرا نتوانسته بودم گول را محافظه کنم آنها بعضی شان مرا سرزنش میکردند. و من

چاره نداشتم بیکبار میخواستند مرا از بازی اخراج کنند اما چند نفر مانع شده به ایشان گفت که

توپ از اوست اگر او را برانیم توپ خود را گرفته میرود. روز بعد باز هم در گول ایستاده بودم هر

چند می کوشیدم محافظه کرده نمی توانستم زیرا در دومتی من آمده توپ را شوت میکردند درین

حال من توپ را گرفته نمی توانستم و گول میشد بعد از آن مرادیک گوشه دیگر میدان فرستادند

کدام شخص دیگر را بگول ایستاده کردند باز هم توپ بیایم نمی خورد. گناه من هم نبود

زیرا بچه های که همراهی شان بازی میکردم از من بزرگتر بودند و من به اندازه آنها نه دویده

میتوانستم و نه آنقدر قوت داشتم به تدریج رفقای هم سن خود را که در ابتدا همبازی من

بودند از دست دادم زیرا آنها را یک یک از تیم خارج کردند و فقط من به آن سن و سال مانده بودم

و آنهم بخاطر توپ و جرئت هم نداشتم که توپ را از آنها گرفته به همراهی اطفال هم سن خود

بازی کنم. هر بار توپ را می خواستم آنها را تهدید میکردند. بالاخره یک روز رسید که

از آنها انتقام بکشم. بمن گفته بودند که فردا هیچ چیزی بازی نکنم، و وقتی عقب دروازه آمدند

گفتم که نمی آیم... نمی توانم که در بازی اشتراک کنم. آنها با عصبانیت گفتند:

- فرق نمی کند ما بدون این هم تیرادر میج نگرته ایم فقط توپ را بده. گفتم:

- خیر توپ را هم نمی دهم. آنها به اندازه عصبی شده بودند که شروع به گفتن کلمات زشت و ناسزا کردند و گفتند:

- نادیده... در عمر بابه خود توپ را ندیده! گشته...

رادرست کرده که بعد از آمدن از مکتب باید غذا بخورم و بعد از آن ساعتی استراحت کرده و بعد از آن تاحدی دروس مکتب را مرور کرده و وقتی که

هوای قدری معتدل شد برای یک ساعت میتوانم توپ بازی کنم و آنهم باید دورتر و خیلی

احتیاط کنم و یک عالم کارهای دیگر. من هم جهت ارضای شوق دیرین خود همه

این پروگرام را مراعات میکردم تا بالاخره لحظه حساس فرا رسید و توپ را در آغوش خود احساس کردم و وقتی که به گوجه برآمدم تمام پسران گوجه

که تا آنوقت با من سردوستی نداشته و حتی بعضی از آنها مرا دشنام میدادند می گفتند:

- زلمی جان توپ از توست؟ تو مره... بیا با هم بازی کنیم..

در گذشته دل خوشی از آنها نداشتم ولی بخاطر اینکه دیگر همبازی نداشتم گذشته را نادیده

گرفته توپ را در اختیار آنها گذاشتم. فوراً بچه ها بدو گروپ تقسیم شدند و من هم

بیک گروپ تعلق گرفتم. میدان بازی مایک سرکی بود که تاهمین وقت هیچ دست نخورده بود و از همین سبب سر سبز

بود. میدان طویل و برای توپ بازی کم عرض بود. من تا در آن وقت نمی دانستم که چه قسم

بازی میکنم بیک از بچه ها پیشنهاد کرد فوتبال کنیم فوراً دوستگ رایک طرف مانده گفت:

- ای گول ما! طرف مقابل هم گول خود را ساختند اما بزر

خردی و بزرگی آن یک مناقشه در گرفت هر کدام میگفت گول ما مثل در باست. اینه بیا بگزن!

بالاخره گول هارا قدم کردند و به قناعت هم برداختند.

بعدیک نفر را در گول ایستاده کردند و متبالی همه در مرکز جمع شده گفتند:

- بیا این سنتر بیندازیم! یک نفر که از همه جالاک تر بود توپ را بطرف

هوا پرتاب کرده و همه در عقب آن دوییدیم. احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف

نمی گنجد. خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم

و از عقب توپ می دوم ولی هر چند کوشش میکردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم

که شام شد و هوا تاریک شد. ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم

که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفت:

- چرا خانه نمی آیی! بابیم سرت قار اس!

شام شده و توهن و بیخانه نیستی. مره مادر

بشت تورو ان کرده گفت که بگو زود بابه:

من جز اطاعت چاره نداشتم. از بچه ها

خواستم تا توپ را برابم بدهند و بخانه های خود

بروند. اما بیکس آوازم را نمی شنید و حاضر

نشدند و دوران طفلی بغیر... چه دوره پر خاطره و شیرینی بود البته شیرینی آن در آنوقت احساس نمیشد زیرا حالا که جوانیم به اندازه

پیرمردان از جوانی دل خوش نداریم. دایما اوقات گرانبهای جوانی را پسند میدهم در

حالی که پیرمردان اگر دوباره به اندازه ما جوان شوند کار های دیگری خواهند کرد:

بخاطر دارم که یکی از دوستان پدرم هر وقت با ما جوانان می نشست میگفت:

- خدایا جوان مرگ نماید!

و ما فوراً به او می گفتم:

- کاکا خدا نکند!

او می گفت:

- پس هیچ دل تان بحال کاکای پیر تان نمی سوزد من کدام چیزی بدی آرزو نکردم

فقط خواستم یک بار جوان شوم بعد وقتی که دوباره میخواستم پیر شوم به عوض آن بمیرم.

خوانندگان محترم حتماً شاید فکر کنید که این موضوع را بیازی خوب که عنوان این صفحه

است چه غرض؟ اگر حوصله داشته باشید فصلهای از خاطرات دوران کودکی را بنام بازی خوب

تقدیم تان میکنم.

چندین سال قبل وقتی که من هنوز طفل بودم یعنی نوبیسن هشت گذاشته بودم بعد از آنکه

صنف دوم را کامیاب شده و پارچه امتحان را آوردم پدرم خیلی خوش شده برای من یک

توپ بازی که وعده کرده بود خرید.

چون موسم سرما فرا رسید و هر طرف برف و گل لای بود مادرم توپ را در جای پنهان کرد

تا وقتی که هوا گرم شد و چمن هاسبز شد به توپ بازی شروع کنم. و من به انتظار بهار

روز شماری میکردم. از مادرم پرسیدم که چه وقت بهار میشود؟

او گفت: هر وقت غنجی هارا در آسمان دیدی

بزودی بهار میشود. من هم هر روز به آسمان

نظرمی انداختم و به جزابرویکان کاغذ پسران

و بعضی اوقات خیل زانان غنجی را ندیدم. بعضاً

به مادرم می گفتم: که غنجی هاشاید از ما قهر

کرده باشند و بیایند و مادرم در جواب می گفت:

تویچه خوب شو که آنها قهر نکنند.

از همین سبب در تمام این مدت بچه خوب

بودم تا اینکه روزی غنجی هارا در آسمان دیدم

فوراً این موضوع را به مادرم اطلاع دادم و او تصدیق

کرد که واقعا بچه خوب هستم و اگر نه غنجی

نمی آمد بعد از چند روز مکتب ها شروع شد.

هوا گرم شد و چمن هاسرسبز گردید. وقت آن

رسیده بود که باید توپ خود را گرفته به همراهی

آن بازی کنم.

پیشتر مادرم رفته به او گفتم که

میخواهم حالا توپ بازی کنم مادرم قبل از اینکه

توپ را در اختیار من بگذارد، پروگرام روزمره ام

مادر هم بخاطر بیاورید

والتر
خارن

آن روز یعنی ۱۲ اکتوبر سال ۱۹۲۰ را به مشکل میتوانم بیاورم، فکر میکنم در آن روز هوا قدری خنک... نه کاملاً سرد بود. ابرهای ضخیم خاکستری رنگ فضای شهر سنگ های آبی را انباشته بود، دانه های اول برف با تنبلی از آسمان بطرف زمین پائین میشد، این دانه های برف را باد نمیگذاشت مستقیماً بزمین بیفتد. برگ های خشکیده در ختان راکه بزمین افتاده بود باد به هر گوشه جمع کرده بود.

مادر کلانم که پیرزن بلند قد متین و کم حرفی است در آشپزخانه زمستانی بالای یک چوکی سه پایه و سه کتف نزدیک جری نشسته بود و کدام چیزی یخته میکرد، او بالای شانه های باریک خود یک شال سیاه انداخته بود. پدر کلانم سه چهار سال قبل مرده بود و از همین سبب مادر کلانم بنا بر عرف و تعامل آنوقت سوگوار بود.

مادر در کوچ بزرگی نشسته و رومان های نویسنده گان روسی را مطالعه میکرد. اگر فراموش نکرده باشم رومان (عشق اولین) اثر نویسنده معروف تور گنیف را میخواند. تور گنیف نو یسنده محبوب مادرم بود و مادرم تمام آثار او را بدقت میخواند. خانه ما به سبک سایر خانه های سیلی زن ترین شده بود. دور از آن چوکی هایی به سبک ویانا و در کتف خانه سما واری ساخت پتر زبورگ بنظر میرسید، در الماری کتاب های زیادی بود که روی آن گرد و خاک زیاد نشسته بود. کتاب های از آثار نویسندگان روسی و آثار بالزاک، موپسان و دو فونر دو ما یعنی دو مای پدر و پسر دیده میشد. اما بیاورید به جزئیات وقت خود را تلف نکرده به اصل موضوع بپردازم.

مفتم که مادرم روی کوچ نشسته بود و رومان «عشق نخستین» را مطالعه میکرد یکبار سوزشی در گهر خود حس کرد، در لحظات اول متوجه این درد نشده کتاب را به گوشه گذاشت، خواست بداند که درد در کدام طرف وجودش قرار دارد، او سرش را پایین انداخت، درین لحظه من دیگر خودم را تکان ندادم، زیرا میدادستم او را تکلیف میدهم، بخصوص در وقتی که او بجای حساس کتاب رسیده بود و خوب نبود که مطالعه اش را اخلاص میکردم، او در همان حبه رسیده بود که پدر پیرمان یعنی ولاد یا همراه قمچین گنتس کتیا گیت زبایدا را میزند و آن زن در عوض جای ضرب قمچین را می بوسد.

اما مادرم دیگر نتوانست بخواند ادامه دهد، بعد از پانزده دقیقه درد دوباره آغاز شد. اینبار درد شدید تر بود و مادرم به آه و ناله افتاد، از پیشانی او عرق سرازیر شده بود، دیگر امکان نداشت به مطالعه ادامه بدهد، درد امانش نمیداد، مادر

کلانم از گوشه پیدا شد و با اضطراب پرسید:

چه شده...؟
مادرم در حالیکه از درد بخود می پیچید بایک عالم شر مندی گفت:
اوه... یک چیزی... در همین حبه (کمر خود را نشان داد) مرا تکلیف میدهد...
اینه... در اینجا...
مادر کلانم پرسید:
درد دفعه دوم تکرار شده یا دفعه اول است؟
مادرم تقریباً با گریه جواب داد:
این دفعه سوم است.

مادرم رامیدیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پریده بود، چنین بنظر میرسید که درد بزرگی را تحمل کرده است. باتمام خستگی خود بطرف من لیغند زد، من هم لیغند زدم و نفهمیدم که متوجه لیغند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیغند زدن را هم یاد نداشتم نمیدانم صحیح لیغند زدن یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو هایش را تر ساخته بود، دردل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم.

سایر کار ها به سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرام بود بهادرم گفت:
چاک مثل چوجه فیل...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نیامد، مخصوصاً از ینگه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر و قتم به خوابیدن و چو شدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری را که شبیه پستان مادرم بود و آنرا جوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این جوشک چیز دیگری جز وسیله بازی دادن من نیست بهر حال از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، جوشیدن جوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلو...



به اشعاری که با آهنگ آلو برایم میخواند دقت میکردم، گفته میتوانم که علاقه ام به ادبیات از همان وقت آغاز شد. چون اشعار مذکور بیشتر جنبه ملی و وطنپرستی داشت من از همان وقت هابه ادبیات و بخصوص ادبیات ملی و وطنپرستانه علاقه گرفتم.

پدرم را اولین بار وقتی دیدم که سمعاه شده بودم، شاید قبل از آن ویرا دیده بودم ولی بجا نیآورده بودم. ملاقات اول ما با پسر بگویم بحث پدر و پسر در سال نو ۱۹۲۱ واقع شد. بخاطر دارم که او در آن روز خیلی خوشحال بود، خوشی را از صبح شروع کرده بود، آواز او را از اتاق دیگر شنیدم، همراه رفقای خود آواز میخواند، او صدای قوی و بمی داشت، من باخود فکر کردم و فهمیدم که پدرم استعداد آواز خوانی دارد، بخاطر اینکه خواننده اوپرا نشده بحالش تاسف کردم، برای اینکه انظار و جردی کرده باشم من هم شروع کردم به جیغ زدن ولی متأسفانه صدای من خیلی نازک بود و صدای پدرم نمی رسید پدرم به اتاقی که من بودم آمد و نزدیک میبوازه ام قرار گرفت، بروت های سیاه و قوی او را دیدم، بعد عافیم که او به بروت های خود خیلی مغرور است. بوی تنباکو و مشروب بهشام رسید. هیچ این بوخوشم نیامد، آخر آنوقت ها نه الکول را می شناختم و نه تنباکو را دیده بودم، پدرم

مرا که زق زق میکردم مخاطب ساخته باخنده گفت:
بس دکه... گریه نکو سافه گم...
تویک مرد هستی یا کدام مادر گلان...؟
خجالت می کشم که تیرابه رفقای خود نشان بدهم.
خوب بیاد دارم که این کلمات چقدر در من تأثیر نموده احساسات مردانگی مرا جریحه دار ساخت، از همین جهت گریه ام را قطع نمودم و پدرم از فرصت استفاده کرده بادت های بزرگ خود مرا بلند کرد و به اتاق دیگر نزد رفقایش برد، در آنجا در اطراف یک نیز مدور پنج شش نفر دیگر که مثل پدرم آدم های تنو مندی بودند و بروت های ضخیم داشتند نشسته بودند، همگی شان آواز میخواندند. بادیدن من آواز شان قطع شد، هر کدام باخوشی بطرف من دیده از بغل همدیگر میگر فتند. احساس کردم که مرد بیخشیده آنوقت طفل بودم. طفل محبوبی هستم. جام های خود را بسلامتی من بلند کردند و سر کشیدند، پدرم مرا در هوا می انداخت، چنانکه یکبار نزدیک بود به سقف بخورم، مادرم متوجه شده از در داخل شد و سرعت خود را پسردم رسانید و گفت:

چه می کنی... بچه مرا میکشی.
مهمان های پدرم بصدای بلند خندیدند، از شما چه پنهان کنم در همان لحظه اشتباهی کردم، لباس های پدرم تر شد، پدرم مرا بطرف مادرم پیش کرده گفت:

بگیر این پدر... را... ازین سافه انسان ساخته نمیشود.
من به این حرف های پدرم زیاد توجه نکردم و هیچ فکر نمیکردم که این حرف او بحقیقت خواهد پیوست، اما باوجود کوشش های زیاد معلمین متعدد و مربی های فراوان من آدمی که آینده داشته باشد نشدم بلکه در دروغوی نویسنده شدم... آنهم طنز نویس.

خوب... درین باره وقت تاترا تلف نمیکتم بیاورید به اصل موضوع بپردازم بعد از اینکه اندکی بزرگ شدم شهر سیلی وین یعنی شهر شعرو شاعری را ترک گفتم زیرا در آنجا ذوق آورده بودم، خواستم این شهر را بروم و به شعر بگذارم ورشته دیگری از ادبیات را انتخاب کنم، چون شاعر شدم زیاد امکان پذیر نبود من اولین بار در چهار سالگی میخواستیم یو گرالی خود را نوشته کنم، برای اینکه کلمات و جملات ادبیانه از پنجا و آنجا جمع کردم به شهر یوگراس در داخل بصره سیاه رفتم، پدر و مادرم همراه من بودند. گرچه از عجله خود مبنی بر ترک دادن شهر بصره من یادم ولی چاره نداشتم، در شهر بود گاس پدر و مادرم از یسی جبات وضع درستی نداشتند، در ضمن بمن هم سخت می گرفتند. میخواستند وقت بفرمانه برگردم و مانند مرغ های خاکی وقت بخواهم مجبورم میکردند که شیر بنوشم و روغن ماهی صرف کنم. از گشت و گزار با رفقای بد مرا ممانعت میکردند. قلغن شان از معاشرت با رفقا برایم سخت و رنج آور بود، رفقایم را دوست داشتم. بمن اجازه نمیدادند که باحل تنها رفته آب بازی کنم، همچنان بسیار مواظب بودند که در بندر گاه گم نشوم، در حالیکه برای من دلچسپ ترین جا همان بندرگاه بود. از دیدن کشتی ها بیکه لنگر انداخته بودند، از بار گیری و تخلیه کشتی ها دیدن میکردم ملاحان و کارکنان کشتی ها را میدیدم، سلام علیک و جور هستی بغیر هستی را به پانزده لسان یاد گرفتم، همچنان تف کردن بیکدانه و اشلیاق ذریعه چهار انگشت دو دست وادر آنجا بلد شدم و یسی چیز های دیگر را و ختم که تاحال فراموش نکرده ام و آن چیز هایی بود که احساسات مرا دانگی مرا بیک و ازین نگهبانست. و قتیکه هفت ساله بودم «مردی» بقیه در صفحه ۶۶

من هم مادرم را دیدم، اولین بار بود که



اخبار جهان ورزش

فو تبال

— تیم لید یزاکون با سه امتیاز در صدر جدول گروه اول قرار دارد در مسابقات هاله گزیده تیم فوتبال آرسنال نیز با نتیجه چهار مقابل صفر تیم ناریستی را شکست داد در گروه اول تیم آرینال موفقیت بسیار خوبی دارد.

— در مسابقات فوتبال تیم فوتبال چپلیسی و کامتری برگزار گردید تیم چپلیسی موفق شد که با نتیجه یک مقابل صفر بر حریف خود غالب شود تنها گول این مسابقه توسط پیتز اوز گود در دقیقه یازدهم به ثمر رسید. پیتز با نیتی گول گیر مشهور تیم چپلیسی که هفته گذشته در مقابل تیم لیور پول مهارت خود را بنمایش گذاشته بود این بار نیز تیم خود را از چندین خطر بزرگ نجات داد.

— در مسابقه تیم فوتبال چپلیسی و تاناماری که در رابطه با مسابقات انتخابی جام جهانی فوتبال برگزار گردید تیم هالیند توانست در مقابل هیچ تیم ناری را شکست ندهد. یو هان گرایت پلیمر مشهور تیم هالیند توانست در دقیقه هشتم اولین گول بازی را به ثمر برساند در دقیقه ۶۲ تیم ناری بازی را مساوی نمود ولی درست سه دقیقه قبل از ختم مسابقه تیم هالیند توانست گول برنده را وارد دروازه تیم ناری بنماید در گروه سوم اکنون تیم هالیند مقام اول را داراست قرار است که روز هفتم مساء نوامبر تیم های هالیند و بلژیک با یک دیگر روبرو شود.

وزنه برداری

در روز افتتاح مسابقات وزنه برداری جهان که در شهر ها وانا مرکز گویا برگزار گردید محمد نصیری از ایران و تگش نور یکوشی از جاپان ریکارد های جدید غایم کردند وزنه بردار جاپانی با بلند کردن ۱۰۵۵ کیلو گرام به مدال طلا دست یافت محمد نصیری قهرمان ایرانی با بلند کردن ۱۰۰۴ کیلو گرام و بدست آوردن مدال طلا به مرحله بعدی مسابقه راه پیدا کرد.

باسکتبال

در مسابقات باسکتبال منطقه بالکان که در شهر استانبول برگزار میگردد تیم یوگوسلاویا با نتیجه ۷۳ مقابل ۶۹ بر تیم یونان غالب شد درین مسابقات تیم ترکیه با نتیجه ۵۹ مقابل ۵۵ بر تیم رومانیا غلبه کرد و تیم یوگوسلاویا با نتیجه ۷۸ مقابل ۷۲ تیم رومانیا را شکست داد. یونان یلین قهرمان پیشین مسابقات وزنه برداری آلمان غربی قرار است که پادان لیل بوکس آمریکا بی در روز چهارم اکتوبر بنویز واقع در کلو رادو مسابقه برگزار نماید دان لیل اکنون در بدیف بوکس جهان قرار دارد وی در ۲۵ مسابقه ۱۸ آت را با یک اوت برنده شده است و فقط یک باخت دارد.

بقیه در صفحه ۶۴

تورنمنت فوتبال کاپ ورزشی پامیر

تورنمنت فوتبال کاپ پامیر که برای ۲۷ روز بتاریخ ۱۵ سنبله شروع گردید کاملاً غازی ستدیوم صورت میگرفت. ستدیوم



مانند روز های جشن پراز جنب وجوش بوده بقیه در صفحه ۶۰

مولری در راه پیشرفت ورزش تلقی شده و ایجاد گر اتحاد و همبستگی ورزشکاران در محیط ورزش میباشد چه با دایر شدن چنین تورنمنت ها ورزشکاران میتوانند برای مسابقه با تیم های جهانی خود را آماده سازند همچنین برای معرفی کلب های ورزشی اهمیت زیاد را دارا میباشد در این تورنمنت تمام کلب های آزاد و تیم معارف شامل بود که با پروگرام مرتبه هر روز مسلسل مقابل هم قرار گرفته و محفل سپورت را روشن ساختند.

از جریان مسابقات این تورنمنت ثابت میشود که کدام تیم مشق و تمرین زیاد نموده و با کدام تیم توانسته خود را با تکتیک های سپورت آشنا سازند و با تیمی که تازه تر تشکیل شده مقابل تیم سابقه دار تر ضعیف بنماید بازی همه روزه از تاریخ ۱۵ سنبله جریان داشت که هر روزه دو تیم با هم مسابقه میکردند که به ترتیب، تیم لمر و یوند، آریا، اختری، امید و تاج، اتحاد، مکرویان و خیر، اتفاق و نواکسی، پاس و یوند، دافا، نستان بانک و آریا، پامیر و بانکا، مین و کاروان، پامیر و معارف، اتحاد و تاج، اتفاق و پاس، آریا و پامیر، مین و معارف، تاج و پاس، و پامیر و معارف با هم مسابقه کردند که در اول مسابقات تیم های ضعیف مقابل تیم های قوی قرار داشتند ولی در اواخر توازن تیم ها مساوی شده تیم های قوی با هم مقابله کردند. برای تشای این مسابقات تعداد زیادی علاقمندان سپورت گز آمده بودند که تعداد شان روز بروز زیاد شده میرفت خاصیت در روز های اخیر که مسابقات به همکاری سرپرست جدید المپیک به استدیوم نقل کرده بود، علاقمندان و ذوقمندان سپورت، به تعداد زیاد زید میشوند که برای تماشا می آیند مسابقات فاصله های زیادی را پیموده و خود را نزدیک میدان مسابقه میرسانند و در جریان این تورنمنت ثابت گردید که اگر در هر گوشه و کنار شهر و ولایات چنین مسابقات و تورنمنت ها دایر گردد روز بروز علاقه مردم به سپورت زیاد شده و برای توسعه و انکشاف سپورت رول ارزنده را بازی میکند.

صفحه ۵۴

چهره های ورزشی

پیغله فتیحه سرتیم باسکتبال و معلمه صنف دوازدهم الف لیسه آریانا مدت سه سال است ورزش میکند نه تنها علاقمند باسکتبال است - از همه انواع ورزش و ورزشکاران خوشش می آید و معتقد است که یک ورزشکار هم باید به ورزش خویش رسیدگی نماید و هم بدروس خویش زیر اگریکی از آنها را قربان دیگرش نماید بالاخره خیانتی است که به ورزش منماید اگر درس نخواند همه بدین ورزش میشود و اگر تنها درس را دنبال نماید ورزش را از بین می برد پس بهتر است هر دو را بیک سو به دنبال نماید.

همچنان پیغله فتیحه میگوید: کاش زمینه بیشتر سپورت برای طبقه نسوان کشور مساعد گردد.



بنامی عبدالله مولکیر تیم آریا که در تورنمنت اخیر لیالت خوبی از خود نشان داده و مورد تحسین همه تماشاگران قرار گرفت.

موصوف در سال ۱۳۴۷ به حیث گولکیر تیم کودکان لیسه نادریه شامل تیم مذکور گردیده و در همان سال از طرف ترینر معارف به صفت گولکیر تیم معارف انتخاب گردیده و چون وضع تیم معارف قناعت بخش نبود بالاخره به عضویت تیم آریا داخل شده و تا امروز در آن عضویت دارد.

بنامی عبدالله ورزشکار است متبسم خوش خلق و پرده بار از ورزشکاری که به دخیانیت و غیره معتاد باشند خوشش نمی آید.

ورزشکاران لیسه ملالی

لیسه ملالی که روزگاری در جمله لیسه های دارای پر قدرت ترین ورزشکاران بود اکنون بکلی ورزش را از بین برد مولی آن درخشش گذشته را نتوانسته نگه دارد با آنکه استعداد فوق العاده در بین ورزشکاران آن در صحنه که متصدی این صحنه با چند تن

اگر نتیجه مسابقه برد باشد ورزشش - تو همین و همه چیز را منحیت پا داشت بایسد بگیریم.

مسابقه را اگر یکسو بگذاریم در روز های تمرین مانده فرصت تمرین را داریم و نه زمین آن برای ما موجود است مثلاً اگر از ظهر تا صبح به تمرین بپردازیم باید چه وقت خانه را ترک کنیم و چند دقیقه بپرکتس نهائیم زیرا اولاً نهار را صرف نکنیم و در آخر تمرین را بیست دقیقه قبل از شروع ساعت اول ختم کنیم زیرا اگر پنج دقیقه تا وقت شود همه حاضر حاضری مکتب در حالیکه همه حاضر باشیم غیر حاضر محسوب میشوند و اگر از طرف مدرسه به تریات خویش بپردازیم در حالیکه قبل از ساعت چهار هوا گرم و بعد از آن بعد از یک تمرین مختصر متوجه میشویم که تا وقت شده بیرون بگریه بگریه خانه حامی رویم بدون اینکه استفاده خوبی نموده باشیم. گذشته ازین همه علاقه اداره مکتب میسریم به اینکه وقتی یک مسابقه سپورتیم به ربع یک نمره محسوب میماند ناکام محسوب میشود در حالیکه دیگر دختران تا یک نمره هم میتوانند از اداره مکتب بگیرند از همین رو ورزش خویش ورزشکاران لیسه ملالی چنین تریف می کنند . در گذشته یک نفر استاد خارجی داشتیم که واقعا خوب ترین میگرد و این همه ورزشکارانیکه فعلاً در لیسه ملالی موجود است از آن تربیه و رعنائی همان شخص است ولی وقتی شخصی موصوف از لیسه ما رفته و بجایش یک نفر دیگر آمد ما از ورزش به کلی ناامید شدیم و این همه علاقه که داریم به خاطر نام مکتب و علاقه شخصی خودمان است که تشویق مربی و اداره مکتب .

استاد فعلی مادر رشته والیبال تحصیل کرده و مارا با سکتبال می آموزد که این خوراکی برین است که معلم نه تکنیک های سکتبال را می تواند بیاموزاند و نه می تواند مارا به توانایی بازی ما متوجه سازد. به همین لحاظ وقتی میخواهیم مارا رهنمایی کنند تنها میگویند کوشش کنید . بطبیعه بدوید و پس از پاس دادن در بین ورزشکاران ما اصلاحی نیست تکنیک عالی و مدرن را نمی دانیم به چاه خود را گشاید نمی توانیم پس ما چگونه امیدگامیابی را داشته باشیم ؟

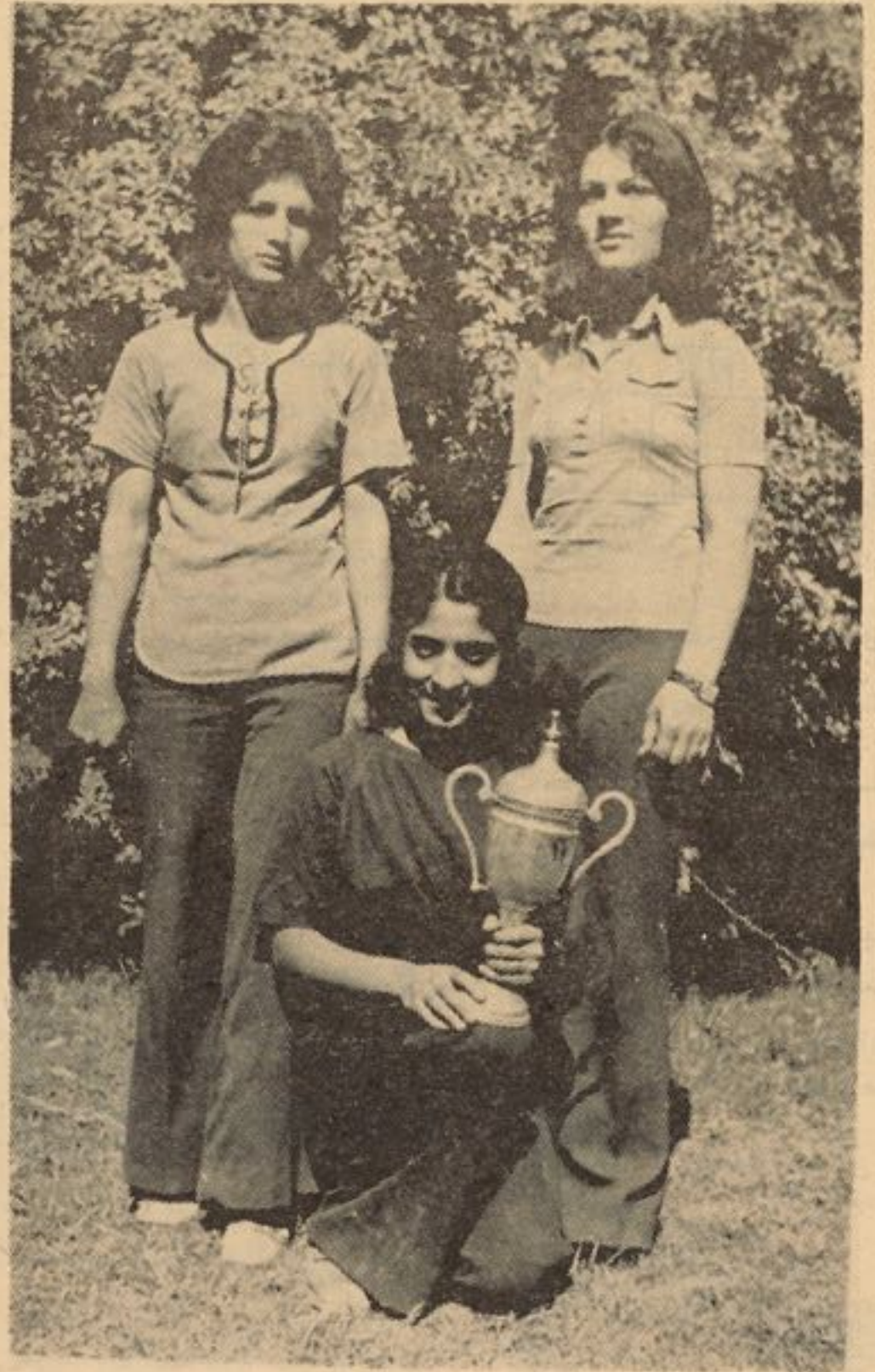
از ورزشکاران بعمل آورد ورزشکاران لیسه ملالی عبارت بودند از بیقلو سیلا رشیدی نسرین اصغر - نجیبه - میمون - سیلا و مسعوده اشرف

این شش نفر که واقعا ورزشکاران خوبی هستند در افاده و بیان نیز ید طولی دارند آنها با همه درد دلی که از ورزش داشتند با آنهم نمی خواستند هیچ کسی از آنها دل آزرده شود خواه معلمین سپورت و یا اداره مکتب و بالاخره ربا ست تربیت بدنی وزارت معارف به هر حال آهسته آهسته سخن را آغاز کرده و چنین ادامه دادند: اداره مکتب اصلاً توجه به سپورت نداشته و آنهم اگر صورت میگیرد ناشی ازین است که نمی خواهند ورزش بکلی از بین برود - امسال نظر به سالیهای قبل در لیسه ملالی اندکی توجه اداره خوبتر شده ولی در سالیهای گذشته بکلی وضع تأسف آوری داشت .

در این لیسه جایی برای لباس پوشی ما اصلاً وجود ندارد وقتی ما لباس های خود را عوض میکنیم به هزار مشکلات روبرو میشویم در بین مسابقات اگر کدام یک لباس جای و یا شربت و غیره ضرورت داشته باشیم امکانات آن بکلی میسر نیست زیرا نه جایی برای تهیه آن است و نه وسایل تدارک آن وجود دارد.

ما چندین مرتبه از اداره مکتب خواهش بردیم که ما آبجوشی را می آوریم و برای خود جای جوش مد هم زیرا در بین بازی با بعد از آن استفاده از آب خیلی به صحت مضر است اداره مکتب حاضر نشد تا همین اندک کمک را هم بمانماید.

میدان تمرین ما بکلی غیر قابل استفاده است اگرچه گمانگرت شده ولی چنان چسری های در بین آن موجود است که در هیچ مسابقه یا تمرین ممکن نیست که یک یادو بسازد و ورزشکاران صد مه نبیند ، ازینکه چه اندازه سنگ ریزه و پارچه های خشت در بین میدان موجود است اصلاً نمی توانیم شمارش کنیم در روز های مسابقه که آهیم با صد مشکل برگزار میشود ما قبل از آنکه مسابقه کنیم باید میز و چوکی را در اطراف میدان جا بفرستیم و چویم بعد میدان را پاک نماییم و در فرجام بازی کنیم مسابقه را باید هم ببریم زیرا



سه تن از ورزیده ترین ورزشکاران لیسه ملالی.

که ورزش در ملالی روبرو ضعف می رود چنانچه از جمله چند دختر ملالی که اکنون مشغول ورزش وادار لیسه خویش فروزان نگه داشته همه شان را میتوان از بهترین ورزشکاران نسوان معارف در شمار آورد . علت عمده این پسمانی را دختران ورزشکار لیسه ملالی چنین تشریح میکنند : مادر حالیکه از هیچ لیسه ای در ورزش پس نمی مانیم ولی چون وضعیت عمومی ورزش در کشور متأسفانه از چند سال بدینطرف روبرو ضعف رفته لذا لیسه ملالی هم نتوانسته ازین کاروان سرو پاشیسته عقب بماند و هر قدری را که دیگران گذاشته را می ساخته و راهبر شده که خوشبختانه با تحولات نوین که در کشور در همه ساحات تصور میشود امید است روزی ورزش مانیز چپشی بسوی ارتقا نماید. اما اگر سیر ورزش



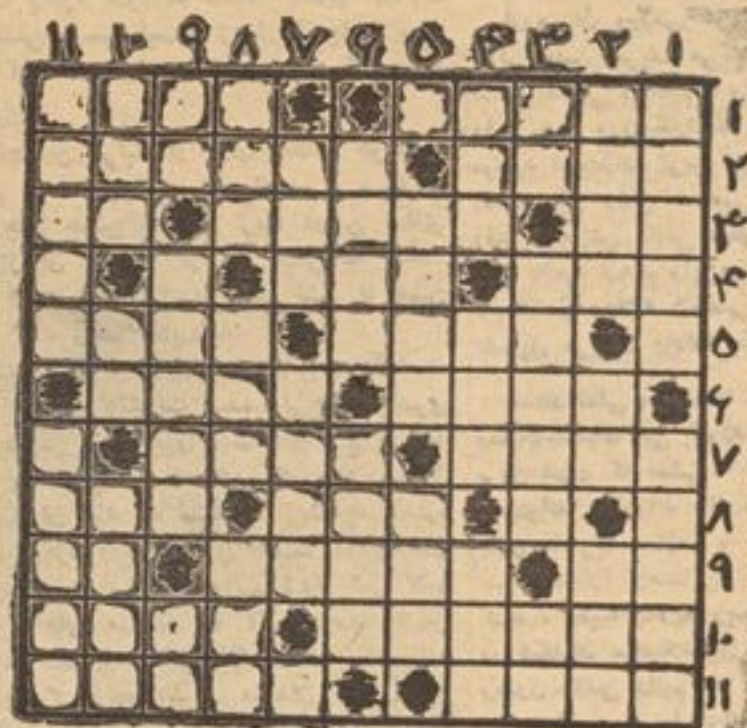
اعضای تیم باسکتبال لیسه ملالی

سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱- از گلباست - واحدی در اندازه گیری زمین - ۲- در حالت دوش - مسافری دسته جمعی - ۳- گلی است - صدر اعظم يك کشور دوست - آب این جوی خون است - ۴- در اول جمله میگویند و جواب میخواهند - برو این بر مرغ دیگر نه - ۵- صبرش زیاد است - يك شهر آسیای - ۶- اگر گرمی وجود نداشته باشد این یکی حس نمیشود - واضح و معلوم - ۷- زیسمان - از جمله سبزیجات است - ۸- در کابل بد بگذار میگویند - ۹- اولاده و سلسله و نژاد - ۹- تفنگ انگلیسی - کسی که میرود - گریز آهو - ۱۰- اجناسی که به کشور داخل میشود - شیرازی اش يك داستان منظوم عشقی است - ۱۱- از بنای مسلمانی - حکم و هدایت.

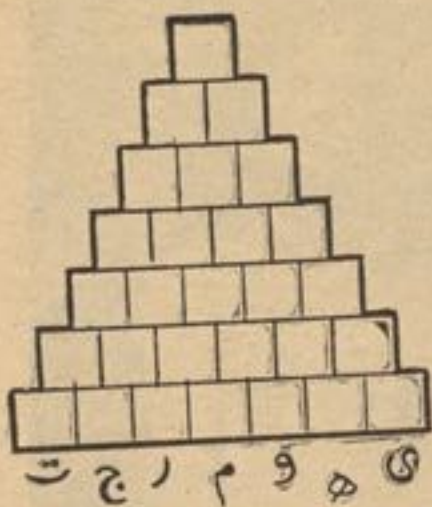


عمودی :

۱- شهری در پکتیا - شاه شهباز هند - ۲- لسان مروج در اتحاد شوروی - عمر - یکنوع کشتی - ۳- حرف نداد عربی - پافشاری و تاکید - دخترش مستی آوراست - ۴- از دانه های مخدر - از مجلات ادبی کشور - صف - ۵- منسوب به ادب - یکنوع مار - ۶- بابو سه ذکر میشود - فیلسوف آلمانی - ۷- پدر انسان - گروهی از قانون شکن ها - ۸- جویك ساختن فلزات - پوش گندم - سر مایه هنر مند - ۹- امر از رفتن - از القاب فرانسوی - جا مش مشهور است - ۱۰- رفیق و همراه - شیطان حیوانات - خنکی - ۱۱- شرقی اش کشور است در همسایگی هند - هر دویش در این او آخر بعضویت مو سسه پذیرفته شدند.

صفحه ۵۶

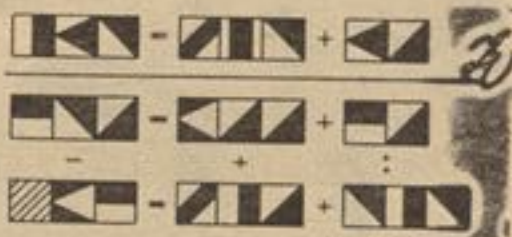
هفت حرف و هفت کلمه



با هفت حرفی که در زیر این جدول مشا هده میکنید میتوان هفت کلمه مختلف ساخت بدینصورت که یکی از این حروف را انتخاب کنید و در خانه بالایی جدول بنویسید این حرف نیز به تنهایی باید مفهوم يك کلمه را برساند بعد با استفاده از حرف مذکور يك کلمه دو حرفی بسازید و در ستون دوم قرار دهید همینطور از این دو حرف استفاده کنید و ستون بعدی را با يك کلمه سه حرفی پر نمایید به همین ترتیب با استفاده از کلمه پیشتر ستون بعدی را بسازید تا اینکه در ستون آخر يك کلمه هفت حرفی مرکب از ۷ حروف زیر جدول تشکیل شود.

اعداد نامعلوم

از هر کدام از مربعات این کلیشه به عوض يك عدد استفاده شده است بانظر داشت موقعیت آنها و علامتی که در بین شان قرار دارد اصل اعداد مذکور را پیدا کنید!



مضامین همین شماره

قطعاتی را که در کلیشه ملاحظه میکنید قسمتهایی از مضامین مختلف همین شماره مجله است ، برای ما بنویسید که هر يك از آنها از کدام صفحه بریده شده است ؟

۱- از گوشت که او آورده تهیه شده اما باز هم خوردم . من تصمیم داشتم

۲- مادرم نشان داد و هفت :
- بین ... قتلگاهه بین
من هم مادرم را دیدم ، اولین بار بود که

۳- پس ده ... غریبه تکیو ساخته شد...
تویک مرد هستی یا کدام مادر گیلان ؟ ...
عجالت می کنم که تیرابه رفقای خودشان

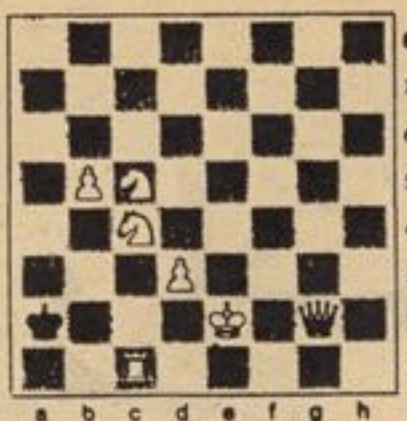
۴- به حقیقت نیست در مورد او آنچه من می بینم
برای من تشویع میکنم ، او میانه داشت و بیست
و شش سال دارد ، همیشه تپسی بلبل دارد

۵- فری نمیگفت مایهون این هم ترادد میج
تکرار اید فقط توب را بدید
مفتم :

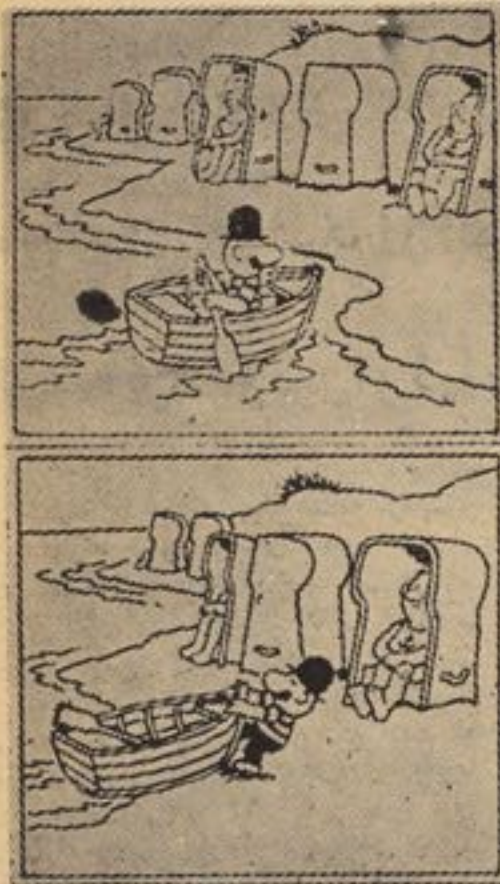
۶- دلدادگان را در دین عین از مان هم
دستخوشی خرابی میسازد و هم
رونی و صفا بر آن می بنشیند

مات در دو حرکت

در مساله شطرنجی که طرح آنرا در کلیشه ملا حظه میفرمایید طبق معمول اینگونه مسایل سفید بازی را شروع میکند برای ما بنویسید که حرکت اول مهره سفید چگونه باید باشد تا بعد از حرکت دوم، سیاه را مات نماید؟



سرگرمی!



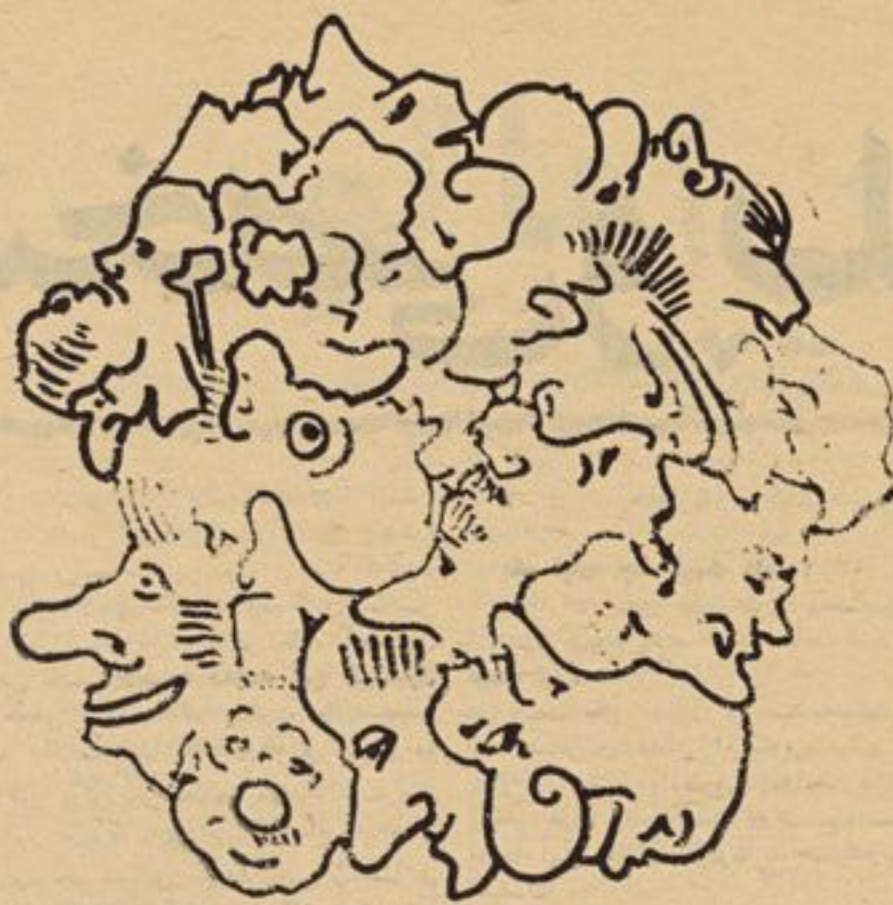
هریک از دو تصویر طرف راست با تصویر مشابه طرف چپ در چهار مورد اختلاف دارد، آیا اختلافات را پیدا کرده میتوانید؟

از کدام فیلم



درین عکس دو تن از هنرپیشگان معروف غرب را مشاهده می‌نمایید. این عکس مربوط به صحنه ای از فیلم ... لطفاً به این سوال شما پاسخ بدهید، یعنی نام آن فیلم را و نام این دو هنرپیشه را برای ما بنویسید.

این عکس چیست؟



به این عکس نگاه کنید، آیا این عکس از روی چه چیزی برداشته شده؟ اگر جواب صحیح این سوال را پیدا کردید برای ما هم بنویسید؟ ضمناً بخاطر داشته باشید که این عکس يك جای تاریخی کشور خود ما است!

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بهکم قرعه يك سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.



HORSE-BRAND-SOCKS.

باپوشیدن جرابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک ایران

.....

طیارات شخصی و پیلوتان

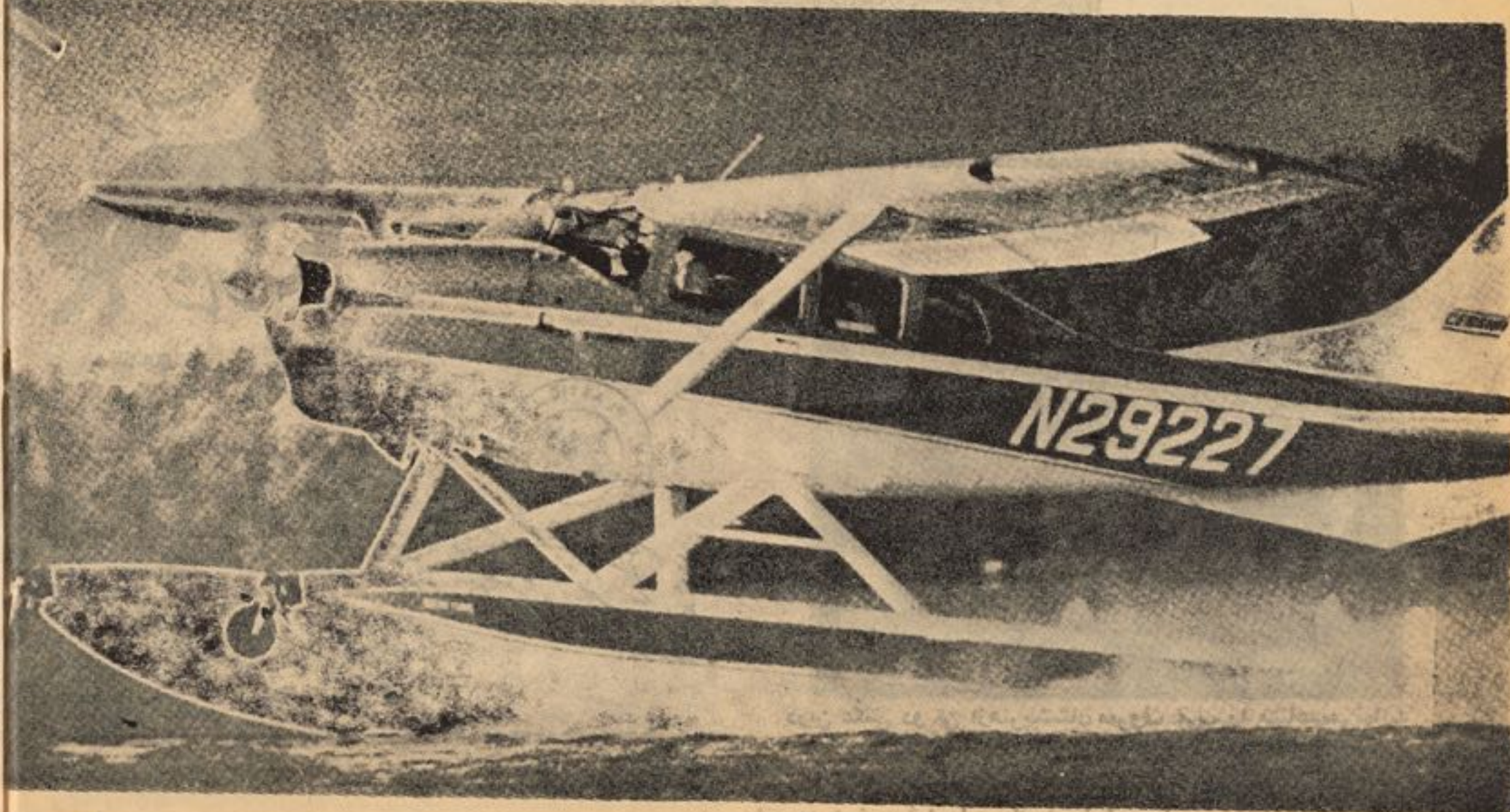
● پیلوتان شوقی که قدرت خریداری طیاره را ندارند می توانند از کلوب های هوایی آنرا بکرایه گرفته و پرواز نمایند.

در ایالات متحده امریکا اضافه از هفتصد هزار پیلوت حرفه و شوقی وجود دارد از جمله این هفتصد هزار پیلوت سی هزار آن از طبقه زنان اند. پس از کلبه های هوایی گنجایش دوهزار و هفتصد ماشین را داشته و اما تعداد طیاره های شخصی اضافه از یکصد و سی و یک هزار است به همه واضح است که خط های هوایی ملیون هاسافر را از یکجا به دیگر جانشل می دهند کمتر کسی راجع باین موضوع که طیارات کوچک بین شهر های داخلی پرواز نموده و در جمع آوری مسافرین سبقت می جویند.

تعداد پیلوتان هوایی ملکی نسبت به تعداد پیلوتان از دو روز بسروز زیاد شده میرود در طیارات شخصی مردمان دارای حرفه های مختلف پرواز می کنند مخصوصا داکتران طب و زارعین بیشتر از آن استفاده میکنند. اجازه نامه راندن و پرواز طیارات و هر یک از ساکنین ایالات متحده که به سن ۱۶ سالگی رسیده باشند حاصل کرده میتوانند مشروط بر اینکه وضع صحی و جسمانی شان اجازه بدهد. تمرینات در دستگاه بدون موتور از سن ۱۴ سالگی اجازه داده میشود کسانی که اجازه پرواز می داشته باشند بین سنین

شانزده تا هفتاد قبول شده که تعداد زیاد ترین اشخاص کمتر از پنجاه سال داشته تنها سی و پنج هزار پیلوت از جمله آنها از سن پنجاه و پنج تجاوز نموده اند آنها نیز می توانند پرواز هارا بعد از اجازه کمیسیون مخصوص طبیی ادا کنند این کمیسیون وضع صحی و قدرت کار پیلوت هارا سنجیده و اندازه مقاومت آنها را در اوقایع غیر مترقبه از نظر فیز یولوژیکی مطالعه میکنند نقش مهم را در امور مربوط به پرواز ها وضع صحی چشم پیلوتان تشکیل میدهد تا پرواز های زیاد چشم آنها را ناراحت نسازد و حسی پیلوتان کمیتی های بزرگ برای رفع این مشکل از عینک های مخصوص کار میگیرند. در ایالات متحده امریکا یازده هزار و پنجاه میدان هوایی به تریبهای مختلف وجود دارد که از جمله چهار صد وسی میدان هوایی بزرگ و هفتصد و یازده میدان هلیکوپتر میباشد خیلی کم تصادف میشود که کدام شهر کوچک در ایالات متحده امریکا میدان هوایی و خط پرواز و نشست طیاره نداشته باشد بسیاری ورکشاپ ها و فرم ها حتی خانه های کوچک شش صد متر یا زیاد تر از آن زمین برای نشستن و پرواز طیارا ت کوچک در دسترس

داشته و برای هلیکوپتر ها کمتر زمین در کار است. **یک طیاره چند قیمت دارد ؟** طیارات جدید و دو نفری که هنوز از آن استفاده نشده باشد از پنج هزار دالر قیمت دارد. قیمت های مذکور تناسب به نصف تا دو چند معاش یک فامیل امریکایی است قیمت طیارات متوسط چار نفری از دوازده هزار تا پنجاه هزار دالر است و واضح است که قیمت این طیارات مربوط به تخنیک و ساختمان آنهاست. تفاوت قیمت این طیارات مربوط به مدل آنهاست هر قدر مدل جدید تر و سرعت آن بیشتر و ظرفیت تانک بنزین آن بیشتر و زیاد تر جای برای حمل و نقل اموال داشته باشد بهمان اندازه قیمت آن بلند تر است. کیفیت و کمیت دستگاه را دیویتی طیاره نیز داشتن دستگاه رادیویی درجه اول برای اداره اتوماتیک طیاره قیمت طیاره را بلند میبرد. در حال حاضر حتی کوچکترین طیارات دارای دستگاههای اتوماتیک پرواز میباشد که بدون اینکه پیلوت در آن دست بزند با این دستگاه به پرواز های بلند میتواند بپردازند.



وفان اما تور



بصورت عموم طیارات ارزان قیمت قدرت سه ساعت پرواز را با سرعت نهایی یکصد و هشتاد و پنج کیلو متر در ساعت می‌داشتند. داشتن پرواز امکان پرواز از یک میدان هوایی به میدان هوایی دیگر که دارای چهار صد کیلومتر مسافت باشد بوده و در صورت وقوع کدام حادثه جوی و غیره امکانات تغییر مسیر پرواز نیز موجود شده می‌تواند. و پیلوت با خاطر آسوده و بدون تشویش می‌تواند مسیر پرواز خود را تغییر داده و به میدان هوایی دیگری فرود آید.

بصورت عموم تازمانیکه تا نکی تیل پرواز بنزین نباشد اجازه پرواز داده نمی‌شود در حین پرواز ممکن واقعاتی رخ دهد در آنصورت ترما تر آنرا نشان میدهد مثلاً بادی که در مقابل طیاره ممکن است بوقوع پیوندد. سرعت طیاره را کمتر می‌سازد هرگاه طیاره بدون هوای گرم شود معنی تصادم را میدهد و طیاره می‌تواند بدون داشتن هوای گرم به فرود آمدن آغاز نماید. تنها ناگزیر بودن به پائین شدن در جا های غیر مسازی و نا هموار که مضایق و قوع می‌پیوندد خوش آیند نیست در آنطور جا ها امکانات شکستن و خراب شدن طیارات شخصی و خساره برداشتن زراعت زمین های که در آن فرود می‌ایند نیز متصور است.

کادر برابر این نوع خسارات باید پول پرداخته شود و علاوه بر آن تجهیز طیارات نیز پول ضرورت دارد مثلاً قیمت اصلی نوع طیاره (پایبیر پیرو کی) با تجهیزات سندر آن دوازده هزار دالر است اما با بعضی لوازم اضافی از قبیل دستگا آخذ و فرستنده رادیو یی و دستگاه پرواز اتوماتیکی به سی هزار دالر میرسد.

این تجهیزات امکانات آنرا با یسین طیارات نمی‌دهد که در ارتفاعات بلند پرواز کنند بلکه داشتن کابین مستحکم. بطا واقع میشود که برای مدتی از ما سکه‌های آکسیجن استفاده شود که ارتباط زیبا د به عدم استحکام کابین داشته و دارای اهمیت زیاد است البته این امکان نیز موجود است که طیاره کوچک دارای کابین مستحکم خریداری نمود اما این نوع طیارات با نل های لیر کننده مجهز نمیشد در حا لیکه نوع دیگران با نل های محرکه ریا کتیفی مجهز هستند و قیمت آنها حتی به سه صد پنجاه هزار دالر نیز میرسد. در آن نوع طیارات پرواز نسبت به نوع اول آن خوشایند تر است مدت پرواز طیاره دارای قیمت متوسط از هزاردویکصد تا هزار سه صد کیلو متر با سرعت دوسدو بیست کیلو متر در ساعت میباشد در حالیکه سرعت طیارات مجهز با دستگاه گردش کننده ریا کتیف تقریباً عین چیز بوده و تنها آنها می‌توانند به سرعت خود تاشند و پنجاه کیلو متر در ساعت بیفزاید یعنی سه برابر سرعت خود و از یاد ساخته می‌توانند. علاوه بر آن این طیارات قدرت پرواز با ارتفاعات نیمه متر را جایگاه شرایط اتوماسیون یک نسبت به طبقات پائین بهتر است داشته می‌باشند.

برای اینکه از پرواز های هوایی توسط

طیاره استفاده شود ثروت مند بودن ضرور نیست البته برای اینکه پول ضرورت است و بیشتر دارندگان طیارات مردم ثروتمند می‌باشند.

اما هزاران پیلوت های شورشی (اما تور وجود دارد که ثروت و قدرت خرید آنرا ندارند آنها می‌توانند طیاره را که مربوط به کلسو پ های هوایی است بکرایه بگیرند و با اینکه آنرا با یکی از دوستان به اقساط خریداری کنند. یک طیاره کوچک چندین مرتبه نسبت به یک موتور قیمت بیشتر دارد برای اینکه اجازه استعمال طیاره حاصل گردد لازم است همیشه پرژه های مستعمل و از کار برآمده آنرا تبدیل کرد باین اساس حتی کهنه ترین طیارات نیز می‌تواند از استفاده خارج نمیشوند مگر اینکه تازه ترین و مجهز ترین مدل آن بوجود بیاید.

می‌توان طیارات پنج سال قبل و یا ده سال قبل را که خیلی ارزان باشد نیز خریداری کرد. مثلاً بهترین طیاره دو نفری را می‌تواند در هزار دالر خریداری کرد و چهار نفری آنرا می‌توان به پنج هزار دالر بدست آورد.

چطور می‌توان طیارات قدیمی را بسزای استفاده بدست آورد ؟ این کار خیلی ساده است.

این نوع طیارات را نمایندگان فر و شس طیارات جدید عرضه می‌کنند علاوه از آن بعضی نشریه های موقوت و وجود دارد مثلاً مجله «ترویج پلینه» که این نشریه طیارات مدل سابقه را برای فروش رگلام می‌نماید

پروژه جات فالتوی این طیاره در تمام شهر های کشور پیدا میشود این نوع اعلانات در روز نامه ها نیز وقتاً فوقتاً به نشر میرسد. این طیاره ها تا چه مدت نگهداری شده می‌تواند ؟

این کار مربوط به خود طیاره است مربوط به ناحیه که در آن پرواز صورت می‌گیرد بصورت عموم مصرف برای نگهداری طیارات بدو دسته تقسیم میگردد :

۱- پرداخت مصارف بنزین روغن‌یات و خدمات تخنیک این مصارف نیز مربوط به اندازه ساعات پرواز است.

۲- پرداخت مالیات و بیمه سالانه مصارف مالیاتی و بیمه مربوط به اندازه ساعات پرواز نیست مصارف استهلاکی یک طیاره عادی چار نفری با ساس و کمپنی پایبیر ایسر کرافت و یکی از کمپنی های معروف تولید کننده طیاره دولی ساعت بطور متوسط ۶۲۷ دالر میباشد این با مقایسه معانی گسترده ساخته یک کار گر متوسط امریکا می‌کمی فرق میکند. مصارف اضافی دیگر از قبیل چیل دالر در هر ماه برای کرایه گاز و طیاره مصارف بیمه طیاره و بیمه شخصی نیست لطفه های فزونی و لوژیکی که به دیگر اشخاص بعضاً می‌رسد سالانه کمتر از یک هزار دالر نیست.

بقیه در صفحه ۵۹



حضرت بلال

زمانیکه مشرکین در جنگ بدر شکست خوردند و بدست مسلمانان غنائم زیادی افتاد آیه کریمه ایکه حکم خدا را درباره بیان کند نازل شد، رسول خدا (ص) بلال (رض) را مؤظف فرمودند تا اموال غنیمت را میان فاتحین اسلام توزیع نماید بدینوسیله بلال (رض) بحیث امین و خزانه دار رسول خدا (ص) تعیین شده در ادای امانت و حسن تصرف مورد اعتماد همگان قرار گرفت .

بلال (رض) از حسن صوت و ادای نیک برخوردار بود بناء رسول خدا (ص) او را بحیث مؤذن انتخاب نمودند و در اقامه و سر رسول خدا این وظیفه را بحسن صورت انجام میداد زمانیکه مسلمانان فاتحانه داخل مکه شدند بت هارا شکستند . ولات وعزی را سرنگون ساختند بلال (رض) بالای کعبه برآمده و به آواز بلند ندای حق را بگوش شنوندگان رسانید آواز لرزان بلال (رض) در کوچه های مکه پیچید درین حال قریش از فرط غضب بهم میگفتند که پاهای بلال چکر نه با کعبه تماس مکرد . بیخبر از اینکه اسلام اینگونه تبعیض و امتیازات را از میان برداشته و بلال حبشی با اسلام آوردنش مقامی را احراز کرده است همان بود که بلال (رض) در مکه و مدینه در سفر بار رسول خدا (ص) میبود آذان میداد و آخرین آذان پاناسف آن روزیست که رسول خدا (ص) وفات نمودند .

بعد از وفات پیغمبر اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رض) اسرار زیاد نمود تا او را به آذان دادن متقاعد سازد ولی بلال از این امر امتناع ورزیده بجواب اسرار ابوبکر (رض) گفت اگر مرا بخاطر خویش آزاد نموده باشی مرا محبو من بگردان و اگر بخاطر خدا آزاد کرده ای بحال بگذار . حضرت ابوبکر (رض) گفت من بخاطر رضای خدا ترا آزاد ساخته ام بلال (رض) گفت پس چنین باشد من بعد از رسول خدا (ص) به احدی آذان نمیدهم . حضرت ابوبکر رض بسیار دوست داشت

تا ابوبحیث امین خازن ناصح مشاور باقی بماند همان بود که بلال (رض) تازمان وفات ابوبکر (رض) بدین وضع باقی بود . زمانیکه حضرت عمر (رض) دعوت کرد تا آذان گوید در اینوقت بلال (رض) گفت حالا حاضریم این وظیفه را هم انجام دهم همان بود که صدای «الله اکبر» بلال (رض) از مسجد اقصی بپرطرف طنین انداخت طنین آذان بلال (رض) انگیزه گشته مسلمانان را بشور آورد حضرت بلال عمر و سائر مسلمانان به یاد خاطرات گذشته بار رسول خدا بگریه شدند . در سال بیستم هجری در حالیکه سن این شخصیت اسلامی به ۶۳ سالگی رسیده بود وفات نموده بمقبره دمشق دفن گردیدند انالله وانا علیه راجعون .

بین مردم عرب آنوقت غیر عرب بودن بردگی و سیاه پوستی از زمره اوصاف قبیح و مذموم بحساب می آمد . در حالیکه این سه صفت مذموم در بدو امر در شان بلال (رض) صدق میکرد ولی دین مقدس اسلام تمام امتیازات را ملغی قرار داده موقعیکه حضرت بلال (رض) نزد رسول خدا (ص) نزدیکی داشت بسیاری از اصحاب از آن برخوردار نبودند خود ثابت میشود که معیار نزد دین اسلام تقوی و اخلاق است .

بقیه از صفحه ۹

آیا دو کوریا ...

بین المللی به رژیم اومی باشد معذالك او خود سعی خواهند ورزید تا راهی برای وحدت بوجود آید.

کیم ایل سو نک رهبر کوریای شما لسی زمزمه کا تفدراسیون را بین دو کوریا آغاز کرد اگرچه ناظران سیاسی عقیده دارند که این صدا بیشتر برای جلب توجه معافل

اظهار امتنان



بدین وسیله از همکاری دو کشور شیرمحمد یارزاده که در تدوین من سعی مبذول داشته اند تشکر میکنم. (عبدالجبار دوست مامور)

بین المللی به رژیم اولی باشد معذالك او جدا آرزو دارد که هرچه زودتر به موسسه ملل متحد بدون اینکه وحدت کاملی بین دو کشور برقرار شود شامل گردد یعنی بدین ترتیب دو کوریا عضویت ملل متحد را بدست آرند زیرا هیچ يك از دو کوریا بدون موافقت همه به عضویت سازمان ملل شامل شده نمیتوانند چه اگر کوریای شمالی درخواست عضویت بدهد آن را امریکا و دول غربی رد خواهند کرد همچنان تقاضای کوریا ی جنوبی از طرف اتحاد شوروی و جمهوری مردم چین ویتو خواهند شد چون موسسه ملل متحد در منطقه بیطرف بعد از جنگ خونین بین دو کوریا عساکری دارد و فوج بیرون کشیدن بیروق ملل متحد و ناظران آن در دوره اجلاس کنونی مجمع عمومی ملل متحد مورد بحث قرار خواهند گرفت، اگرچه کوریای جنوبی بی طس چند سال گذشته سعی کرده است تا تانگارد این بحث در مجمع عمومی مطرح شود معذالك درین دوره هر دو کوریا موافقت کرده اند تا نمایندگانی بمعمر سازمان ملل متحد بفرستند که از مباحثه پیرامون این موضوع نظارت کنند .

اما با آنچه گفته آمد در شرایط موجوده شمول دو کوریا در موسسه ملل متحد در طی سال جاری منیعی امکان نخواهد داشت ولی بسیار ممکن است که طی این سال روابط بین کوریا خیلی بهتر شود .

پنگ پانگ بازان

سوم کپهای قهرمانی و برای يك نفر از ورزشکاران کشورهای اشتراک کننده کپهای دوستی اهدا شد که از طرف افغانستان بناغلی حکمتی آنرا تسلیم شد در جریان مسابقات نمایندگان کشور های عضو فدراسیون پنگ پانگ در شهر پیکنگ جلسه نموده و فیصله کردند که مسابقات ۱۹۷۴ در جاپان و ۱۹۷۵ در نایجریا دایر گردد .

در ختم تورنمنت هدایای از طرف سرپرست تیم افغانی برای رئیس فدراسیون پینگپانگ و از آن جمهوری مردم چین و سکرتر ورزشی در امور ممالک خارجی داده شد که از طرف آنها با تشکر پذیرفته شد، بعد از ده روز جریان تورنمنت در پیکنگ هیئت افغانی نظر به دعوت کشور میزبان از دو شهر دیگر کشور چین که عبارت است از تین جین و شانگهای نیز دیدن نمودند.

بقیه صفحه ۴۱

چارمین نمایش

تیاثر گدی را در کشور بگذا رند، فعلا محصلینی که شامل این گروه هستند عبا ر تند از بنا غلی اسعدالله « اسعد »

که ر هبری گروه را بعهده دارد و در نمایشات هم سهم می گیرد ، بناغلی جان آقا خیرخواه دایرکتر عمومی و در ضمن در نمایش مستقیماً سهم دارد .

بناغلی بشیر « ستور » بحیث سٹیج منیجر ، بناغلی امان الله « ارحم » متصدی مالی گروه .

سلیمه « آدینه » متصدی لباس تنظیم مو زیك و ایفا کننده نقش ها فریحه « فر » متصدی رقص ها و ایفا کننده نقش گدی ها . نور هن « مولایی » لایت منیجر فریده متصدی تهیه پیت ها ، نادیه میکاژر پیت ها . سیما انوری اسیسٹانت دایرکتر و ایفا کننده نقش ها ، عبدالها دی دیکو را تور صحنه ها و رسا می میر محمد خالد همکار گروه .

این نمایش ممکن است طرف دلچسپی بیشتر تما شاگران واقع شود .

در این دو شهر نیز ورزشکاران از طرف شخصیت های دول و مردم شهر استقبال شانداري شدند .

در این تورنمنت در مسابقات سنگل زنان جمهوری مردم چین مقام اول و جاپان ، کور یای شمالی مقام دوم و سوم را حاصل کردند .

در مسابقه مرد ها بازهم این سه کشور به ترتیب مقام های سه گانه را حاصل کردند در بازی دبل دختر ها نیز این سه کشور در صدر قرار داشتند .

در مسابقه انفرادی دختران کوریای شمالی اول در مسابقه دبل مردها جاپان اول و در مسابقه پسران کوریای شمالی اول شد.

در خیر اعضای تیم افغانی این دیدو بازدید را برای استحکام بیشتر دوستی کشور هاموثر خوانده و روابط بیش تر ورزشکاران جهان را آرزو نمودند .



دامتياز خوانند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدير:

حسين هلي

د دفتر تېلفون: ۲۶۸۴۹

د کور تېلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

د چاپ مدير: طوران شاه شېم

د ارتباط او خبرنگارانو مدير:

روستا باختری

فوتو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشترالک بیه

په باندنیو هیوادو کښی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کښی ۴۰۰ افغانی

آهنگ شباويز

باخشمی که شباهت به رضایت داشت و با سستوزایی که شبیه جدیت بود پاسخ داد :
- تو هنوز هم کلمه آقا و خدمتکار را بکار می‌بری ! و حال آنکه از مدتی است بین ما آقایی و خدمتکاری وجود ندارد و تو خود این را میدانی : آنچه مابین ما موجود است بدتر و عمیقتر ازینها است .

پرسیدم :
- و آن چیست ؟
گفت :

و آن اینست ... سپس مانند شیرینی که میخواهد صید خود را پاره پاره سازد ، بر من هجوم آورد . ولی زن تازمانیکه دوست نداشته باشد مغلوب نمی‌شود ، تا زمانیکه اراده نکند مقهور نمی‌گردد و تا زمانی که نخواهد سر تسلیم نهاده و از همین سبب هم بطور یکه بر من هجوم آورده بود ، دو باره برگشت و بار دیگر جنگ و ستیز در بین ما همانند گذشته گامی خشن و گامی ملایم گامی مستقیم گامی غیرمستقیم ادامه یافت بعد از آن زندگی ما مملو از چیزهایی بود که حیات دلدادگان را در عین زمان هم دستخوش خرابی میسازد و هم رونق و صفا بر آن می‌بخشد .

زندگی ما بدین سان ادامه می‌یافت و من هیچگونه راه گریزی از آن برای خود نمی‌دانستم و او نیز هیچنوع طریقی برای فرار نداشت . هر يك ما بسوی دیگری بشدت کشانده شده بود یم ، او نمی‌توانست مرا از خانه اخراج کند ، حتی اگر میخواست چنین تصمیمی بگیرد برای من خیلی دشوار بود از آنجا برایم و قدرت آنرا نداشتم علنا و یا مخفیانه او را ترك بگویم ، و لو اگر این کار را میکردم او مرا می‌جست و در هر نقطه زمین که قرار میداشتم باخود می‌آورد .

دیگر هیچگونه شك و تردیدی وجود نداشت که آقام بنظرشبهت سویم نمیدید و نمیخواست منت بر من بیروز گردد و دشمن سر سخت خود را از پا درآورد ، این عشق بود که زندگی ما را تحت الشعاع گرفته بود ، او تا زمانیکه اطمینان داشت با محبوب خود در زیر سقف يك خانه بسر میبرد خود را از کمال سعادت برخوردار احساس میکرد . بسر تقدیر آنچه بین ما وجود داشت ، جز

شماره ۲۹ و ۲۸

اشکریز مثل خندان

- کاملاً ... زخم معمله است از هرگاه بامن بامن توافق ذهنی دارد ، از جانب دیگری در پروگرام کودنی ژوند یعنی در دیالوگ عایش نکته های حساس خا نوادگی را مطرح میکنیم و مردم را رهنمایی مینمایم این نکته عارا خودم و زلم هم بشدت رعایت مینمائیم .. آخر خوب نیست حرف و عمل آدم باهم تناقض داشته باشد .

از امان اشکریز پرسیدم :
- به پول چقدر اهمیت میدی .. آیا در برابر کار های هنری مجاز است که آدم پول فراوان توقع داشته باشد ؟
با صراحت میگوید :

- احتیاج انگیزه هر نوع کاری است ، منتی اگر آدم درست فکر نکند این احتیاج آدم را به کار های ناد وایی میکشاند ، بر عکس احتیاج باعث تثبیت به کار های نیک هم میشود ، اساساً همه نظریه در شروع صحبت گفتم احتیاج مرا بطرف کار کشانید که درین قسمت از فقر خودم سپا سگزام ، منتی هنرمند نباید تنها بیول فکر کند ، پول تا آنجا که رفع ضرورت کند ، وحد اقل زندگی را تامین نماید مطلقاً بست و بعلاوه هنر مندمسؤولیت های دیگری هم دارد و این مسؤولیت های که او را بکار می‌اندازد .

مسؤولیت در برابر مردم .

از جا بلند میشوم و میگویم :
- آقای اشکریز ... بیشتر ازین بخود اجازه نمیدهم وقت را بگیرم ، از صحبت خوشحال شدم .

با لبخندی دوستانه دستم را می‌فشارد و از هم جدا میشویم .. او بطرف کدام استدیوی رادیو میرود و من بدقت مجله باز میگردم . پایان

بقیه صفحه ۲۵

دنیای یخبندان

فولاد زنك ناپذیر استفاده کرد هیچ محل استفاده تجارتي نداشت . امروز ایالات متحده که در تولید هیلوم مقام چشم گیر دارد این گاز را به اکثر کشور ها صادر می نماید .

در بسیاری موارد از این گاز برای بحرارت آور دن راکت ها در تحقیقات فضایی کار میگیرند .

هم چنان این گاز در ساحه ریاکتور های اتمی برای سرد ساختن آن بکار می رود .

اکنون دانش سرما شناسی بخش زیاد ساحه ها را در زندگی ما در بر میگیرد .

گرچه این دانش هنوز خیلی جوان است ولی امید است که ساحه کار با گسترش دانش وسیعتر گردد .

میخندد و دستش را يك متر بلند تر از زمین قرار میدهد و میگوید :

- وقتی که اینقدر بودم ... من پانزده سال پیش که طفلی بیش نبودم شامل پروگرام اطفال رادیو شدم ... هشت سال قبل دو دیالوگ های کودنی ژوند برای اولین بار نقش مرد خانواده را بمن دادند که تا حال دوام دارد .

گفتم :
- اشکریز ... تو که آدم خندانی هستی چرا اشکریز تخلص میکنی ؟

پاسخ داد :
- آنوقت ها که من این تخلص را انتخاب کردم وضع زندگی خودم وضع نابسامان مردم ماطوری بود که آدم نمیتوانست خوش باشد و رنج نبرد ، من خود را اشکریز نامیدم .

گفتم :
- و حالا الحمدلله وضع زندگی خودت هم خوبست و با بیمان آمدن رژیم دلخواه و پسندیده جمهوریت به نابسامانی هاستدرجا خاتمه داده میشود و حالا .. حرفم را قطع کرد و گفت :

- بلی حالا امیدواری از هر سو بهشاهده میرسد امیدواری برای فردای روشن و زندگی خوب برای مردم ما ... این امیدواری بقدری بزرگ است که اشك شوق و مسرت را بر دیدهام جاری میسازد .

خندیدم و گفتم :
- یعنی به این حساب حالا اشکریز هستی اما بنابه گفته استاد رفیق صادق با کمی تفاوت .

- نه ... با تفاوت کلی ... گریه غم و گریه ناشی از خوشی خیلی باهم فرق دارد . درینوقت اشکریز مثل اینکه چیزی را تازه بغاظر آورده باشد میگوید :

- نام دخترم را که نه ماه دارد «ایستام» گذاشته ام ، ولی او بدون اینکه معنی اسم خود را بداند گریه میکند و به اصطلاح بخ میزند ، در آن حال من میخندم .

میگویم :

- طبعاً گریه دختری بنام «ایستام» هرگز رابخنده می‌اندازد حتی اشکریز را .

از امان اشکریز میخوام تا از زندگی خود صحبت کند ، درزوایای ذهنش خاطره هارا جستجو میکند و آنگاه لب به سخن گشوده شمرده میگوید :

- من متعلم صنف چهارم مکتب بودم که مادرم مریض شد ، پدرم در یوز بود و ماهانه ۷۰۰ افغانی عاید داشت ، نصف معاش اوصرف معالجه مادرم میشد و من ناچار بطرف کار کشانیده شدم اولین معاشی را که از رادیو افغانستان گرفتم ۳۰۰-۳۰۰ افغانی بود ، وقتی معاشم را گرفتم بطرف دواخانه دویدم و نسخه مادرم را پیشروی دوا فروش گذاشتم قیمت دواها ۲۹۰-۲۹۰ افغانی بود ، صرف شصت افغانی باقی ماند که آنرا برای خودم يك پتلون و يك کلاه پیک دار خریدم .

گفتم :
- اگر معلم نمیشدی آرزو داشتی چکاره شوی ؟

اشکریز پاسخ داد :
- سحر زندگی همیشه آرزو داشتم چهار شغل داشته باشم آنهم همزمان .

میخواستم معلم باشم ، هنر مند باشم ، غارتدوی باشم و عضو انتقاری سرمیباشم . فعلاً معلم هستم ، هنر مند هستم ، غارتدوی باشم و عضو انتقاری غارتدوی را هم دارم ، فقط آرزوی چهارم تحقق نیافته است .

پرسیدم :
- از زندگی زنا شو هری خودداری هستی .
جواب داد :

سبیدی باغوزه های کاج

درین حال همه ماگدا میگفت :
- کوشیای خود را بپند، این حرف ها ی
جزیان و چغنگ نیلس را نا شنیده یگیر او
خودش نمیداند که چه میگوید، این شیطان
فیلسوف نها !

گرمای ماه چون و شپهای سفید بود، در
تیار سرباز، پارک مرکزی کنسرت جریان
داشت.

داگنی میخواست با ماگدا و نیلس یکجا به
کنسرت برود، او آرزو داشت تا یگانه پیراهن
حریر سفیدش را بپوشد. اما نیلس گفت که
دختری به این زیبایی، مانند تو، طوری لباس
بپوشد - تا از دیگران تفریق شود.

از خلاصه گفتار او این مطلب تفهیم میشد،
که در شپهای سفید باید در لباس سیاه نیلس
باشد، بر علاوه آن پیراهن سیاه روشنی و
جلایش خاصی دارد.

امکان نداشت که نیلس را کسی قناعت بدهد،
پیراهن مخملی ابریشمی سیاه را که ماگدا از
متصدی البسة تیار بهاریت گرفته بود، ناچار
داگنی آنرا پوشید.

و قتیکه داگنی خود را با پیراهن سیاه آراسته
نمود، ماگدا با پیششاد نیلس موافقت نمود،
و او درین حصه حق بجانب بود که اینقدر پا
فشاری می نمود زیرا هیچ کدام پیراهن
دیگری بجز پیراهن سیاه قادر نمی شدند که بلور
گردن، سفیدی سرخی صورت او را با روی
درازش اینقدر برجسته نشان بدهد، این
معجزه مخمل سیاه است که قامت، اندام
موهای طلانی و چشمان سبز او را اینقدر
موژون و دلربا جلوه میدهد.

- تماشا کن، ماگدا - نیلس آهسته گفت،
- داگنی چقدر زیبا شده، مثل اینکه او لین
بار به ملاقات برود.

- بلی، حقیقتا ماگدا جواب داده افزود :
و قتیکه توبار اول درجای موعود برای
ملاقات آمده بودی، در اطراف خود هیچ چیز
دیگری را زیبا تر از تو و دیوانه کننده تر از تو
نیافتم

نیلس گفت: تو همیشه زیاد حرف میزنی
و یاهو سرانی میکنی. درین اثنا ماگدا بوسه
از پیشانی نیلس گرفت.

فیروط کهنه، بصورت عنعنوی، در بندرگاه
دریانی غروب آفتاب را اعلام می نمود، و مانند
همیشه بعد از فیر کنسرت شروع می شد.

شب را مدنظر نگرفته، نهرهبر ارکسترو
نه نوازندگان هیچ کدام شان چراغ های بالای
نوته های شانرا روشن نموده بودند، شب آنقدر
روشن بود که به چراغ ضرورت نبود، برای
اینکه کنسرت زیبایی خاصی را بخود گرفته
باشد، صرف چند عدد گروه را، برای زیبایی
این جشن، در بین شاخه های برگ های درختان
زیرفون روشن نموده بودند.

داگنی او لین بار موزیک سفونی رامی
شنید، و روحا تاثیر عجیبی بالا یش نموده
بود. غرضی امواج موزیک تابلو های رنگینی
را در نظرش مجسم می نمود. مانند آن بود که
در عالم رؤیا دیده باشد.

خود را تکان داده چشمانش را باز نمود،
مثل اینکه مرد لاغر اندامی که فراك در بر
داشت برنامه کنسرت را معرفی نمود.

- این تو بودی که مرا صدا زدی، نیلس ؟
داگنی ازو پرسیده نظری بسوی یس انداخت
و دفعتا بخود آمد، و از کرده اش پشیمان شد.
نیلس متوجه او شد، دید که این کاراونه
از وحشت بدو نه از وجد، داگنی بکلی در عالم
دیگر وجود داشت.

و همچنین ماگدا متوجه او بود، در ضمن
دستمال را بدهن گرفته که میداد او از خنده
خود داری کرده نتواند.

- چه واقعه رخ داده؟ داگنی پرسید.
درین اثنا ماگدا دست او را فشار داده
و آهسته به او چیزی گفت.
- بشنو !

درین لحظه داگنی سرتا پا گسوس بود،
مردیکه فراك در برداشت میگوید:

- شنوندگان قطار های اخیر خواهش
نمودند تا یکبار دیگر تکرار نمایم. طوریکه
گفتم، حالا قطعه موزیک اثر ادوارد گریگ،
که به مناسبت هجدهمین جشن تولد داگنی
پنداشتم - دختر خاکروپ پندرسن جنگلیان
نوشته شده، طور تحفه تقدیم میگردد! بسمع
شما میرسانیم.

داگنی آنقدر عمیق نفس کشید که سینه
هایش بدرد آمدند. عقده که راه گلو یس
را گرفته بود، میخواست که تو سط تنفس از
آن دهانی یابد، اما بیفایده بود. او خم شد و
روی خود را با کفهای دست پنهان کرد.
در ابتدا هیچ چیز را شنیده نتوانست، چه
احساسا تش بشود آمده بود. بعد از لحظه
بلاخره شنید، که چه قسم صبح وقت نی
شیانان نفه سرانی میکند، و از انعکاس
آن صداها آواز دیگر خلق می شد، که هر کدام
آن بدات خود جسمانی را ترسیم و مجسم
می نمایند.

نفه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ درختان را جدا ساختند
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

بقیه صفحه ۲۸

مردی با نقاب بقه

را خریده به توسعه دفاتر خود اقدام کرد.

درین هفته توجه دیگ کا ملابائر یک حادثه غیر عادی بسوی بقه ها
جلب شده بود. روز سه شنبه بود که سکر تر وزارت امور خارجه
او را نزد خود فرد خواند و برخلاف توقعش از طرف شخصیت بزرگ
آن وزارت به گرمی استقبال شد.

وزیر امور خارجه اظهار داشت: آقای دیگ گاردون! من از فراتر کفورت
منتظر دریافت کابی یک قرار داد میباشم که بین ما، فرانسوی ها و
حکومت ایتالیا باید امضاء شود. ازین سند مهم باید بد رستی مواظبت
بعمل آید.

اینرا بشما اعتماد کرده میگویم که موضوع تفتیش تعرفه ها در میان
است. این موضوع از آنجهت دارای اهمیت زیاد میباشد که فر ستاده
خاص دولت تحت حمایت گارد محافظتی این قرار داد را با خود
می آورد بناء خوا هشمندم شما
د هید. من شما را متقابلا به «داور» به استقبال آنها می فرستم البته
این وظیفه کمی از دایره فعالیت تان خارج میباشد. اما خدمات اطلاعاتی
شما در زمان جنگ شاید مرا تبرئه کند. اگر مسئولیت سنگین این
وظیفه را بدوش شما میگذارم سه عضو ساز مان جاسوسی فرانسوی
وانگلیسی شما را تا به داور همراهی موظف شما مواظبت از اسناد را
میکند در جالیکه شما و ما موران بعد به دارید و شخص شما تازمانی
سند را بمن تحویل نداده اید مسئولیت ایفای این وظیفه بدوش
شما میباشد مثل بسیاری از وظایف مهم سابق این هدایت جدید نیز برای
دیگ خالی از دلچسپی نبود. فر ستاده مخصوص در داور دریگ
قایق بر داشته شد و دیگ که قبلا برایش تخصیص یافته بود رهنمای
گردید. دو تن از ما موران سکا تلند یارد در رهرو ۴ مامور کشیک شدند.

در استیشن ریل ویکتوریا دیگ از فر ستاده استقبال کرد. مو تری
که در یوران یک پولیس بود و توسط ماموران مسلح محافظت می شد دیگ
را همراهی میکرد. دیگ مهمان را به طرف کالدن گاردن رهنمای
کرد.

(ناتمام)

ترین قله های کوه در حال حرکت بودو
خالیگاه هارا پر مینمود. از امواج نغمه ها یک
هوج کونه و آرام بالای ابرها بوجود آمد، که از
لابای آن ستاره های در خشان چشمک زده
عشوه گری می نمودند.

موزیک نواخته نمیشد، بلکه آنها را زبان
حال آورده بودند، و ندای آمد: بعقب خود
به آنطرف در جالیکه هیچ کوهی نمیتوانست
عشق را سرد بسازد، در جالیکه هیچکس
قدرت آنرا نداشت که خوشبختی یکدیگر
خود را بر بایند، درجا یک آفتاب مانند جفته
طلابه سر ساحر عاقل و خیر خواه انسانوی
میدر خشید، نظر بیندازد.

ازلا بلای نغمات دفعتا نغمه ظا هر
شد که از زبان گریگ میگوید:

- تو خو شبختی اتو - سپیده شفق:
درین وقت بود که موزیک ختم می شد:
قسمیکه در ابتدا آهسته آهسته از شدت آواز
موزیک کاسته شد، بعدا آوازش اوج گرفت
و به یکبارگی قطع گردید، به تعقیب آن آواز
چک چک تما شاجان در فضا پیچید.

داگنی به عجله استاده و بطرف در
دروازه خروجی پارک رفت. مثل اینکه همه
مردم متوجه او شده باشند. شاید به فکر
بعضی شان خطور کرده باشد، که این همان
دخترک هجده ساله، داگنی پندرسن است
که گریگ موزیک جاویدانی اش را بسا و
هدیه داده است

داگنی فکر کرد:

- او مرده است! چرا؟

اگر امکان میداشت که او را میدیدم! اگر
او اینجا حاضر می بود با اشتیاق کامل و
با قلب پر شور و حرارت بطرف او به ملاقاتی
می شتافتم. دستهای خود را جمایل گردن
اونموده و فشارش میدادم، چشمان پراشک
ورخسار نمناک خود را بر رخسارش گزاشته
و یک کلمه به او میگفتم:

- تشکر.

اگر می پرسید:

- از خاطر چه؟ من نمیدانم نم....

داگنی به جواب میگفت:

- از خاطر یک شما را فراموش نکردید،
از سبب سخاوت شما، از لحاظیکه در زندگی
راه تو برویم گشودی، - بلند تر از زندگی که
انسان مجبورا همانطور با آن سازش نماید...
داگنی در جاده خالی، از اطراف خود بسی
خبر، و به تنهایی روان بود. نیلس را صد
عهه ماگدا، او را تعقیب میکرد، و به سکو شنید
تا از نظر داگنی برکنار باشد. و نیلس مانند
اشخاص خمار غیر عادی را میرفت و کدام چیزی
راجع به معجزه زیر لب گفت: واقعه نوی در
زندگی کوچک او رخ داده است.

مگر چه هنوز هم تاریکی خفیف شب شهر را
از آغوش خود در نموده بود، باو صف آن
روشنی طلانی رنگ صبح دوشیشه پنجره ها
نمایان شده بود.

داگنی بطرف بحر رفت، - بحر باخا طر
آسوده غنوده بود.

او دستها یس را بهم فشرد و از یک
شی نامعلو میکه هنوز به آن پی نبرده ضسجه
کشید، با آنهم حس زیبایی این جهان، و زیست
دوان براو مستولی شده بود.

- بشنو، زندگی، - داگنی با مهربانی گفت،
من ترا دوست دارم.

و قتیکه با چشمان باز بطرف روشنی
کشتی ها دید، و آنها خا موشانه در آب صاف
و آرام بحر حرکت بودند، خنده اش گرفت.

نیلس در گوشه خزیده بود، و قتیکه
قبه او را شنید بطرف خانه روان شد. چه،
از لحاظ داگنی افکارش جمع شد. و دانست که
بعد ازین حیات او بهدر نخواهد رفت.

انجام

طیارات شخصی

بقیه صفحه ۵۹

تر است. در ده سال اخیر حادثات هوایی پنجاه فیصد پائین آمده است.

در اضلاع متحده امریکا مانند اروپا طیارات بدون صدا زیاد شده در امریکا تقریباً ده هزار طیاره بدون صدا وجود دارد که از جمله دوهزار و پنجاه نفر اجازه نامه رانندگی دستکاه بدون آواز را داشته و متبانی اجازه رانندگی طیاره بدون آواز را ندارند.

در کشور اضلاع متحده استفاده از طیارات کوچک ترانسپورتی شخصی روز بروز توسعه مییابد اندازه پرواز در طیارات کوچک شخصی در سالهای ۶۰ پندوچند بلند رفت و این موضوع که از طیارات مربوط هوایی ملکی امریکا بطور استفاده میشود نیز دلچسپ است پارک هوایی

ملکی امریکا برای یکصد و سی و یک هزار طیاره در نظر گرفته شده از جمله اضافه از شش هزار و هفتصد طیاره برای امور اداره کنندگان و کارمندان مسؤول ادارات مختلف بیست و هفت هزار برای ترانسپورت تجاری، شصت هزار و پنجاه برای امور ترانسپورتی اشخاص استفاده میشود.

در حدود پنج هزار و سه صد طیاره برای آموزش است. ده هزار و پنجاه برای پرواز های تعلیمی، چهار هزار و بیست و یک کار گرفته شده و از متبانی طیارات دواور صنایع و امور دیگری کار گرفته میشود و همچنین به گرایه داده میشود.

هر امریکائی فکر میکند که در آینده نزدیک صاحب طیاره و میدان هوایی شود این طیارات دارای بالهایی خواهد بود که بعد از نشستن بزمین قات شده و مانند هیلکوپتر در جاده ها و هر جایی که خواسته باشند بزمین نشسته بتوانند تا مالکین آن آنرا بتوانند مانند موتور به کار باز بیاورند اما این کار مربوط آینده دور خواهد بود.

حتی صرف نظر از تولید سالانه هزاران طیاره که از طرف موسسات صنعتی هوایی صورت میگیرد و صد ها هزار نفر برای خریداری ثبت نام نموده اند تعداد آن نسبت به موتور به نود و دو میلیون و تعداد رانندگان به یکصد و ده میلیون در امریکا میرسد.

در حال حاضر حتی در میدان های هوایی نواحی زراعتی آنقدر ازدحام طیارات زیاد است که وقتاً فوقتاً موانعی برای پرواز طیارات شخصی ایجاد میگردد.

قرنی که هر فامیل امریکایی دارای طیاره شخصی باشند بحث خیال باقی بوده و تنها تعداد کسانی که دارای طیاره شخصی باشند اضافه تر خواهد شد.

بقیه صفحه ۳۶

تست خیر ناپذیر

تراژیدی ساختن ها به حال ما هیچ فایده ای ندارد. تو یک زن تحصیل کرده هستی. اما فیصله های صحیح در تو دیده نمی شود. هر چه بود فراموش کن. آخر فکر کن. او یکی ارزش دوازده هزار دلار دارد پس تو باید عاقل باشی.

انیت با خستگی شانه های خود را بالا انداخت. و هر سه نفر خاموش ماندند. روز بعد هانس به مزرعه آمد. انیت نگاه تنیدی به او انداخت. اما از جای خود تکان نخورد و یک کلمه هم به زبان نیاورد. هانس تبسم کرده و گفت:

«باقی دارد»

صفحه ۶۳

طیاره و خط سیر بلد لازم نیست زیرا این دو مساله بزودی میتواند مسیر طیاره را تغییر دهد طیارات که فاصله های زیادی را در پیش می دارند در یکی دو میدان پائین میروند و بعد از آن دوباره به سوی میدان اول خویش بر میگردند معمولاً فاصله دو میدان اضافه از یکصد و پنجاه کیلو متر است برای شاکر و این فاصله حاجتدان زیاد معلوم نمیشود. اطمینانی که در وقت پرواز برای شاکر پیدا میشود اخذ وسیعی را پیشرویش در آینده باز می کند نقطه اوج درسی در روز آزمایش شروع میشود این آزمایش ابتدا تحریری و بعد پرواز است.

امتحان پرواز توسط معتمدین اداره فدرال هوایی اضلاع متحده امریکا گرفته میشود. اما برای بسیاری اشخاص باین امتحان کار شرم نمیشود بلکه هر پرواز دانائی پیلوت را راجع به کشور خودش و جهان انگشتری بخشد.

امریکائی ها خوش دارند تا هر یک شان به چندین کلوپ های هوایی ارتباط داشته باشند آنها به اجتماعات مختلف متحد میشوند برای اینکه ارتباط حرفوی شان بیشتر تقویه یابد.

یکی از این موسسات بزرگ بنام انجمن بین المللی پرواز های زارتین یاد میشود. که طوریکه از نام آن معلوم است زار عینی که دارای اجازنامه پرواز میباشد در این اتحادیه شامل اند. یکصد و بیست و یک نفر عضو است نیز پیلوت های دارای حرفه های دیگر را با هم متحد ساخته اند مثلاً طیاره پرواز کنندگان یا معماران پرواز کنندگان جراحان پرواز کنندگان کارمندان دفتر تدفین هیئات مدنی العموم و غیره.

موسسات دیگر از اعضای خویش تقاضای حرفه معین را ندارند بلکه آنها با همسگر ره امتیازات استثنائی برای اعضای خود میباشند درین جمله انجمن دارندگان طیاره رات پیلوت ها و انجمن ترانسپورتی هوایی شامل اند. در امریکا انجمن دیگری بنام انجمن طیارات سابقه نیز وجود دارد اعضای این انجمن سامان و پروژه جات قدیمی را جمع آوری می نمایند. هر یک از این انجمن ها نشریه هائی از قبیل مجله ها، بلوئن ها دارند که در آن فعالیت های مربوط رابه نشر میسرسانند علاوه از آن در اضلاع متحده امریکا یک تعداد زیاد روزنامه ها و مجلات که در آن مطالب دلچسپ مربوط به هوا بازی به نشر میرسد که از آن جمله مهمترین آن عبارت از مجله (نلاینگ) باتیراز سه صد و سی و هفت هزار نسخه پیر پروگرس، برایویت بالیوت ایر فکتس و غیره میباشد.

پرواز در طیارات شخصی تاجه اندازه بدون خطر است ؟

اساساً پرواز در طیارات کوچک آنقدر اطمینان بخش نیست طوریکه در طیارات بزرگ ویا ریل و یا بس ها و موتور های تیز رفتار متصور است احصائیه هائشان می دهد که خطرات در طیارات کوچک در ایام پرواز های تدریسی در مناطق خطرناک و در شرایط خراب مترو لژیکی بیشتر است در سال ۱۹۷۱ دهمر نه میلیون کیلو متر پرواز هوایی و نیز در همین سال در هر هشتاد و پنج میلیون کیلومتر زمینی یک حادثه تلفات رخ داده است اما در سال ۱۹۷۰ در راه های زمین شانزده میلیون و چهار صد هزار حادثه رخ داده در حالیکه در همان ایام حادثات هوایی صرف چهار هزار و هفتصد واقعه بود. نظریه احصائیه های دست داشته تلفات حادثات هوایی نسبت به حادثات زمین همیشه بیشتر میباشد. اما امکان حادثات هوایی پائین

در مساحتی یکسال طول خواهد کشید تصدیق نامه اجازه میدهد که در طیارات یک ماشینه شخصی و یا گرانی پرواز نمایند و نیز اجازت دارد که مسافری را در عرشه طیاره با خود بپذیرد اما حق ندارد پول اخذ نماید برای اینکه بتواند از مسافری که نقل میدهد پول اخذ نماید لازم است اجازت نامه پرواز تجاری بدست آید برای اینکه لازم است که کم از کم دوصد ساعت پرواز نموده باشد پرواز های راکه در مقابل آن از مسافری پول اخذ میشود تنها پیلوت های دارای اجازت نامه ویا معادل آن میتوانستند انجام دهند دانستن مسایل مربوط به پرواز برای یک پیلوت ضرورت بوده و شناختن مسوالات استعمال آلات تخنیکی برای واقعات غیر متوقبه حتمی است تا در هر گونه شرایط آنها بتوانند آماده پرواز باشند طیارا ت در ماشینه سه ماشینه و چهار ماشینه بعضی تقاضای های مخصوص دیگری نیز ضرورت دارد که پیلوتان طیارات هیلکوپتر پیلوت دارای ماشین ریاکتیو و طیارات مسافر برداران را باید عملی سازند.

پیش از آنکه شخصی به چوکی پیلوتی طیاره بنشیند لازم است تمام دروس عملی و نظری و بلان های کار را بدقت مرور کرده و گذرانده باشد اول از همه شاکر و یا ساختمان طیاره آشنا شود و بداند که چرا طیاره در هوا بلند میشود این موضوع را آشنائی با سیستم طیاره با و می آموزد نه برای حفظ این موضوعات ابتدا پرواز های امتحانی انجام میشود تا اینکه اطمینان کامل در فضائی که پرواز نموده حاصل نموده و بعد دروس آینده علاقه مند گردد درین فرصت طرز استفاده در دستگاه رادیو نیز با و قلمبند میشود تا شونده مرکز اداره و رهنمائی در وقت پرواز و فرود آمدن تماس بگیرد و نیز حالات حوی و سایر حرکت را بداند بعد از آن انجام نمودن طرق مختلف پرواز و بعضی مانور های فنی با و قلمبند میشود.

در جریان تدریس بدایع و حافظه شاکر

اطمینان بخود تزریق شده برای واقعات غیر متوقبه و مشکل او را آماده میسازند. بهترین وقت فرا گیری یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت پرواز بار هفت است که تمام آنرا از معلم خود میشود. عادتاً در این حالات شاکر سه مرتبه متواتر پرواز و فرود آمدن را تکرار میکند.

این حادثه طبق تعامل و سبب مخصوص حس انجام میشود بازجه پیرهن او را پاره نموده و در آن نام و نام فامیلی تاریخ اولین پرواز مستقل و مالکیت آنرا در آن می نویسند بعد بازجه را در دیوار مکتب هوایی نصب میکنند این لحظات برای شاکر یک تازه پرواز های مستقل را آغاز نموده خیلی افتخار آمیز است. پرواز نمایشی شاکر و فرود آمدن او را به مرحله دیگر تدریس سوق میدهند این مرحله با پرواز های نسبتاً کوتاه تر آغاز میشود شاکر در ابتدای پرواز پنخواهد به نقشه آشنائی پیدا کند و آهسته آهسته به محیط دور و پیشتر آشنا شده و به دیدن نقشه عادت میکند بعد از آن آمادگی برای پرواز های دورتر گرفته میشود سپس به استفاده رادیو و کامپیس آشنا میشود آخرین مرحله دانستن مسیر حرکت، اندازه سرعت و اینکه چند ساعت پرواز ادامه میابد است استفاده این اساسات از روی نقشه او را می آموزاند که طیاره در کجا واقع است و پرواز او بالای کدام منطقه است برای این کار دانستن سرعت

اجرت آموختن فن پیلوتی چند است و چطور آنرا می آموزند ؟

تدریس در مکتب هوایی شخصی از هشتصد تا هزار و پنجاه دالر قیمت داشته و بیشتر به نوع طیاره و ناحیه که در آن می آموزند تعلق دارد در بیشتر حالات دروس های عملی توسط طیارات دو نفری انجام می گردد و قیمت آن در حدود بیست دالر در فی ساعت بشمول پرداختن به صرف طراح میباشد بصورت عادی برای آموختن فن پرواز پنجاه و پنج ساعت پرواز ضرورت است تا اینکه امتحان تحریری و عملی را برای اخذ اجازت نام بگذرانند پیش از داخل شدن باین مکتب معاینات طبی نیز لازم میباشد که پائین ترین اجرت این معاینات پانزده دالر میباشد علاوه بر آن یک مقدار پول برای بدست آوردن اجازت نامه استفاده از دستگاه رادیویی که در وقت پرواز در هوا بصورت حتمی استفاده از آن ضرورت است میباشد. توسط این دستگاه در باره اوضاع جوی و گفتگو با آمر رهنما و میدان هوایی

مربوط ارتباط صورت میگیرد خدمات پیلوت ها در رادیو را یگان میباشند.

در سابق مناسبات بین طراحان و معلمین هوایی خیلی ساده بود اما حالا این وضع تغییر فاحشی نموده است در مکتب هوایی معاصر درس ها خیلی جدی و باسناد پیروگرام با یک انتظام قوی پیش میرود. از کتب درسی و نقشه ها و قلم های سیمانی و دیگر مواد درسی خیلی زیاد استفاده میشود. اگر کسی بخواهد که باسناد میتود های درسی سابقه درس بخواند در انصورت مجبور است از معلمین خصوصی استفاده نماید شاکر در این مکتب ناگزیر نه در ساعات خارج درس مکتب خود در پنجاه درس بخواند یعنی بعد از ساعات کار رسمی این درس ها شروع میگردد شاکر در پرواز ها را توسط طیاره هائیکه در روی زمین بحرکت می آیند می آموزند اجرت این درس ها کمتر است اولین پرواز مستقل یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت درس شروع میشود. با استعدادترین پیلوت ها بعد از هشت ساعت درس نظری و عملی نیز پرواز کرده میتوانند اما این استثنائات خیلی کم است.

تدریس چه مرحله دارد ؟

اول تر از همه یک حافظه قوی لازم است و علاوه بر آن یک کامپلکس قهرمانانه باید وجود داشته باشد. پیلوت های هوایی به شجاعت و نیز هوشی شایسته دارند.

پیلوت ها باید اشخاص خونسرد و دارای فصاحت درست و صحت خوب باشند عمر و قد و قامت مانع پیلوتی شده نمیتواند در حال حاضر ما در کلان ها نیز از طریق تمام کشور ها واز طریق او قیا نوس اطلس به پرواز می پردازند. طور مثال ماریان کورت این زن باهفتاد سال عمر خویش چندی قبل چندین بار اقیانوس اطلس را با طیاره یک ماشینه عبور نموده که این کار برای او یک عادت شده و وقتی نشوید در باره پرواز او فریاد میکشند وی متحیر و متعجب میشود.

قدم دوم خیلی ساده است خود را رسانیدن به نزد یکترین میدان هوایی میباشد میدان های هوایی تقریباً در هر شهر وجود دارد اگر شاکر تمام ایام را بدون وقفه دروس عملی خود را انجام میدهد در انصورت وی میتواند در ظرف یکماه اجازت نامه اخذ دارد اگر تنها در ساعات خارج وقت کار رسمی درس فرا گیرد در انصورت مدت فرا گیری

تورنمنت فوتبال

و تعداد گشیری از علاقمندان سیورت جمع شده و منتظر مسابقات را گرم ساخته بودند که تعداد آنها نسبت به روز های که مسابقات در میدان ورزشی کلب پامیر صورت می گرفت زیاد نبود این اقدام ریاست المپیک را عمل نیک شمرده و منتظر عملیات زیادتر شان در راه انکشاف و ارتفاع سیورت میباشیم با همکاری و تشویق بیشتر خود توانستند خدمتی در راه سیورت انجام داده و آرزوی ورزشکاران و علاقمندان سیورت را برآورده سازند

زیرا تا وقتی زمینه برای سیورت مساعد نباشد هیچگاه توقع انکشاف و پیشرفت آنرا نخواهد بود و امیدواریم شدن سیورت نباشیم. مسابقات به اقتضا نزدیک میشد و هر روز برای تماشاگران قدرت و لیاقت تیمها ثابت میگردد و با تکتیکهای آنها آشنا می شدند و تیمهای قوی را تشخیص میدادند در جریان مسابقات روزی پس خاشاشی بین دو تیم صورت گرفت که همه تماشاگران آنرا تعجب کرده و پیشبینی می کردند که اگر با این روشی ورزشکاران پیش بروند بدون شک آینده سیورت تاریک بوده و به هیچصورت ورزش در کشور پیش نمی رود وقتی تیم هاد در تورنمنتی شرکت میکند در آنجا برای صلح صمیمیت بازی ادامه داده نتیجه منفی تیمهای خود را توهین تلقی نکرده بلکه با صلح و آشتی از یکدیگر تکتیک های جدیدی آموخته در مسابقات بعدی آماده شوند این پر خاشاش و جنجال توسط هیئت ژوری رفع شده ولی در روز های

آخر یعنی مسابقه تیم های پامیر و معارف که در سندیوم جریان داشت و این بازی فایتل بین دو تیم بود زیرا در دفعه اول این دو تیم مساوی ماندند و در روز دوم برای معلوم نمودن تیم غالب مسابقه میگردند در فایق اول بازی تیم معارف گولی زده و به این ترتیب یک امتیاز کمایی کرد چون هر دو تیم ها از تیمهای قوی بوده که در جریان این تورنمنت خود را غالب کشیده

بودند و هر دو تیم با بازی پر حرارت و حساسی خود تماشاگران را جلب کرده بودند و تیم پامیر چون یک گول عقب مانده بود می خواست آنرا حیران کند زیرا به امید اینکه درین مسابقه غالب شوند و فایق جواب توپ مقابل را داده و مساوی شوند ولی تیم معارف که یک گول پیش بودند نمخواست به حریف موقع بد هد تا توپ خود را در داخل گول شان بز نهد به این

صورت بازی شکل خصمانه را بخود گرفته و تشنج را میان هر دو تیم بوجود آورد در هر بازی گرم و تماشا بی بود ولی قول های زیاد میان هر دو تیم حشا حد نمیشد در فایق اخیر مسابقه توپ کار تری را تیم پامیر شوت کرد و گول کیسر تیم معارف آنرا از بالای خط دفع کرده و حکم میدان شایغلی سعادته که در جریان این تورنمنت شخصیت سیورتی خود را برای تماشاگران

ثابت ساخته بود و با جدیت و لیاقت و راستکاری که در چند بازی گذشته از خود نشان داده بود توپ مذکور را گول حساب نکرده ولی اعضای تیم پامیر با حمله و غافلگیری و با فشاری حکم داور مسا بقدر قبول نکرده و تشنج و نزاع را خلق کردند که این نزاع و جنگ وجدل ناشی از عدم اتحاد ورزشکاران بوده که صحنه مسابقه دوستانه را به صحنه نزاع تبدیل ساخته بودند.

شایغلی سعادته که در حین داور ریادین مسابقه داشت در بین جنگ و نزاع ایستاد و تیم فرا برگرفته بود و تماشاگران ناظر این صحنه تاسف اور بودند. تیم پامیر باین تر قیپ میخواست مساوی باشند و تیم معارف میخواست برنده شود که تیم پامیر بهانه برای خود یافته و حکم داور را غلط شمرده در حالیکه هم تماشاگران که درین مسابقه وجه در مسابقات گذشته شاهد حکمت سالم شایغلی سعادته بودند میگفتند حکم قاطعیت دارد.

جای تاسف است که تیمهای ورزشی باین وضعیت می خواهند برنده شده و در آخر تورنمنت کبی را بدست بیا ورد اگر ورزشکاران ما باین صفت که شا یسته یک ورزشکار واقعی نبوده به سیورت ادامه داده و به زعم خود شان به سیورت کمنی کرده و اسباب پیشرفت آنرا آماده سازند واضح است که سیورت ورزش های واقعی خود را از دست داده و روز بروز به طرف نابودی کشا نمیده میشود و از طرف دیگر این عمل ورزشکاران که معا یر رو حه سیورت بشمار میرود اسباب انزجار و نفرت علاقمندان و ذوقمندان را فرا هم نموده و آنها را به مقابل سیورت بدبین میسازند

طوری که قیلا ذکر گردید دا یر شدن تورنمنت ها در هر جای و مکانی که باشد برای پیشرفت سیورت موثر واقع نشده و رشد و انکشاف ورزش را سریع ساز به شرط آنکه در بین صلح و صلاح صمیمیت و دوستی کمک و همکاری و اتحاد و همبستگی صورت گیرد نه به منظور رقابت و دشمنی با زهم یاد آور میشوم که اگر ورزشکاران کشور به همین ترتیب پیش روند و جلو این عمل مضحک و تاسف آور را نگرفته و مقامات صلاحیت دار درین مورد اقداماتی نکند آینده ورزش در کشور ما نرسد سابق خواهد بود

ب. ورزش دوست

بقیه صفحه ۵۱

بقیه صفحه ۵۶

اخبار جهات ورزش

هاوانا

مسابقه قهرمانی جهان در وزنه برداری وزن سبک که در هاوانا مرکز کوبا صورت گرفت وزنه بردار ۳۵ ساله با برداشتن ۲۷۵ کیلو گرام کسب قهرمانی جهان را بدست آورد وزنه برداران بلغاریا و پولیند مسا یر داشتند ۲۶۷ و ۲۵۷ کیلو گرام هر یک مقام دوم و سوم را حایر گردیده به مناسب وقوع مسابقه پهلوانی جهان در پایتخت ایران کمیته تخنکی پهلوانان جهان به این فیصله رسیدند که در مسابقات پهلوانی جهانی برای آینده مساوی ماندن دو پهلوان را از بین برده و نفر غایب را انتخاب کنند

اتحادیه سیورت های انفرادی بین المللی که با عضویت ۱۵۸ کشور یکی از اتحادیه های بزرگ سیورت جهانی بشمار میرود اخیرا کشور آفریقای را از قبیل روستا بروندی وچوا ناند را به عضویت خود پذیرفت تیم هند بال المان فدرال که بنام تیم گو مرفج در سراسر المان مشهور بوده و قهرمان نیز میباشد اخیر در مسابقات هندبال جام اروپا و در اول مسابقه زیگجاولیک پایتخت ایسلند ۱۱ مقابل در گول تیم هالند غالب آمد

فوتبال

در شروع مسابقه تورنمنت فوتبال اروپایی برای بدست آوردن جام جهانی اروپا

بقیه صفحه ۵۵

بازی خوب

تیم کلب پامیر که مقابل برتیم زیگجاولیک غالب شد

همچنان تیم المپیک ۵۵ مقابل صفر برتیم لوکزا میورگک غالب گردید تیم هند بال زنان جمهوری فدرال المان که اخیرا به سلسله مسابقات نور نمیت هندبال بین المللی واردیو گراین را یسند در مسابقه هر یکسال مقابل پهلیم هندبال زنان شوروی یک مقابل ۹ مغلوب گردیدند در مسابقه فوتبال که اخیرا در حضور

۱۲ هزار تماشاچی در استودیوم شان سو نکارت بین تیم فوتبال بازان اشتوتگارت و تیم منتخب قبرس صورت گرفته تیم فوتبال قبرس یک مقابل صفر مقابل تیم اشتوتگارت مغلوب گردید

سلسله مسابقات تورنمنت فوتبال بین المللی جهت اشتراک در مسابقه قهرمانی فوتبال جهان که قرار است در سال ۱۹۷۴ در جمهوری اتحادی المان دایر گردد در گروپ سوم ممالک امریکا ی لاتین تیم منتخب فوتبال یورو گوی و تیم فوتبال آرژانتاین یک مقابل یک باهم مساوی ماندند

در مسابقه قهرمانی وزن برداری جهان میکتوف وزن بردار بلغاریا بی با برد ۲۵۷ کیلو بر رقیب شهری خود جیم جینالوف مؤفق شناخته شد گوید یکی وزنه بردار جاپانی با بلند کردن ۲۵۰ کیلو گرام در مسابقه وزنه برداری نفر سوم شناخته شد

هر قدر آنها زیادتر تلاش می کردند عسذ میکردند به همان اندازه سنگ دل شده میرفتم موقعی که آنها یک کمی دورتر میرفتند من باز دو

بار به همراهی توپ نمایان می گشتم و همه بیک امید بفرم می آمدند باز هم دوباره به خانه داخل میشدم. هر دو تیم که قرار بود باهم مسابقه کنند به علرافتاده بودند ولی من قبول نکردم. ن پیرموز لکسین به شویکی هابمن و نون نکتون روز بعد هیچکدام به همراهی من صحبت نمیکرد و مرانادیده و گرسنه خطاب میکردند و من هم خوش بودم که از شر آنها خلاص شده بودم بعد از آن از نو همراهی همن هایم شروع به بازی کردم ولی درین دفعه یک اندازه بازی را یاد گرفته بودم و میتوانستم به همراهی آنها بازی کنم

پسران بزرگ گرچه از دیدن بازی محسرت می بردند بالاخره یکی از آنها توپ مارا از چن دین جابه همراهی سوزن سوراخ کرد و توپ ما از کار افتاد و بازی ما هم به همان جاتمام شد

مادر مرا محکوم کرد که یک توپ را از لادوما نگاه کرده نتوانستی و پدرم توصیه کرد که دیگر برای من توپ نخر. بچه های کوچ هم گدام توپ دیگری پیدا کردند و آنها واضح بود مرا قبول نمی کردند و من هم تقاضا نکردم و از آنها خواهش نکردم مرا قبول کنند

اگر توپ ما خراب نمی شد و بدین ترتیب فوتبال را ادامه می دادم شاید امروز یک پلیس خوبی میشدم ولی بعد از آن روز من بدرس هاگوشیدم و از همه آنها زودتر تحصیلاتم را پایان رسانیدم

حالا که همه کلان شدیم و قتی که دوسرک بعضی باهم باهم رو برو میشویم باهم خنده میگویم همان توپ بازی یادمان هست چه بازی خوبی بود چنت لحظه خنده کرده و خاطرات طفلی را به خاطر می آوریم و از رفقا و احوال شان میپرسم

پایان

ژوندون

ورزشکاران لیسه ملالی

تفرخانواده های ورزشکاران را نسبت به ورزش نیز بیار می آورد

ورزشکاران لیسه ملالی میگویند که در همه چیز حق اولیت از دختران است ولی در امر دایر شدن تورنمنت حق اولیت را به پسران گذاشته اند نمی دانیم علت اصلی چیست ؟

راجع به نشرات ورزشی اعضای باسکتبال لیسه ملالی گفتند که : بعضا اخبار مخصوصا مصاحبه ها طوری است که از مبالغه کار گرفته میشود مثلا در مصاحبه که بالیسه رابه بلخی صورت گرفته بود نوشته شده که لیسه رابه بلخی سالها قهرمان بوده در حالیکه تنها سال گذشته بایک نمبر آنیم برای اولین بار قهرمانی را گرفته در حالیکه دوسالهای قبل همیشه مقام قهرمانی را با ملالی احرار می کرد و با زو غونه امیدوار هستیم بعد ازین اگر سیورتین هادر وقت مصاحبه از احساسات کار میگیرند

خبرایان آنرا نشر نکنند تذکر : بحواب دوستان ورزشکار خویش چنین می پردازیم که هر چه یکنفر بگوید وظیفه داریم آنرا به نشر برسانیم زیرا ما نمی توانیم گذشته های آنرا تحقیق کنیم و اگر ادعای شان غلط باشد امیدوار هستیم بانوشته های خویش ما و خوانندگان ژوندون را مطلع سازید

در شروع تمرین بدون اینکه ما گرم شویم یعنی حرکات جناسیستی را اجرا نماییم دفعتا به دوش آغاز می کنیم و توپ را گرفته و اینطرف و آنطرف به حرکت می پردازیم که این خود جزء آنکه انرژی ما را به تحلیل برساند دیگر کدام مفیدتی بیار نمی آورد

در مورد اینکه ریاست تربیت بدنی وزارت معارف چه میکند ؟

ورزشکاران لیسه ملالی چنین گفتند : ریاست تربیت بدنی جزء اینک نام دارد کدام چیز دیگری از آن ندیده ایم ما چندین بار قهرمان شدیم ولی روی کپرا ندیده ایم لباس و وسایل برای ما هیچ کسی نداده ما هم لباس خود را تهیه میکنیم حتی توپ را خود میخریدیم و بعضا که با قیلت توپ مواجه میشویم با توپ والیبال به تمرین باسکتبال می پردازیم

اگر کدام وقت ما بخواییم مسابقه با کدام لیسه دیگر بگیریم همچون اجازه آن بدست ریاست تربیت بدنی است اکثر جواب منفی شنیده و سنگ ناامیدی را به سینه خویش میخوریم در مورد دائر نمودن تورنمنت ها وزارت معارف امتحانات را مدنظر نگرفته و تورنمنت وقتی برگزار میگردد که به تعقیب آن امتحانات چهارو نیم ماهه فرامیرسد این امر نه تنها باعث پسمانی ورزشکاران در امتحان میگردد

صفحه ۶۴

مادری که دو فرزند



ریتا بونتر در جواب گفت پلی اما هر باری که بمنزل بر میگشتم کودکان در خواب می بودند. اینکه ریتا متوجه خطر مردن زاشا اووه والکساندرا بوده یانی یک روانشناس اهل خبره در باره ریتا بو تنراظهار نظر کرده است که ریتا مو جود بی پناه و عاری از هر نوع امید و توقع بوده ولی در عین زمان بدنسبال احساس و شوق هم رفته است.

داکتر لشر معتقد است ریتا بونتر در جمله موجوداتی بشمار می رود که محتاج کمک میباشند. اما کی باید به او کمک میکرد؟ مادرش که مبتلا به فشارخون بود اکثر اوقات تپشت دروازه قفل شده دخترش می آمد و هرگز از بسته بودن دروازه بدگمان نمی شد حتی پرستار رایشل هم محضی بخاطر جدیت در کارش می تپید اما کمک او چندان و سیع نبود. حتی یکبار دیگر بخت و پز را بو کرد و بوی مطبوع به دما غشش آمد اما هیچگاه به اتاق اطفال کله اش را پیش نکرد. در حالیکه زاشا اووه والکساندرا بتدریج لاغر شده به سکلیت مبدل میشدند. لونی بایر که مادر عوضی کو دکان بشمار می رفت در محکمه اظهار داشت:

«من هیچگاه صدای گریه اطفال رانشنیده بودم اما امروز میدانم که آنها اصلا طاقت گریستن را نداشتند».

یک هفته پیش از مرگ آنها ویلی رایشل پرستار هر دو طفل را بامادرشان در اتاق کار خود دیده بود و میگوید که در آنروز آنها نور مال به نظر آمدند.

دوروز پس وقتی یکی از خاله های اطفال وارد منزل بو تنر شد، زاشا اووه را در چوکی نشسته دید آنچنان لاغر بنظرش آمد که او را نشناخته پرسیده بود: این طفل کیست؟

مارش در جواب گفته بود: «زاشا کمی مریض است و تحت تداوی میباشند».

خاله طفل فوراً موضوع را به مادر کلان اطلاع داد و مادر کلا نش به دفتر جوانان از ناحیه خرابی صحت طفل اعلام خطر بود. او به روز جمعه

می آورد. خدمتکار خدمات اجتماعی رایشل درین مورد میگوید:

ما بارها به ریتا بو تنر غیر مجاز بودن این رفت و آمد هارا گوشزد کردیم. پس از «بلاغ خدمتکار خدمات اجتماعی ریتا بو تنر و دوستش دید و بازدید های شانرا در دارم شتات بر قرار ساختند. بر ای شعبه مراقبت از امور جوانان آمیزش دختران با جوانان دلیل آن نمی شد که علیه آنها اقدامی شود و اما اینکه کو دکان ریتا شبها تنها در خانه میماندند کسی متوجه این مطلوب نبود. لونی بایر میخواست در او قاتی که ریتا بیرون از منزل می بود از اطفال خبر گیری کند. لونی برای زاشا اووه والکساندرا حکم مامور شکنجه را داشت. هر روز صبح به دختر کوچک یک بو تل مخلوطی از آب باآرد جواری میداد و برای زاشا اووه یک پارچه نان خشک. همین و بس. درین اواخر ریتا بونتر عموماً در ساعات آشام از خوشگذرانی هایش بمنزل بر میگشت. خودش راشست و شو میداد و لباس پوشیده مجدداً بالونی بایر به دارم شتات رفته در آنجا با رفقای شان به صرف غذا و رقص می پرداختند. صبح وقت لونی بایر نزد اطفال بر می گشت و ریتا نزد هوا خواها نش باقی میماند. قاضی محکمه میخواست بداند که هر شام و قتی بو تنر بمنزل بر میگشت آیا نگاه می به اتاق بچه ها می انداخت یا خیر؟

او دو طفل و حشمت زده را دید که در وسط کثافات می لو لیدند. ریتا درین فرصت به دیدن شوهرش به محبس رفته بود. مقامات مسئول این خانواده را به دار المساکین منتقل ساخت در آنجا خدمتکار امور اجتماعی بنام ایلزه رایشل ضمن یک ملاقات چنین یاد داشت کرد: «منزل بدنیست و کمبود قابل اعتراض وجود ندارد» تقریباً در همین وقت ریتا بو تنر با خدمتکار خدمات اجتماعی لونی بایر آشنا می شود که ماهوار ۴۸۰ مارك عاید دارد. یک نفر از اهل خبره در جرین محاکمه درینمورد اظهار داشته است: لونی بایر یک دختر تقریباً احمق... لونی بایر نزد ریتا روی آورده با او زندگی میکرد. اغلب اوقات آن دو یکجا بیرون می رفتند و زاشا اووه والکساندرا در منزل تنها میماندند. وضع دانایلا بهتر بود. زیرا مادر کلا نش گاهی او را با خود می برد برای ریتا بو تنر در سالکی زندگی با سه طفل بد و ن مرد و مددگار مشکل شده بود. در هفته های ما بعد ریتا بو تنر شروع کرد به فرار هر چه بیشتر و دوری جستن از برابر جریانات ما حول خود. او نزد یک ایتالوی بنام گیت نوبانیکو پناه برد، که این ایتالوی برای ریتا بو تنر موجودی کاملاً مغایر شوهرش رولف بود. این ایتالوی شبها در راین هایم می ماند و اکثر اوقات رفقای متعدد خود را هم همراه

روکر ولف هنگام مرگ اطفالش در زندان بود و تحت نظر دو محافظه برای تشیع جنازه کودکان خود آمده است

۱۳ اکتوبر ۱۹۷۳ تحریری بصورت کتبی از شعبه روابط جوانان تقاضای کمک کرد.

در همین روز اخیر هفته ریتا بو تنر و لونی بایر باز هم منزل را ترک کردند و کو دکان بدون هرگونه کمک در منزل باقی ماندند. روز دو شنبه ۱۶ اکتوبر ویلی رایشل تا پشت دروازه آمد و دق الباب کرد. چون هیچ صدایی از داخل عمارت نشنید بر گشت. درست روز سه شنبه ۱۷ اکتوبر مکتوب اخطاریه مادر کلان روی میز رایشل رسید.

مگر او دلیلی برای شتاب درین مورد نمی دید و برای صبح روز ۴ شنبه یک مو تر خدمتی را خواست زیرا ریتا بو تنر به بیش از یک مو تر ضرورت نداشت اما یک خانم در تیلفون به رایشل خبر داد که ممکن است خطری متوجه اطفال باشد.

پولیس اجساد اطفال مرده را پیدا کرد و تثبیت نمود که آنها به اثر گرسنگی جان سپرده اند و همچنان پولیس در یافت که یک یخچال مملو از گوشت شیر، پنیر و مسکه در منزل وجود داشت.

زاشا اووه والکساندرا بو تنر از راین هایم دارم شتات از جمله ۱۰۳ طفلی بودند که در سال گذشته به اثر بی اعتنائی و فرا موش کاری والدین زجر کشیده و مرده اند.



هر دو تابوت توسط موتر جنازه به گورستان منتقل میگردد.

دنیای خیالی معتادان

من روز اول با مقدار کمی تریاک می توانستم ، خودم را تسکین بدهم اما با گذشت زمان ، مجبور شدم تا به مقدار مذکور اضافه کنم ... تا دوباره به همان دنیای خیالی برسم و بالاخره زمانی فرا رسید که ده چند مقدار تریاک روز اول هم برایم کافی نبود

دکتر برنا آصفی در مورد اینکه چرا معتادان تریاک مسموم نمیشوند؟ چنین میگوید :

اعضای بدن چون روز اول کمی تریاک به آن ها می رسد ، آماده میشوند و روز بروز که این مقدار زیاد میشود ، آنها آن را جذب کرده و در حقیقت به آن عادت میکنند .. اما درین میان صحت جسمی معتاد به مخاطره می افتد .. چون وظیفه دارد ، تا از تسمم تریاک جلوگیری کند ، مجبور به فعالیت بیشتری می گردد و رفته رفته ضعیف می شود .

مریض تنبل ، خسته و گرفته بار می آید و بالاخره از کار و پیشه به کلی می ماند ، رنگ چهره زرد میشود ، کم خونی و درد از عوارض دیگر اعتیاد به تریاک است .. در چنین موارد امکان فساد اخلاق

اظہار امتنان



« بدینوسیله از داکتر ار سلا داکتر ارتو پیدی و بنیاد علی سعید دوست متخصص تخنیک ار توبیدی و زیر اکبر خان روغتون که در قسمت معالجه و تدای پای اینجانب صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده موفقیت بیشتر شان را در راه خدمت بمردم آرزو مینمایم . »
نقیسه شاکر معلمه مکتب عنصری بلخی

سرا هم به خاطر

شدم که باید سر نوشت خود را بدست خودم میگرفتم . نمیدانم چطور بفکر مادر و پدرم رسیدم که مرا بمکتب شاه مل کنند این هم یک حادثه زند گیم بود مکتب رفتن حادثه دیگری از زندگی من بود ، زیرا در آنجا بعضی چیزها برایم تازه داشت از همین وقت من شروع کردم به آموختن لسان های خارجی و بعضی چیزهای دیگر ، در ضمن یگان مضمون نوشته میکردم و به معلم ما میدادم تا بخواند و برایم اصلاح کند . نوشتن این مطالب و بخصوص مفاهیمی درباره تربیه اطفال و رویه اطفال مرا از شوخی باز داشت و آرام و متین ساخت این وضع دوام کرد و وقتی که سنم به بیست و پنج سالگی رسید شروع کردم به همکاری با روز نامه «استرشل» که یک روز نامه لگامی بود .

این استعداد هم چیز عجیبی و بعضاً غیر قابل شتاب است . برای اینکه یک استعداد بجایی برسد باید راهی طی شود و برای اینکه آدم این مطلب را بفهمد اقلاً باید پنجاه ساله باشد .

بعد با دوا ها و مسکن های مختلف کوشیده میشد ، تا بدنش برای ترک اعتیاد آماده شود

طریق دوم که در بعضی ممالک متمدن رواج دارد ، یکنوع ادویه مخصوصی است که بیمار به مجرد

استفاده از آن اعتیاد تریاک را از دست داده و به آن دوا معتاد میگردد که این اعتیاد را تعویض میگویند بعد ترک اعتیاد خود دوا ساده و آسان است .

جا لبتر از همه اینجا است که معتادین تر با سلامتی جسمانی

خود را از دست میدهند . در حالیکه فعالیت مغزی شان کاملاً سالم

می ماند و هیچ خلل دماغی ، پیدا نمی کنند ، در حالیکه معتادین الکول به اثر افراط در آن ، فعالیت عقلی شان صدمه دیده و گاهی تا سرحد جنون نیز پیش می روند

تریاک که شیریه کوکنار است ، از مرکبات مختلفی تشکیل شده و

اطبا موفق اند تا آن را به (۳۷) جزء تجزیه کنند ، که از بسیاری اجزای آن در طبابت استفاده میشود .

دمشتری ستوری

لکه چه اهلکل شویدی د اورینو تر پارچو لاندی داتمو سفیر ژوروالی ۹۶۵ او ۵۷۶۰ کیلو مترو تر منخ دی . اما دا چه تر اتمو سفیر لاندی خه پت دی ؟

آیا دمشتری یوه جامده سطح لری ؟ یا دا چه لکه چه خینی عقیده لری له یوه پنډ گاز خخه جوړ شویدی او په تدریج سره مایع مید رو جن او بیا د منقبض هیدرو جن مرکز ته رسیږی ؟ یادا چه د خینو نورو په عقیده اصلا د دغی کری هیخ یوه بر خه جا مده شوی نه ده ؟

هیخوک په حقیقت کښی له دغو اسرارو خخه خبر نه دی .

د دمشتری کره ظاهرا دتودوخی دتولید یوه ذخیره لری ، خکه د انرژی د هغی اندازی دوه نیمچنده پخپله ښندی چه له لمر خخه یی اخلی .

ترکیبات یی د هلیوم دگاز دیوی اندازی سره له هیدروجن خخه عبارت دی او لکه چه اهلکل کیری داسی عناصر هم لری چه په لمر کښی موندل کیری نو خکه یوه زیاته اندازه اکسیجن هم لری چه د هایدروجن سره د یو خای کیدو په نتیجه کښی اوبه تولیدوی . له دی کبله چه دغه کره امو نیاک او میتان گاز لری نو هغه ډول کیمیاوی مواد پکښی شته چه په خکه کښی د لومړنی ژوند د پیدا کیدو سبب شویدی .

په نتیجه کښی به آیا د یوه ژوندی اورگانزم کومه نښه پکښی ونه لید له شی ؟

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کښی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د څرخیدو رابښکونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گرند یتوب په یوه ساعت کښی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میاښتی نوری دوام وکړی .

ویل کیری په داسی حال کښی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد ایریل په میاشت کښی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

عمارت اوپرای استرالیا

مصارف اعمار این اوپرادو هله اول به ۴۰ میلیون مارک برآورد شد و مصارف مجموعی عمارت در حال حاضر بالغ بر ۴۰۰ میلیون مارک تخمین شده است.

در برابر پرداخت این مبلغ بزرگ شهر بندری استرالیا دارای یک چنان عمارت عالیشان و اثر هنری شده که ده سقف گنبدی صدف مانند آن قسما به ستاییل معماری کاتد رای های گوتیک آباد شده است اما حسودان و منتقدان دورنمای عمارت اپرا رابه خیمه های سرکس شبیه میدانند.



اما نظریات مساعد به نفع او پرا سنگین میکنند و اهالی سدنی خوشحال استند که چنین یک عمارت هنری را صاحب شده اند برای ساختن سقفهای صدف مانند ابتدا طرحی در دفتر مهندسی لندن ریخته شد تا از روی آن توسط استادان مجسمه ساز با قلم و چکش شکلی صدف به روی کانکریت ریخته شده کار شود و قسمت زیرین آن خالی گردد.

سرانجام کمیو تر در قسمت اکمال کار سقف عمارت او پرا کمک شد و به قرار سنجش کمیو تر سقف ها از ۲۱۹۴ قسمت گلوله شکل بهم وصل گردید.

اما مردم شهر همیشه از طرح او تسون پشتیبانی نمی کردند. خصوصاً در مواقع انتخابات پارتی مخالف از مصارف بیجا و بی حساب بالای این تعمیر انتقاد میکرد. در سال ۱۹۶۵ باز هم پارتی مخالف می خواست تاریخ اکمال ساختمان را از او تسون بداند.

جوابی که مهندس جوان د نماز کی به آنها داد این بود، که کار تعمیر کاتدرال چار متر از ۱۰۰ سال طول کشید و لهذا نمی توان برای چنین هنر های هنری با عجله وقتی تعیین نمود انتخابات به نفع محافظه کاران یعنی حزب مخالف تمام شد و مهندس دنمارکی را اخراج کردند. اما وقتی مهندسان استرالیا بی وقی میخواستند برج ستیز متحرک را با لفت مجهز سازند، متوجه شدند که مصارف ساختن بلندتر می رود و لهذا در کار اکمال تعمیر نتوانستند سرعتی بخرج دهند بهر حال استرالیا بی ها خوشحال هستند که پس از ۱۴ سال تاخیر اکنون عمارت او پرای مدنی تکثیر شده است. اکنون مردم برای خرید تکت ادخال به حساب غرفه های فروش هجوم می برند تا این عمارت باشکوه را از نزدیک ببینند. عجلتاً نصب یک ارگ بزرگ آخرین قسمت کار تعمیر که در سالون بزرگ کنسرت باید جا داده شود.

بقیه صفحه جوانان

درد دل جوانان

نیستند من از ایشان کدام تو قح بیجا ندارم تنها چیزیکه میخواهم محبت از طرف هر دوی آنها است و پس آیا به عقیده شما با وجود قبول نمودن زحمات زندگی باز هم از طرف آنها تحقیر شوم؟ من همیشه به صفت یک همسر با شوهرم بازو داده میکوشم مواضع زندگانی را شرافتمندانه از سر راه بردارم و لی وقتی که متوجه میشوم تمام ایثار و قربانی من نزد شوهرم و خانمش حقیر شمرده میشود از زندگی بیزار میشوم.

من بحيث یک خواننده دایمی مجله ژوندون از شما خواهم می کنم که این درد دل مرا نشر نمایند تا شوهرم و خانمش متوجه گردیده تا خدا بخواهد که آنها در رویه خود تجدید نظر نمایند.

و خواهش دیگر من از ادامه مجله اینست که بنویسند چرا آن عده مردان که وضع اقتصادی آنها رضایت بخش نیست با ازدواج های متعدد خویشی باعث بدبختی خود و یک عده زنان میگردند.

از طرف: م، ل، ی

مسجد مجنون شاه

وبالآخره در طریقه چشمتیه وقادریه ارشاد و به امر پیردر ده افغانان کابل به مسند ارشاد نشست. مجنون از عمر هفت سالگی تابیست سالی از علمای عصر و پدرش کسب علم و معرفت نموده است قرار گفته بلبل شاه سجاده نشین مجنون شاه در عالم طفولیت حرکات مجذوبانه از وی دیده میشد پدرش اورا مجنون شاه خطاب نمود که به همین نام شهرت یافت و بالاخره در اشعار مجنون تخلص اختیار نمود. در بیست سالگی پدرش بر حمت حق پیوست و او بجای پدر به مسند ارشاد نشست و چهل و سه سال طالبان راه خدا را تعلیم و تربیه نمود.

بتاریخ هشتم ربیع الاول ۱۳۰۵ ق مدرسه عتیک شب سه شنبه بر حمت حق پیوسته و در محوطه سمت شرقی خانقاه خود بخاک سپرده شد که مرقدش زیارتگاه خاص و عام است.

مجنون شاه دیوان صوفیانه ای از خود پیادگار گذاشته که حاوی غزلیات مخمسات و ترجیعات و قطعات دریکصد و چهل و هشت صفحه میباشند و نام این دیوان (بوستان خیال) است.

چهار کتاب دیگر نیز نوشته بنام های عین الشوق، ظهور الوحدت، فقرنامه، مجموعه اشعار که عبارت است از ترجیعات، مخمسات، قطعات، مستزاد و غیره.

یکی از اشعار او

بسکه از جام وصالش بیخود و دیوانه ام
نه زخم دارم خبر نه واقف از پیما نه ام

مست دیدارم میرس ای هم نشین از من دگر

کین زمان از ساغر سرشار او مستانه ام

گر دوصد زخم پیایی بر جگر آید مرا

کی کشم آه در طریق عشق او مردانه ام

دره تقوی میرس از من که من مجنون شدم

در میان عاشقان از شور او افسانه ام

نامه به مدیر

یکی از تصامیم نیک، حکومت و بنابر والی محترم که در این اواخر دوباره نرخ مواد ارتزاقی گرفته اند. مؤید گفتارم میباشد.

چنانچه درین باره ضرب المثل مشهوری نیز داریم که میگویند:

«سال که نیکوست از بهارش پیداست».

بلی درین مدت کم همه مردم شاهد تصامیم نیک و اصلاحات نیک نظام نوین بوده اند. بعقیده من این تصامیم نیک، بناروالی که در هر نان سیلو ۱۵۰ پول و در هر نان خبازان تقریباً ۵۰ پول تنزیل داده یک مفاد مهم و برآورنده در بر دارد.

چنانچه میدانیم وضع اقتصادی بعضی فامیل ها فحش نیست در اکثر فامیل ها تعداد اعضا به ۱۰-۱۲ نفر و یا کمو بیش نیز میرسد.

این «۱۵۰» پول تنزیل اگرچه ظاهراً یک تنزیل ناچیز بشمار می آید. اما در اصل برای یک فامیل ۱۰-۱۲ نفری یک کمک بس مهم و ارزنده بی بشمار میرود. چه اگر آنها در هر وقت، غذا خوردن بتوانند مقدار ۱۰-۱۲ افغانی پس انداز کنند.

این خود یک کمک بزرگی در اقتصاد آنها بوده و آنها را به زندگی آینده شان امیدوار میسازد.

آرزو مندیم تا هموطنان عزیز ما هر کدام به نوبه خود، در بر تو نظام نوین جمهوری برای رعایت نظم و دیسپلین، آرامی و آسایش عامه که وظیفه هر فرد ماست. سعی خود را دریغ نه نمایند.

دولتی مطبعه



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال ها است

یخچالها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال های فیلیپس قشنگ و با دوم و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک. یخچال های فیلیپس با گارنتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد. محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت ریکور در ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما.

نمایندگی فیلیپس، نمایشگاه فیلیپس، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما. آدرس: ۳۰ محمدجانخان وات، تیلو ن های ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۲

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library